



بسوی سوسیالیسم

آذر ۱۳۹۵

نشریه حزب کمونیست ایران

دوره سوم



- * اسناد مصوب کنگره دوازدهم حزب کمونیست ایران
- * بحران سرمایه داری جهانی و کنش‌ها و واکنش‌های آن در جهان و منطقه
- * خطوطی از سبک کار محفلی در احزاب کمونیست

به سوی سوسیالیسم ⑦

نشریه حزب کمونیست ایران

دوره سوم

تاریخ انتشار: آذر ۱۳۹۵ - دسامبر ۲۰۱۶

سر دبیر: صلاح مازوجی

آدرس ایمیل نشریه:

b.s.socialism@gmail.com

فهرست

- ۳..... سند مصوب کنگره دوازدهم حزب کمونیست ایران در مورد تداوم بحران جهانی سرمایه‌داری
- ۱۲..... سند مصوب کنگره دوازدهم حزب کمونیست ایران در مورد تحولات منطقه خاورمیانه
- سند مصوب کنگره دوازدهم حزب کمونیست ایران در مورد اوضاع سیاسی، صف بندی نیروهای طبقاتی در ایران و اولویت‌های فعالیت حزب ۴۳
- ۷۵..... قطعه‌نامه کنگره دوازدهم حزب کمونیست ایران در مورد بحران محیط زیست
- ۸۰..... بحران سرمایه‌داری جهانی و کنش‌ها و واکنش‌های آن در جهان و منطقه
- ۱۵۷..... خطوطی از سبک کار محفلی در احزاب کمونیست

سند مصوب کنگره دوازدهم حزب کمونیست ایران در مورد تداوم بحران جهانی سرمایه‌داری

مرداد ۱۳۹۵

داده‌های عینی نشان می‌دهد که بحران جهانی سرمایه‌داری ادامه دارد و دخالت دولت‌های غربی برای نجات نظام بانکی جهانی نتوانسته است سطح پائین نرخ سود در عرصه تولید را افزایش دهد. نرخ رشد اقتصادی در بیشتر اقتصادهای بزرگ جهان هنوز پایین تر از دوره قبل از بحران است. بر اساس گزارش دولت آمریکا اقتصاد این کشور در سال جاری در مقایسه با سال گذشته تنها یک دهم درصد رشد داشته است. این میزان ناچیز از رشد اقتصادی گرایش به رکود را نشان می‌دهد. کاهش میزان سرمایه‌گذاری خصوصاً در بخش صنعتی، معادن و خدمات عمومی و افت حجم صادرات این کشور از جمله عوامل مهم افت آهنگ رشد اقتصادی آمریکا عنوان می‌شود. آهنگ کند رشد اقتصادی در شرایطی که فقط حجم بدهی رسمی دولت آمریکا به بیش از ۱۷ تریلیون دلار سر می‌زند در تاریخ آمریکا بی سابقه است. در اروپا اوضاع بهتر از این نیست. بسیاری از کارشناسان امور اقتصادی علیرغم افزایش دو، سه درصدی تولید ناخالص ملی آلمان و برخی از کشورهای اسکاندیناوی بر این باورند که هنوز منطقه یورو از بحران خارج نشده است. این کارشناسان با اشاره به افزایش نرخ بیکاری بویژه در کشورهای جنوب اروپا و نرخ پایین تولید ناخالص داخلی معتقدند که در حال حاضر نمی‌توان از پایان بحران صحبت کرد. اقتصاد ژاپن همچنان در رکود

قرار دارد. اقتصاد چین که در گروه کشورهای موسوم به بریکس (چین، برزیل، روسیه، هند، آفریقای جنوبی) نقش محوری دارد و با ایجاد "بانک توسعه جدید" نظام مالی مورد نظر آمریکا را به چالش کشیده اند، با موج تازه ای از بحران روبرو شده است. اقتصاد چین که در دوره قبل از بحران از نرخ رشد ۱۴ درصدی برخوردار بود، اکنون برآوردهای پژوهشی نشان می‌دهند که نرخ رشد سالانه اقتصاد این کشور از ۴ تا ۴/۵ درصد تجاوز نمی‌کند. دورنمای اینکه اقتصاد چین بتواند به نیروی محرکه سرمایه‌داری جهانی برای خروج از بحران کنونی تبدیل شود تار شده است. وضعیت گروه کشورهای معروف به میست (مکزیک، اندونزی، کره جنوبی و ترکیه) نیز بهتر از کشورهای عضو بریکس نیست. شاید شاخص ترین نمونه آن کاهش رشد اقتصادی ترکیه به میزان ۵۰ درصد است. بورژوازی برای غلبه بر بحران کنونی در مقایسه با بحرانهای گذشته، در موقعیت دشوارتری قرار دارد. الگوهای لیبرالی، دولت رفاه و مدل نئولیبرالی که هر کدام در دوره ای موجبات انباشت و رونق سرمایه را فراهم کردند و به عنوان راه علاج بحران معرفی شدند اکنون ناتوانی خود را در مقابله با بحران نشان داده اند. سرمایه این "افق ها" را از دست داده است. بورژوازی یکبار دیگر به دخالت وسیع دولتها برای مقابله با بحران نیاز پیدا کرده است و از دولت به عنوان ابزاری برای اجرای برنامه های ریاضت اقتصادی و تحمیل فقر و فاقه بیشتر به اکثریت ساکنین کره زمین استفاده می‌کند.

تداوم بحران جهانی سرمایه‌داری و روند باز توزیع و جابجایی جهانی قدرتهای اقتصادی به تشدید رقابت قدرتهای بزرگ سرمایه‌داری برای گسترش مناطق نفوذ در نقاط مختلف جهان انجامیده است. تشدید کشمکش بین قدرتهای بزرگ سرمایه‌داری برای شکل دادن به بلوک بندی‌های جدید سیاسی و اقتصادی پدیده تازه ای نیست و از خصوصیات

ذاتی سرمایه‌داری امپریالیستی ناشی می‌شود. این را نه تنها تئوری سرمایه‌داری در عصر امپریالیسم، بلکه تجربه تاریخی نیز نشان داده است. اگر چه آمریکا با بیش از ۲۰ درصد تولید ناخالص جهان هنوز هم بزرگترین قدرت اقتصادی و نظامی جهان است، اما روند رو به افول قدرت اقتصادی آن در مقایسه با گذشته که با پایان دوران جنگ سرد خود را به وضوح نشان داد، به نقش هژمونیک آن بر جهان پایان داده و این تغییر موازنه بویژه در مناطق بحرانی به وضوح خود را نشان می‌دهد. ایالات متحده آمریکا که بعد از جنگ جهانی دوم توانسته بود با تکیه بر برتری قدرت اقتصادی در منطقه خاورمیانه نیز نظم امپریالیستی مورد نظر خود را مستقر نماید، اکنون دوره رهبری و سلطه بلامنازع آن در این منطقه به پایان رسیده است. جنگ و بحران در خاورمیانه در نقطه‌ای که منطقه نفوذ و اعمال رهبری آمریکا بود، بیانگر این واقعیت است که روند رویارویی با قدرت آمریکا در این منطقه هم آغاز شده است. مخالفت‌های دولت اسرائیل و دولت‌های حاکم در حوزه خلیج با سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا از جمله درقبال رژیم جمهوری اسلامی، عروج پدیده‌ای مانند داعش به عنوان افراطی‌ترین شاخه اسلام سیاسی و گسترش حوزه فعالیت آن زیر چتر حمایتی حکومت‌هایی مانند عربستان سعودی، قطر و ترکیه که تا دیروز تکیه گاه و از متحدین بدون چون و چرای آمریکا در خاورمیانه به حساب می‌آمدند، نیاز آمریکا به شکل دادن ائتلاف بین‌المللی علیه یک نیروی محلی، دخالت نظامی روسیه در سوریه، اینها همه دال بر موقعیت جدیدی است که آمریکا پیدا کرده است. روسیه دوباره به عنوان یک قدرت امپریالیستی نفوذ آمریکا و اروپا را در مناطق استراتژیک جهان به چالش کشیده است. مداخله روسیه در اوکراین به رغم مخالفت آمریکا، ناتو و اتحادیه اروپا فقط در شرایطی امکانپذیر شد که آمریکا و ناتو دریافتند در توازن قوای جهانی موجود، قادر نخواهند بود در

جوار مرزهای روسیه قدرت نمائی کنند. رویدادهای اوکراین یکی از نشانه‌های بازتوزیع جهانی قدرت اقتصادی و به زیر سؤال رفتن هژمونی اقتصادی و نظامی آمریکاست. با خروج بریتانیا متحد نزدیک آمریکا از اتحادیه اروپا نفوذ آمریکا بر دولت‌های اروپای غربی نیز کاهش می‌یابد، آلمان و فرانسه نقش محوری تری در اروپا پیدا می‌کنند و زمینه برای رقابت و کشمکش‌های جدید فراهم می‌شود. چین به عنوان یکی از ابر قدرت‌های اقتصادی و نظامی جهان با بودجه عظیمی که به تقویت بنیه نیروی دریائی آن اختصاص یافته بیش از پیش قدرت خود را نشان می‌دهد. افزایش ۵۰ درصدی بودجه نظامی چین طی پنج سال گذشته وعطش سیری ناپذیر آن برای تقویت بنیه نظامی با هدف تسط کامل بر مسیرهای دریایی که اقتصاد صنعتی چین به آنها وابسته است و دست بالا پیدا کردن بر ژاپن به عنوان سومین قدرت اقتصادی جهان بر سر مالکیت جزایر غیرمسکونی مورد منازعه، همه بیانگر آن است که چین می‌خواهد متناسب با نفوذ و قدرت اقتصادی اش در مناقشات جهانی و در عرصه سیاست هم نقش فعال تری ایفا کند. گرایش به افزایش بودجه نظامی و مسابقه تسلیحاتی در میان قدرتهای بزرگ اقتصادی جهان از دیگر نشانه‌های تغییر موازنه قدرت در نظام مناسبات بین‌المللی است. ادامه این رقابت و کشمکش‌ها در حالی که تقسیم مجدد جهان بین قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری قطعیت پیدا نکرده است، جهان را با یک دوره از بی‌ثباتی و گسترش ناامنی روبرو کرده است.

بر متن تداوم بحران سرمایه‌داری، تشدید رقابت قدرت‌های امپریالیستی در سطح جهان و پیامدهای آن، بحران پناهندگی به یک بحران اجتماعی و جهانی تبدیل شده است و ابعاد فاجعه بار آن گوشه‌ای دیگر از چهره کریه نظام سرمایه‌داری در دوره بحران را به نمایش گذاشته است. اگرچه حاکمیت نظام‌های دیکتاتوری، نبود آزادی‌های سیاسی و عدم امنیت جانی در

کشورهای کمتر توسعه یافته سرمایه‌داری و دیکته کردن سیاست‌های نئولیبرالی و برنامه های ریاضت اقتصادی از جانب قدرت‌های مالی جهانی به دولت‌های حاکم در این کشورها و بیکاری و فقر و فلاکت اقتصادی و آینده ناروشن، همواره از دلایل فرار انسانها از این کشورها و پناه بردن به مکان های امن تر بوده اند، اما ابعاد جهانی بحران پناهندگی در این دوره ریشه در بحران جهانی سرمایه‌داری دارد. تداوم بحران جهانی اگر در کشورهای سرمایه‌داری با اعمال شدیدترین برنامه های ریاضت اقتصادی علیه کارگران و اقشار محروم جامعه همراه بوده است، در عرصه بین المللی تشدید رقابت قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری بویژه در کانون های بحران مانند خاورمیانه، شمال آفریقا و اوکراین، گسترش جنگ و ناامنی و آوارگی را به دنبال داشته است. دولت‌های اروپایی و رسانه های وابسته به آنها که در اوج رذالت و عوامفریبی سنگ دفاع از امنیت جانی پناهندگان را به سینه می زنند، خود یک پای بحران و جنگ و کشتار و آوارگی میلیونی در مناطق بحرانی جهان هستند. دولت‌های اروپایی که زیر فشار افکار عمومی ژست بشردوستانه به خود می گیرند، اما در همانحال با تشدید قوانین و اقدامات مربوط به "حفاظت از مرزها" مسیر عبور پناهندگان را به گذرگاههای مرگ تبدیل کرده اند.

دخالت دولت‌های سرمایه‌داری برای نجات نظام بانکی در آمریکا و اروپا باعث شده که این دولت‌ها همچنان در بحران عظیم بدهی دست و پا بزنند. این دولت‌ها همه جا برای مقابله با این بحران، کاهش بودجه خدمات عمومی، اعمال سیاست‌های ریاضت اقتصادی و تعرض آشکار به سطح معیشت طبقه کارگر و اقشار کم درآمد جامعه را در دستور کار خود قرار داده اند. تحت این شرایط در آمریکا در جوار بیکاری گسترده، میلیون ها کارگر جوان شاغل با دستمزدهای پایین، بدون بیمه های بهداشتی، بدون مسکن با بدهی

کمرشکن و بدون دورنمای بهبود وضعیت با فقر دست و پنجه نرم می کنند. در انگلستان و فرانسه اجرای برنامه های ریاضت اقتصادی و کاهش خدمات اجتماعی طبقه کارگر و اقشار کم درآمد را بیش از گذشته آسیب پذیر کرده است. در کشورهای یونان و پرتغال تشدید این برنامه ها و تعرض بی سابقه به کار و معیشت کارگران و اقشار پایین جامعه و افزایش بیکاری در میان جوانان به بحران اجتماعی دامن زده است. در دیگر کشورهای اروپایی دولت های حاکم به بهانه مقابله با بحران اقتصادی بیمه ها و خدمات اجتماعی را به گرو گرفته اند. اثرات تداوم بحران اقتصادی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری از طریق عملکرد سیستم مالی جهانی و مکانیسم بازار کم یا بیش اثرات خود را بر همه کشورهای سرمایه داری در گوشه و کنار جهان بجای گذاشته است و این اوضاع همه جا عمیق تر شدن دره بین فقر و ثروت را در پی داشته است. در چنین شرایطی، تداوم بحران جهانی سرمایه داری و تیره شدن چشم انداز رونق اقتصادی تداوم اعتراضات کارگری و توده ای را اجتناب ناپذیر کرده است.

در عین حال، تداوم این بحران و بن بست راه حل های نئولیبرالی، تشتت در صف احزاب و نیروهای بورژوازی برای مقابله و مهار آن به بستری برای تحرک و رشد گروه های راست افراطی و شبه فاشیست با پلاتفرم پناهنده ستیزانه تبدیل شده است. در همانحال اجرای برنامه های ریاضت اقتصادی و تحمیل بار سنگین بحران بر دوش کارگران و اقشار کم درآمد به طور ناگزیری مقاومت و مبارزه کارگران و محرومان جامعه را برانگیخته است. در فرانسه کارگران و مردم معترض با نادیده گرفتن اعلام شرایط فوق العاده، با زنجیره اعتصابات و تظاهرات خیابانی که اوج خود را در تظاهرات میلیونی پاریس نشان داد شهرهای این کشور را به میدان اعتراض علیه سیاست دولت برای تغییر قانون کار به نفع سرمایه داران تبدیل کردند. مبارزه دهها هزار

نفره کارگران بلژیک علیه تغییر قانون کار به نفع سرمایه‌داران، اعتصاب بیش از ۵۰ هزار پزشک در بریتانیا علیه سیاست‌های ریاضت اقتصادی دولت محافظه کار، اعتصاب عمومی اخیر و چند باره کارگران یونان علیه تشدید حملات دولت "سیریزا" به سطح رفاه و آزادی‌های دموکراتیک کارگران، حضور دهها هزار معترض اسپانیایی در گرامیداشت سالروز "جنبش خشم" و محکوم کردن اقدامات ضد کارگری و ضد انسانی دولت اسپانیا، مبارزات پیروزمندانه کارگران پالایشگاه‌ها در چند ایالت آمریکا علیه کمپانی‌های نفتی نظیر "شل" در سال گذشته و مبارزه پیگیرانه کارگران "فست فودها" برای حداقل دستمزد پانزده دلار در ساعت که از پشتیبانی توده‌ای برخوردار است، اعتصاب و مبارزات ۳۹ هزار کارگر شرکت غول پیکر مخابرات "ورایزون" و اعتصاب کارگران مجتمع غول پیکر "آی تی و تی"، مبارزات بی‌وقفه کارگران در چین برای دریافت دستمزدها و مزایای معوقه و برای آزادی کارگران دستگیر شده، مبارزه میلیون‌ها کارگر در هند علیه برنامه‌های ریاضت اقتصادی؛ اینها فقط نمونه‌هایی از مبارزات رو به گسترش کارگران در یکی دو سال اخیر بوده‌اند. روند رو به گسترش این مبارزات جناح چپ اتحادیه‌ها و احزاب و نیروهای بورژوا رفرمیست را به جلو صحنه رانده است. در آمریکا کارگران معترض و جوانان بیکار عاصی از تعمیق شکاف طبقاتی "برنی ساندرز" را به جلو سوق داده‌اند. در بریتانیا "جرمی کوربین" از جناح چپ حزب کارگر با تغذیه از مبارزات کارگری و توده‌ای علیه ریاضت اقتصادی در حزب دست بالا را پیدا می‌کند. در یونان "سیریزا" با پرچم مبارزه با ریاضت اقتصادی به قدرت می‌رسد و سرانجام جناح راست آن راه عقب نشینی و سازش با نهادهای مالی اروپا را در پیش می‌گیرد. در اسپانیا "پودموس" بر متن اعتراضات توده‌ای علیه سیاست‌های ریاضت اقتصادی دولت به جلو صحنه سیاسی می‌آید. اما اینها تحولات دوره گذار هستند،

همچنانکه تجربه "سیریزا" در یونان نشان داد هیچ کدام از این نیروها نمی‌توانند به نیاز این مبارزات که ماهیتی ضد سرمایه‌داری دارد پاسخ بدهند. تحت حاکمیت نظام سرمایه‌داری راه حلی برای پایان دادن به بیکاری و فقر و گرسنگی که حدود سه میلیارد انسان را در چنگال خود می‌فشارد، برای رهایی از جنگ و ویرانی که هر روز از انسان‌ها قربانی می‌گیرد، برای خاتمه دادن به بحران پناهندگی که ابعاد فاجعه باری بخود گرفته است، برای جلوگیری از تخریب محیط زیست که هستی انسان‌ها و طبیعت را به مخاطره انداخته است و برای خلاصی از دیگر مصائب اجتماعی؛ وجود ندارد. همانطور که تاریخ حیات سرمایه‌داری و تجربه چند سال اخیر نیز نشان داده است، سرمایه‌داری می‌خواهد با اعمال برنامه‌های ریاضت اقتصادی، با پا گذاشتن بر دوش طبقه کارگر، با تشدید رقابت در میان قطب‌های بزرگ سرمایه‌داری جهت گسترش مناطق نفوذ و تقسیم مجدد جهان، با دامن زدن به جنگ و میلیتاریسم در کانون‌های بحران، یعنی با به تباهی کشاندن زندگی شمار هر چه بیشتری از انسان‌ها از بحران کنونی عبور کند. سرمایه‌داری به لحاظ ایدئولوژیک نیز با بحران مواجه شده است و جز بربریت نمی‌تواند هیچ افق دیگری پیش‌رو جامعه بشری بگشاید. آیا طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی این طبقه اجازه می‌دهد که سرمایه‌داری با این قیمت بحران را کنترل کند؟ تردیدی نیست که برای رهایی جامعه بشری از چنگال نظام سرمایه‌داری بدیل دیگری جز سوسیالیسم وجود ندارد. در این راستا بدون شک فاکتورهایی به نفع جنبش کارگری و سوسیالیستی وارد عمل شده‌اند. شکست نئولیبرالیسم و بحران ایدئولوژیک بورژوازی، تضعیف احزاب بورژوا فرمیست و پایان سلطه بلامنازع آنان بر جنبش کارگری، تضعیف پایه‌های نظام‌های دیکتاتوری در حلقه‌های ضعیف نظام سرمایه‌داری، بی‌افقی و تشدید رقابت در بین قطب‌های بزرگ سرمایه‌داری، اینها همه عواملی

هستند که به نفع مبارزه طبقه کارگر تغییر کرده اند. اما به رغم تغییر این معادلات هنوز شرایط ذهنی، پیش شرط ها و ملزومات شکل دادن به یک بدیل سوسیالیستی فراهم نیامده است. جنبش طبقه کارگر و کمونیست‌ها برای مطرح شدن به عنوان یک آلترناتیو در دسترس لازم است به یک جنبش سیاسی و حزب یافته تبدیل شوند. این آمادگی در جریان نبرد روزانه کارگران و پاسخگویی به معضلاتی که پیشروی این مبارزه قرار دارد کسب می شود. در شرایط کنونی اعتصابات کارگری و اعتراضات عمومی علیه سیاست‌های ریاضت اقتصادی و مبارزه علیه دیگر مصائبی که نظام سرمایه‌داری تحمیل کرده است بستر مناسبی برای تدارک این آمادگی است. جریان سوسیالیستی برای گریز از بربریتی که سرمایه‌داری به بشریت تحمیل کرده است به ناگزیر باید افق و چه باید کرد سیاسی روشنی در پیش پای جنبش طبقه کارگر و دیگر جنبشهای رادیکال اجتماعی قرار دهد و ماتریال انسانی پیشبرد چنین نقشه راهبردی را در یک حزب اجتماعی کمونیستی گرد آورد.

نظر به این مؤلفه ها و از آنجا که انترناسیونالیسم بخشی از هویت ما است، تجدید سازمان و گسترش فعالیت "مرکز ارتباطات بین المللی" حزب کمونیست ایران به منظور ایجاد چنان ظرفیتی که بتواند ارتباط فعال و مؤثر حزب را با نهادها و احزاب و جریانات کمونیستی و کارگری در سطح جهانی برقرار نماید و همکاری ها و همفکری های لازم را در این زمینه سازمان دهد؛ برای ما در این دوره از اهمیت زیادی برخوردار است.

مرداد ماه ۱۳۹۵

ژوئیه ۲۰۱۶

سند مصوب کنگره دوازدهم حزب کمونیست ایران در مورد تحولات منطقه خاورمیانه

مرداد ۱۳۹۵

خاورمیانه، نگاهی گذرا به تاریخ یک صد ساله

شناخت زمینه های سیاسی، اجتماعی و تاریخی خاورمیانه طی صد سال اخیر برای شناخت درست از آنچه که امروز در این منطقه می گذرد ضروری است. دو سال قبل از پایان جنگ جهانی اول، در سال 1916، دولت های بریتانیا و فرانسه که در مسیر پیروزی در جنگ قرار گرفته بودند، فروپاشی امپراطوری عثمانی از متحدین آلمان را مفروض گرفتند و مناطق تحت سلطه این امپراطوری، که خاورمیانه و بخشهایی از شمال آفریقا را در بر می گرفت در قالب کشورهای تحت سلطه جدید، بر طبق قرارداد "سایکس-پیکو"، به مناطق تحت نفوذ خود تقسیم نمودند. طرح تقسیم به شیوه ای طراحی شده بود که از همان ابتدا بذر اختلاف بر سر منابع طبیعی، آب و نفت و غیره و بر سر جدائی های قومی و ملی و مذهبی کاشته شود. بدین ترتیب دولت های استعمارگر، به مصداق ضرب المثل معروف " تفرقه بیانداز و حکومت کن"، سلطه دراز مدت خود را بر خاورمیانه و شمال آفریقا برنامه ریزی کردند. در همین دوره بود که آنها مسئله ملی کرد را نیز که می توانست، یک دولت

مستقل کرد را به لیست دولتهای این منطقه اضافه کند، بعنوان یک استخوان لای زخم باقی گذاشتند.

تا قبل از انقلاب کارگری در روسیه، خاورمیانه به عنوان منطقه ای که از لحاظ جغرافیای سیاسی (ژئوپولیتیک)، دسترسی دولتهای استعمارگر اروپا را به هندوستان و چین و جنوب شرق آسیا تسهیل می کرد، حائز اهمیت بود. تاجائیکه این منطقه و از جمله ایران بعنوان دروازه هندوستان محسوب می شد و رقابتها بر سر تسلط بر این منطقه بویژه از این زاویه اهمیت داشت. اما بعد از انقلاب کارگری در روسیه و تشکیل کشور اتحاد جماهیر شوروی، جلوگیری از گسترش نفوذ این انقلاب و دسترسی این قدرت جدید به آبهای گرم به هدف استراتژیک دولتهای سرمایه‌داری غرب تبدیل شد. همزمان کشف نفت به عنوان یک منبع عظیم انرژی، چشم طمع قدرتهای سرمایه‌داری غربی را خیره ساخت و خاورمیانه در کنار موقعیت ژئوپولیتیک آن، به میدان رقابت قدرتهای جهانی تبدیل شد. از آن هنگام تاکنون موقعیت حساس خاورمیانه از لحاظ ژئوپولیتیک و از لحاظ بهره مندی از ذخایر عظیم انرژی، علت العلل جنگ هائی است که مردم ساکن آن نه نقشی در برپائی آن دارند و نه از تداوم آن حاصلی جز کشتار و خانه خرابی و آوارگی نصیب‌شان می شود.

طی یک قرن اخیر خاورمیانه از لحاظ اجتماعی و سیاسی تحت تأثیر سه روند اصلی قرار داشته است. اول، ناسیونالیسم عرب، که نیروی اجتماعی خود را از مبارزه با استعمارگران خارجی و استقلال طلبی می گرفت. این جریان در کشورهای مختلف سرانجام قدرت سیاسی را بدست گرفت. طی سالهائی که رهبران و احزاب ناسیونالیست عرب در قدرت بودند، نتوانستند زندگی اجتماعی و اقتصادی مردمی که آنها را به قدرت رسانده بودند، متحول کنند. این جریان حافظ منافع طبقه سرمایه‌دار و قدرت مستبدانه رهبران خود بود.

دوم، اسلام سیاسی، این جریان از نابرابری های اقتصادی و فقر موجود و نیز مقاومت سنت در برابر مدرنیته غربی در این جوامع تغذیه می کرد. پایگاه اجتماعی این جریان، طبقه متوسط و اقشار تهیدست و کم درآمد جامعه بودند. این جریان با شکل گیری "اخوان المسلمین" در دهه 20 میلادی قرن گذشته در مصر به یکی از بازیگران صحنه سیاسی در خاورمیانه تبدیل شد. رشد اسلام سیاسی افراطی در قالب سلفی گری فرزند خلف همین جریان بود که بر زمینه شکست و ناکامی های آن رشد کرد و در کشورهای دارای جمعیت شیعه مذهب، رشد افراطی گری اسلام سیاسی در قالب تشیع، مولود به قدرت رسیدن رژیم اسلامی در ایران بود.

سوم، سوسیالیسم، طی یک قرن اخیر سوسیالیسم نیز یک گرایش سیاسی موجود و فعال در خاورمیانه بوده است. رشد سرمایه داری و پیدایش طبقه کارگر نوین پایگاه اجتماعی این جریان بود. بر بستر این گرایش احزاب کمونیست نسبتاً نیرومندی بعنوان اپوزیسیون در کشورهای مختلف خاورمیانه بوجود آمدند. این احزاب در بعضی از کشورها به عنوان اقلیت در دولتهای ائتلافی حضورهم داشتند، اما هیچگاه خود نتوانستند قدرت سیاسی را قبضه کنند و یا به عنوان اپوزیسیون مصالح طبقه کارگر در این کشورها را نمایندگی کنند. این احزاب در دوران جنگ سرد با تبعیت کورکورانه از فرمانهایی که از جانب حزب کمونیست اتحاد شوروی صادر می شد، به زائده سیاست خارجی این کشور تبدیل شدند و با بیگانه شدن با مصالح طبقه کارگر و مردم زحمتکش، به تدریج پایگاه مردمی خود را از دست دادند و به احزاب حاشیه ای تبدیل شدند.

خیزشهای انقلابی موسوم به "بهار عربی"

سال 2011 شاهد یک رشته از خیزشهای انقلابی در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا بودیم. این خیزشها تحت تأثیر دو واقعیت اساسی برپا شدند: اول، مردم زحمتکش و محروم در این کشورها زیر فشار استثمارگران داخلی و سیاستهای دیکته شده از جانب منابع مالی سرمایه جهانی، به وحشیانه ترین شیوه استثمار می شدند و از نازل ترین سطح معیشت برخوردار بودند. پیامدهای بحران اقتصادی جهانی، کارگران و مردم محروم این کشورها را مورد تعرض مضاعف قرار داده بود. رژیم های حاکم برای اجرای دستورات مراکز مالی جهانی یورش وسیعتری را به سطح معیشت کارگران و زحمتکشان آغاز کرده بودند. شکاف طبقاتی روز به روز عمیق تر می شد.

دوم، مشروعیت دولتهای حاکم که روزی با تکیه بر سیاستهای ضداستعماری و با اتکای به استقلال طلبی و ناسیونالیسم عرب بر سر کار آمده بودند، از بین رفته بود. دیکتاتورهای حاکم غرق در فساد، با سیاستهای سرکوبگرانه بر اکثریتی محروم حکمرانی می کردند.

اگر چه شرایط عینی این جوامع را در مسیر خیزشهای انقلابی قرار داده بود، اما طبقه کارگر و نیروهای پیشرو علیرغم حضور پرشمار خود در مبارزات مردم، فاقد تشکل های طبقاتی نیرومند، احزاب سیاسی کارگری و کمونیست، آگاهی لازم، یعنی شرایط ذهنی برای قرار گرفتن در رأس مبارزات انقلابی مردم بودند و فرصت بر طرف ساختن این کمبود را هم در متن خیزش انقلابی نیافتند. در نتیجه قیام های مردمی اگرچه در قدم اول دیکتاتورها را از اریکه قدرت به زیر کشیدند، اما نهایتاً در تحقق اهداف خود شکست خوردند. حاصل این شکست همانند آنچه که در ایران پس از شکست

انقلاب بر مردم این کشور رفت، شرایط دهشتناکی است که امروز بر بخش زیادی از این منطقه حاکم است.

اسلام سیاسی

اسلام سیاسی چه در شکل میانه رو و چه در شکل افراطی آن در خاورمیانه پدیده تازه ای نیست. شاخه های مختلف این جریان طی یک صد سال گذشته همواره در صحنه سیاسی خاورمیانه حضور داشته اند. این جریان در دوره ای که ناسیونالیسم عرب پرچم استقلال خواهی در مقابل قدرتهای بزرگ را در دست داشت، جریانی کم نفوذ و حاشیه ای بود. شکست ناسیونالیسم عرب در پاسخگویی به خواستههای مردم و روشن شدن محتوای واقعی استقلال طلبی آن، موجب سرخوردگی مردمی شد که برای کسب آزادی و زندگی بهتر به آن امید بسته بودند. احزاب "کمونیست" هم به دلایلی که اشاره شد، نتوانستند، خلاء ناشی از انزوای ناسیونالیسم عرب را پر کنند. در چنین شرایطی بود که میدان برای عرض اندام جریان اسلامی ابتدا در شکل میانه رو و سپس در اشکال افراطی آن آماده شد. اما اسلام سیاسی که به عنوان بدیل دیکتاتوری های سابق قد علم کرده بود، بنا به ماهیتی که داشت نتوانست به نیازهای واقعی مردم این کشورها پاسخ بدهد. اسلامگراها هر جا در قدرت قرار گرفتند، چیزی جز پایمال کردن آزادی ها و حقوق اولیه انسان، قرار گرفتن در خدمت طبقه سرمایه دار و تداوم زندگی فلاکت بار اقتصادی به بار نیاوردند.

شکست جریانهای میانه رو اسلامی، راه را برای گسترش نفوذ اسلام گرائی در اشکال سلفی و افراطی آن باز نمود. جریان "دولت اسلامی عراق و شام" موسوم به "داعش"، اگر چه از لحاظ سیاسی ریشه در رویدادهای چهار دهه

اخیر در افغانستان و از لحاظ ایدئولوژیک ریشه در دربار پادشاهی سعودی داشت، اما بر متن مقاومت ارتجاعی در برابر اشغال عراق توسط آمریکا نیرو گرفت و بعنوان یکی از بازیگران صحنه سیاسی در خاورمیانه وارد میدان شد. در سالهای دهه هفتاد میلادی قرن گذشته، این جریان در کشور افغانستان بعنوان ابزاری در دست امپریالیسم آمریکا بر علیه نیروهای اتحاد جماهیر شوروی بکار گرفته شد و سپس شاخه‌ها و شعبه‌های آن به کمک پولهای عربستان سعودی در همه منطقه ریشه دوانید. به دنبال شکست انقلاب ایران و استقرار حکومت اسلامی، رقابت بین عربستان سعودی و جمهوری اسلامی بر سر رهبری آنچه که "جهان اسلام" نامیده می‌شد، آغاز شد. این رقابتها از هر دو سو به اسلام گرائی افراطی دامن زد. "داعش" و "القاعده" و "النصره" و غیره از یک سو و "حشدی شعبی"، "حزب الله لبنان"، "جهاد اسلامی" و گروههای دیگر نظیر آنها از سوی دیگر از بازتابهای این رقابتها هستند.

دولت اسلامی عراق و شام (داعش)

جریان داعش در کشورهای عراق و سوریه و جاهای دیگر نظیر لیبی بر زمینه‌های کم و بیش مشابهی جای پائی در این جوامع پیدا کردند.

الف، در عراق

در مدت زمان نسبتاً کوتاهی جریان افراطی اسلامی داعش کنترل بخشهای وسیعی از مناطق سنی نشین در عراق و سوریه را بدست گرفت. قدرتمند شدن این جریان در عراق محصول چند روند عینی بود:
اول، لشکرکشی آمریکا به عراق. اشغال کشور عراق بوسیله ارتش آمریکا مانع آن شد که مبارزات مردم برای رهایی از چنگ دیکتاتوری صدام پروسه

طبیعی خود را طی کند. مصائب ناشی از اشغالگری آمریکا، مقاومتی ارتجاعی را در مقابل آن دامن زد. هواداران رژیم بعث سابق و اسلامگرای افراطی محورهای این مقاومت را شکل دادند.

دوم، دولتی که در عراق بر سر کار آمد عملاً به دولت "فرقه شیعه" تبدیل شد. نهادهای سیاسی و اداری، نیروی پلیس و نیروهای انتظامی در خدمت سیاستهای تبعیض آمیز و سرکوب و به حاشیه راندن مردم مناطق سنی نشین به کار گرفته شدند. جنگ مذهبی شیعه و سنی، که در آن هزاران انسان جان خود را از دست دادند، به آبشخور جریان القاعده در میان عشایر و قبایل عرب سنی مذهب تبدیل شد. نفرت و انزجار عمومی از دولت مرکزی عراق در مناطق سنی نشین بستر مناسبی را برای رشد و گسترش نیروی فوق ارتجاعی و ائتلاف آنها با بقایای رژیم بعث و سران عشایر در این مناطق فراهم آورد. بعد از انشعابی که در جریان القاعده صورت گرفت، "داعش" یا "دولت اسلامی در عراق و شام" بوجود آمد.

سوم، کشور عراق به میدان رقابت قدرت‌های منطقه ای، از جانب رژیم جمهوری اسلامی، عربستان سعودی، و دولت ترکیه تبدیل شد. هر کدام از این دولت‌ها برای گسترش نفوذ خود و تأثیرگذاری بر روند اوضاع در این کشور دست بکار شدند. رژیم جمهوری اسلامی با تکیه بر نفوذی که بر جریان‌های شیعه حاکم در عراق داشت، از آنها بعنوان اهرم فشاری بر رقبای منطقه ای و کسب امتیاز از آمریکا استفاده نمود. عربستان سعودی برای پیشبرد اهداف خود به تأمین کننده امکانات مالی و لجستیکی برای جریان‌هایی مانند القاعده و داعش تبدیل شد. دولت ترکیه حوزه نفوذ خود را در مناطق کردنشین توسعه داد و به تقویت جریانهای ارتجاعی ترکمن پرداخت. چهارم، عدم انسجام و ناکارآمدی ارتش عراق تحت فرمان "مالکی" نخست وزیر پیشین عراق که فساد سرتا پای آن را فرا گرفته بود، بعلاوه توطئه‌های

پشت پرده که هنوز چند و چون آنها کاملاً روشن نشده است، همگی دست به دست هم دادند تا جریانی مانند داعش قادر شود بر بخش وسیعی از مناطق سنی نشین در عراق تسلط پیدا کند.

ب، در سوریه

دولت "بشار اسد"، که در مقابل امواج مبارزات توده ای در ادامه روند موسوم به بهار عربی ناتوان و مستأصل شده بود، آگاهانه پس از آنکه احساس کرد که دیر یا زود مورد حمله ائتلاف نیروهای غربی به رهبری آمریکا قرار خواهد گرفت، آگاهانه راه را برای گسترش فعالیت‌های افراط گرایان اسلامی باز نمود. بعنوان مثال در نخستین قدم چهره های سرشناس افراطی را که از سالها قبل در زندان بودند آزاد کرد. وی با این اقدام تلاش می کرد که از یکسو کشورهای غربی را از آینده سوریه بترساند، به طوریکه از اندیشه برکناری وی منصرف شوند. از سوی دیگر با دامن زدن به نگرانی مردم علوی مذهب و مسیحی این کشور از به قدرت رسیدن سنی مذهبهای تندرو، بخشهایی از این مردم را با خود همراه کند. دولتهای عربستان سعودی، قطر و ترکیه به تقویت داعش پرداختند تا به نیابت از آنها با رژیم "بشار اسد" که مورد حمایت جمهوری اسلامی بود، بجنگند.

روند کنونی اوضاع نشان می‌دهد که داعش سرانجام سرزمینهای تصرف شده را در عراق و سوریه از دست خواهد داد، اما این به معنای نابودی آن نخواهد بود. تا زمانیکه سیاستهایی که به آن اشاره شد عمل می کنند، این جریان این امکان را خواهد داشت که در اشکال مختلف سلفی و جهادی تحت نام داعش یا نامهای دیگر، نیرو جمع کند و بمثابه یک اهرم فشار تروریستی بر علیه نیروهای حاکم در عراق و سوریه و جاهای دیگر عمل نماید و تا زمانیکه

جمهوری اسلامی در ایران بر سرکار باشد، اسلامگرایی افراطی متکی بر شیعه گری نیز در مقابل آن حضور خواهد داشت.

خاورمیانه و رقابتهای جهانی

اگر جنگ جهانی اول خاورمیانه را به میدان نفوذ دو دولت استعماری فرانسه و بریتانیا تقسیم نمود، جنگ جهانی دوم، دولت آمریکا را به صحنه خاورمیانه کشاند و پس از خاتمه جنگ رقابت بین دو قدرت آمریکا و اتحاد شوروی تمام عرصه های سیاسی و اقتصادی این منطقه را تحت تأثیر قرار دادند. با همه اینها در طول دوره جنگ سرد امپریالیسم آمریکا نقش برتر را در خاورمیانه ایفا می کرد. فروپاشی اتحاد شوروی، روسیه به جامانده از این قدرت را برای یک دوره به حاشیه این رقابتهای راند. در این میان امپریالیسم آمریکا به عنوان قدرتی که لااقل از جنگ جهانی دوم به این سو نفوذ برتر را در این منطقه داشته است، برای حفظ موقعیت خود در دو دهه اخیر با دو چالش جدی روبرو بوده است. اول، رشد اسلام گرایی افراطی و دوم ناتوانی دولت‌های موجود در مقابله با رشد نارضایتی ها و اعتراضات اجتماعی. رویداد ۱۱ سپتامبر دولت آمریکا را بر آن داشت که هم حضور نیرومندی از لحاظ نظامی در خاورمیانه داشته باشد و هم با انجام پاره ای اصلاحات اقتصادی و سیاسی، تحت نام " طرح خاورمیانه بزرگ" رژیم های موجود را در قبال خطرات احتمالی بیمه کند. ناکامی در دستیابی به بخش عمده ای از اهداف خود در لشکرکشی به افغانستان و عراق و وقوع خیزشهای مردمی در منطقه مجال پیگیری " طرح خاورمیانه بزرگ" را به دولت آمریکا نداد.

مبارزات انقلابی در خاورمیانه و شمال آفریقا حرکت‌های اصیل برخاسته از شرایط اجتماعی و رنجها و محرومیت‌های مردم تهیدست و کارگر و زحمتکش

در این کشورها بودند. این مبارزات منافع قدرتهای امپریالیستی را در این کشورها که سالها از نیروی کار ارزان، از بازار و از مواد خام آن بهره‌مند میشدند و در این کشورها پایگاههایی برای تحمیل سلطه خود بر جهان برپا کرده بودند، به خطر انداخت. این مبارزات نظم کهن را بر هم زد بدون آنکه بتواند نظم جدیدی را جایگزین آن کند.

اکنون روسیه به میدان رقابتهای در خاورمیانه بازگشته است. روسیه می خواهد میدان کشمکش با پیمان ناتو و از جمله آمریکا را از اوکراین به خاورمیانه منتقل کند و جای پای خود را در خاورمیانه، در قدم اول از طریق سوریه، محکم نماید. کشاکشهای موجود بین آمریکا و روسیه در این منطقه، تلاشهایی هستند برای شکل دادن به توازن قوای جدید در خاورمیانه. دولت‌های اروپائی با وجود تفاوت‌هایی که در مصالح و سیاست‌هایشان با دولت آمریکا در منطقه دارند، عملاً در سیاست‌های کلان در این منطقه دنباله رو سیاست‌های آمریکا هستند. استراتژی امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه بر اساس حفظ کنترل غالب خود بر مناطق نفت خیز، محدود کردن دامنه نفوذ دولت‌های روسیه و چین، کنترل دخالتگری‌های رژیم جمهوری اسلامی و تأمین منافع هم پیمانان منطقه‌ای اش استوار است.

خاورمیانه و رقابتهای محلی

این واقعیت امروز دیگر آشکار است که دولت آمریکا علیرغم حضور گسترده خود در خاورمیانه موقعیت‌هژمونیک گذشته را ندارد. به همین جهت قدرتهای محلی که سابقاً دولت آمریکا را پشت و پناه خود می دیدند، اینک می خواهند راه‌های جدیدی برای حفظ قدرت خود بیابند. آنها پس از تجربه سقوط چند دیکتاتور در خاورمیانه و شمال آفریقا، دیگر برای تداوم حاکمیت

خود نمی توانند چندان روی حمایت آمریکا حساب کنند. از اینرو تلاش می کنند عمق امنیتی خود را توسعه دهند و در تقسیم کار سیاسی و اقتصادی در منطقه مستقیماً سهیم باشند. چنین بود که عربستان سعودی به صف منتقدین سیاست خارجی آمریکا پیوست. دولت ترکیه یک قدم از سیاستهای آمریکا در منطقه فاصله گرفت. رژیم جمهوری اسلامی علی‌رغم توافقه‌های "برجام" جایگاه خود را در کشمکش‌های منطقه ای حفظ کرد. آنگاه قدرتهای منطقه ای و بویژه جمهوری اسلامی و دولت ترکیه و پادشاهی سعودی، در رقابت با همدیگر جنگهای نیابتی به راه انداختند. سوریه، عراق، یمن، فلسطین و لبنان میدانهای این کشاکش بودند.

خاورمیانه و مسئله کرد

مسئله کرد یکی از مسائل حل نشده در خاورمیانه است. مردم کرد بین چهار کشور منطقه در ترکیه، ایران و عراق و سوریه تقسیم شده اند. اگر چه این مسئله در حال حاضر در کشورهای عراق و سوریه به نحوی که این سند در ادامه به آن می پردازد، دستخوش تغییراتی شده است، اما همچنان یکی از پیچیدگی‌های اوضاع سیاسی کنونی در خاورمیانه را تشکیل می‌دهد. مردم کرد در این منطقه همچنان از وجود ستم ملی رنج می‌برند. جنبش رفع ستم ملی عکس‌العملی مردمی و حق طلبانه در برابر تبعیض و نابرابری و بی حقوقی ناشی از وجود این ستم است. ناسیونالیسم کرد جریانی است که از وجود این ستمگری تغذیه می‌کند. بر بستر این جریان احزاب سیاسی با ایدئولوژی و اهداف سیاسی مختلفی شکل گرفته اند. اما ناسیونالیسم کرد اساساً به دلیل از بین رفتن پایگاه اقتصادی آن در نتیجه جهانگیری سرمایه، ناتوانی خود را در حل قطعی مسئله کرد، بعنوان یک مسئله اجتماعی

باقیمانده از دوره گذشته، نشان داده است. برای احزاب ناسیونالیست در این دوره مسئله ملی و جنبش رفع ستم ملی به نردبانی برای مشارکت در قدرت محلی و یا مرکزی تبدیل شده است. کمونیستها به دلیل پیگیری و جدیتی که در ضرورت رفع ستم ملی، بعنوان مانعی بر سر راه حرکت جامعه به سوی آزادی و رفاه و برابری دارند، می توانند نقطه امید مردم کرد برای رهایی از ستم ملی باشند. کومه‌له در کردستان ایران در این مسیر قرار دارد و موقعیت غیر قابل انکاری در این زمینه در جامعه کردستان بدست آورده است .

تاریخ چند دهه گذشته نشان می‌دهد که دولتهای حاکم در این کشورها همواره دست اندرکار طرح توطئه‌های مشترک بر علیه مبارزه عادلانه مردم کرد بوده اند. از اینرو کومه‌له به عنوان نیروئی که از جمله برای رفع ستم ملی از مردم کردستان ایران، مبارزه می کند، وظیفه خود می داند که برای خنثی کردن توطئه‌های دشمنان مردم کرد سیاست معینی را در دستور کار بگذارد. کومه‌له ضمن ادامه مواضع و سیاست‌های مسئولانه خود در قبال جنبش عادلانه و حق طلبانه مردم کردستان در سایر بخش‌ها و تقویت روح هم سرنوشتی و همبستگی مبارزاتی در میان بخش‌های مختلف مردم کردستان، برای اتخاذ سیاست و راهکارهای مؤثر جهت خنثی کردن توطئه‌های مشترک دشمنان مردم کردستان از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کند.

خاورمیانه و مسئله فلسطین

مسئله فلسطین همچنان بصورت یک استخوان لای زخم لاینحل باقی مانده است. ملتی را از حق تعیین سرنوشت خود محروم کرده اند، میلیونها نفر از آنها را از سرزمین خود آواره کرده اند، به دور آنها که باقی مانده اند حصار کشیده‌اند و مقاومت عادلانه آنها را با خشن‌ترین روشها سرکوب می‌کنند .

رنج و آزار مردم فلسطین اساساً به این دلیل ادامه دارد که امپریالیسم آمریکا و لابی های قدرتمند طرفدار اسرائیل در کشورهای اروپائی در همکاری با دولت اشغالگر اسرائیل، نمی خواهند که این مسئله به شکل عادلانه ای حل شود. اسرائیل پایگاه قدرتمند غرب در دل منطقه استراتژیک و بحرانی خاورمیانه، برخوردار از سلاح اتمی و ارتشی مجهز و تا دندان مسلح است. دولت اسرائیل با چنین ظرفیت‌هایی، به حکم شرایط عینی که در آن قرار دارد متحد پایداری برای دولت آمریکا و کشورهای غربی است. تا زمانیکه دولتی نژادپرست و مذهبی در این کشور بر سر کار است این کشور لاجرم در جبهه آمریکا قرار خواهد داشت. از اینرو از نگاه دولت آمریکا، اسرائیل به عنوان نیروی ذخیره دفاع از منافع این کشور و کل جهان غرب، باید از یک دولت با ثبات و قدرتمند برخوردار باشد. دولت اسرائیل با آگاهی از این موقعیت عینی خود، با سرسختی دست اندرکار سرکوب مردم حق طلب فلسطین است.

از سال ۲۰۱۱ به بعد و با آغاز خیزشهای مردمی در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، و بحرانهای متعاقب آن، مسئله فلسطین، در نزد افکار عمومی و رسانه های غربی به حاشیه رفت. در پناه این وضعیت جدید، رژیم اسرائیل سیاستهای سرکوبگرانه خود را بر علیه مردم فلسطین تشدید کرد و به توسعه شهرک های یهودی نشین در سرزمینهای اشغالی فلسطینی ها ادامه داد و ترکیب جمعیت این مناطق را عوض کرد. در همین دوره دیوار حائل بین مناطق فلسطینی نشین و اسرائیل را تکمیل نمود. به این ترتیب بخشهای وسیعی از سرزمین فلسطین بصورت زندانی بزرگ برای ساکنین آن درآمد. در همین دوره با بهانه های واهی منطقه محاصره شده غزه را برای چندمین بار به ویرانی کشید و جان هزارن نفر از مردم این منطقه را گرفت.

مردم فلسطین و اسرائیل نفعی در این دشمنی و خشونت‌ها ندارند. دولت نژادپرست اسرائیل اساساً این نفرت را بوجود آورده است و مدام آنرا بازتولید می‌کند. این دولت اسرائیل است که زمینه را برای رشد جریان‌های اسلامی و افراطی در مناطق اشغالی هموار می‌کند. برای رهایی از این کشتار و ناامنی راهی جز این وجود ندارد که مردم ستم‌دیده فلسطین و مردم شریف و عدالت‌خواه در اسرائیل متحدانه و دست در دست‌هم بر علیه این رژیم که بقای خود را در پایمال کردن حقوق فلسطینی‌ها و کشتار روزمره آنها می‌داند، برخیزند. مردم ستم‌دیده فلسطین تنها با اتحاد و همبستگی با کارگران و توده‌های مردم زحمتکش و جنبش‌های پیشرو اجتماعی در این کشور، تداوم مبارزه متحد خود و برخورداری از حمایت مردم آزادیخواه و توده‌های مبارز و حق‌طلب در سرتاسر جهان می‌توانند راهی برای برون رفت از این وضعیت نابسامان، بازگشت آوارگان به سرزمین‌هایی که از آن رانده شده‌اند و تشکیل دولت مستقل فلسطین در این سرزمین‌ها، بیابند.

اوضاع سیاسی عراق

پس از آنکه ارتش آمریکا از عراق خارج شد و دستگاه عریض و طویل اداری برای تأمین منافع آمریکا جایگزین آن گردید، ناامنی و کشتار در این کشور تداوم یافت. کینه و دشمنی‌های قومی و مذهبی بویژه طی سال‌های پس از سقوط رژیم بعث، دامن زده شد. کشمکش جناح‌های رقیب منتسب به گرایش‌های شیعه و سنی بر سر قدرت در عمل این کشور را به مناطق نفوذ جدا از هم تبدیل نمود و سرانجام بخش عمده مناطق تحت نفوذ احزاب و عشایر سنی مذهب، به کنترل نیروهای داعش در آمد.

برخلاف ادعای آنهایی که از آشفته بازار کنونی در عراق بهره می برند، اکثریت مردم این کشور بین احزاب و گروههای مافیایی و مذهبی درگیر، سرشکن نشده اند، بلکه اکثریت مردم این کشور در دام این گروهها و سیاست آمریکا و دولت‌های منطقه گرفتار شده اند. مدنیت و انسانیت در این کشور نابود نشده است. آنچه که امروز در عراق جریان دارد، میراث رژیم فاسد و جنایتکار بعث، مداخلات آمریکا و رقابت دو ارتجاع جمهوری اسلامی و امرای حاکم بر عربستان سعودی و سهم خواهی دولت ترکیه از درآمد نفت این کشور است. در این میان این مردم محروم و ستمدیده عراق هستند که قربانی می شوند و داشتن امنیت جانی به بزرگترین آرزوی زندگیشان تبدیل شده است.

رشته تظاهراتی که طی یک سال گذشته در بغداد و برخی از شهرهای دیگر عراق بر پا شدند، نشان دادند که اکثریت مردم این بخش از عراق که تحت سلطه احزاب شیعه مذهب هستند، از ادامه این وضعیت بیزارند و فساد دولت مذهبی حاکم را مسبب رنجها و فلاکتی می دانند که در این کشور در جریان است. اما در این جا نیز مانند هر جای دیگر، در غیاب یک نیروی پیشرو و سازمانده که مورد اعتماد اکثریت مردم باشد، کنترل حرکت مردم به دست جریان ارتجاعی و فرصت طلب موسوم به گروه "صدر" افتاد و حرکت اصیل مردمی را از محتوای واقعی خود خالی کرد و به ابزار فشاری برای بهبود موقعیت‌هواداران خود در حکومت عراق تبدیل نمود.

اینکه آیا عراق به عنوان یک کشور باقی خواهد ماند یا به چند واحد جغرافیائی و حاکمیت جدا از هم تجزیه خواهد شد، هنوز ناروشن است. اما واقعیت این است تا زمانیکه قدرتهای بورژوائی و جریانات ارتجاعی محلی آتش بیاران صحنه سیاسی در عراق هستند، به دلیل رقابتهای رژیم های ایران و عربستان سعودی و ترکیه، به دلیل تفرقه هائی که در این جامعه

دامن زده اند و دشمنی های خونینی که بوجود آورده اند، اجرای هر نوع طرح تقسیم جغرافیائی عراق به دولتهای مستقل، از مسیری فاجعه بار تر از آنچه که تا کنون رویداده است خواهد گذشت.

کردستان عراق

کردستان عراق علیرغم اینکه طی یک ربع قرن اخیر مسیر متفاوتی در مقایسه با بخشهای دیگر عراق طی کرده است و فرصتهائی را که برای تبدیل شدن به یک کشور مستقل از دست داده است، اما در شرایط کنونی فاقد دورنمای روشنی برای امنیت و بهبود شرایط مادی است. مهمترین فاکتورهائی که اوضاع کنونی در کردستان عراق را توضیح می دهند می توان چنین خلاصه کرد:

- اقتصاد کردستان عراق اساساً متکی به درآمدهای نفتی است. صنعت نفت که در گذشته محدود به کرکوک و مناطق جنوبی کردستان بود، طی سالهای اخیر در مناطق تحت نفوذ حکومت محلی نیز توسعه پیدا کرد. اما صدور نفت که اساساً از طریق ترکیه صورت می گرفت، آنرا عملاً در گروگان دولت ترکیه قرار داد. فروش نفت مستقل از شرکت نفت دولتی عراق به تشدید اختلافات حکومت محلی با دولت مرکزی منجر شد. در مقابل دولت مرکزی از پرداخت سهم بودجه حکومت محلی از بودجه حکومت فدرال سر باز زد. کاهش شدید قیمت نفت در بازارهای جهانی و هزینه بالای استخراج آن بر مشکلات اقتصادی حکومت محلی کردستان افزود. به طوریکه حقوق حقوق بگیریانی که رقم آنها بالای یک میلیون و چهار صد هزار نفر است پرداخت نشد. تعهدات

مالی به شرکتها و کمپانی‌هایی که پروژه‌هایی را در دست اجرا داشتند عملی نشدند و در نتیجه تعطیل شدن آنها بیکاری، آسیبهای اجتماعی نظیر اعتیاد، تن فروشی، کودکان خیابانی، دزدی و ناامنی، که در سالهای قبل از بحران جاری پدیده‌های نسبتاً نادری بودند افزایش پیدا کرد. ورود بیش از دو میلیون آواره از سوریه و از بخشهای دیگر عراق به کردستان، کوتاهی سازمان ملل در انجام وظایف خود در زمینه اسکان و تأمین زندگی آنها بر ابعاد مشکلات موجود افزوده است.

● طی یک ربع قرن اخیر به جز استان کرکوک و مناطق مورد اختلاف با دولت مرکزی، کردستان عراق بطور دوفاکتو منطقه نسبتاً مستقلی بوده است. در این فاصله عمیق تر شدن شکافهای طبقاتی، ناتوانی حکومت کردستان در جواب دادن به توقعات توده‌های مردم، گسترش فساد مالی و اداری، فلج شدن سیستم نیم بند دموکراسی پارلمانی و منحل شدن عملی پارلمان، نبودن یک چشم انداز روشن برای بهبود این وضعیت، همگی دست بدست هم داده اند و مردم کردستان را از رهبران و حکومت محلی به شدت بیگانه کرده اند. در نتیجه این وضعیت اگرچه اعلام رسمی استقلال کردستان یک خواست عمومی و قدیمی مردم کردستان بوده است، اما در این دوره مردم رغبتی به پیروی از رهبران احزاب سیاسی حاکم در این زمینه نشان نمی دهند.

● قریب به دو سال است که جنگ با داعش در جبهه‌ای به وسعت نزدیک به هزار کیلومتر ادامه دارد. اگر چه پیشروی‌های اولیه داعش بعد از تصرف منطقه "سنگال"، در مرزهای کردستان متوقف شد، اما جنگ با داعش خسارت‌های جانی و مالی فراوانی را به مردم کردستان عراق تحمیل کرده است. در این جنگ حدود دوهزار نفر جانباخته اند و نزدیک به ده هزار نفر

زخمی و معلول شده اند. فضای سیاسی کردستان هنوز تحت تأثیر این جنگ است. با توجه به تهدیداتی که از جانب دولت مرکزی و میلیشیا‌های موسوم به "حشد شعبی" و تهدیدات جمهوری اسلامی و دولت ترکیه وجود دارد، نگرانی از رویدادهای احتمالی که به دنبال شکست داعش در عراق در راه خواهد بود، جامعه کردستان را در بر گرفته است.

● عقب نشینی نیروهای دولتی بدنبال تصرف شهر موصل از استان کرکوک و ورود نیروهای پیشمرگ به مناطق، مورد اختلاف با دولت مرکزی، از جمله استان کرکوک، اگر چه این مناطق را از کنترل دولت مرکزی خارج نمود، اما در عین حال کرکوک و مناطق مشابه نقش بشکتهای باروتی را دارند که در دوران بعد از داعش آماده انفجار هستند. دولتهای ترکیه و ایران به همراه دولت مرکزی دست اندر کار توطئه‌های خطرناکی برای دوره پس از داعش هستند. نمونه‌ای از خطراتی که در راهند را در درگیریهایی "توزخورماتو" دیدیم. پروژه تبدیل کرکوک به یک ناحیه مستقل، که از زبان استاندار فعلی آن که در عین حال عضو دفتر سیاسی اتحادیه میهنی نیز هست، از جانب احزاب سیاسی کردستان رد شده است. اما با وجود این بعنوان یک راه حل بینابینی همچنان در دستور قرار دارد.

● اختلافات بین احزاب سیاسی در حکومت و خارج از آن و در کنار آن اختلافات درونی این احزاب، بویژه از آنجا که دارای نیروی مسلح و امکانات مالی و اداری نیز هستند، بر پیچیدگی اوضاع سیاسی در کردستان عراق افزوده‌اند. نیروی اپوزیسیون رادیکالی که به عنوان بدیل وضعیت بحرانی و نابسامان موجود، مقبولیت اجتماعی پیدا کرده باشد، در میدان نیست و همین واقعیت موجب شده است که اعتراضات مدنی مردم در سطحی محدود

و با خواسته های محدود صنفی باقی بماند. از کف رفتن امنیت به مشغله اساسی مردم تبدیل شده است و همین نگرانی عملاً سطح اعتراضات اجتماعی را محدود کرده است.

● حضور گسترده نظامی "پ ک ک" در کردستان عراق، در منطقه وسیعی از مناطق کوهستانی هم مرز با ایران و ترکیه، در منطقه شنگال و در منطقه کرکوک در جبهه های جنگ با داعش، "پ ک ک" را عملاً به یک نیروی دخیل در صحنه سیاسی در کردستان عراق تبدیل کرده است. تنش این نیرو با حزب دمکرات کردستان عراق، آبیستن حوادث ناگوار آتی است.

● سازمان های مدنی موجود تحت نفوذ احزاب حاکم و نیروهای راست اپوزیسیون قراردادارند. تشکلهای مستقل کارگری و مدنی کم نفوذ اند. نیروهای چپ و رادیکال در کردستان عراق همچنان پراکنده هستند و عملاً تاثیری بر روند رویدادها ندارند. مجموعه عوامل و فاکتورهایی که به آنها اشاره شد خلاء نبود یک نیروی رادیکال سوسیالیستی و مسئول که از اعتبار اجتماعی برخوردار باشد را بیش از پیش برجسته کرده است.

اوضاع سیاسی سوریه

اوضاع در سوریه روز بروز پیچیده تر می شود. صدها هزار نفر جان خود را از دست داده اند و شهرها و مناطق مسکونی این کشور به ویرانه تبدیل شده اند. در ماههای نخست آغاز حرکت مردم بر علیه دیکتاتوری حاکم مردم این کشور فارغ از هرگونه تفاوت ملی و مذهبی، متحدانه علیه رژیم سوریه مبارزه می کردند. کمیته های محلی و انقلابی خود جوش از پائین، جنبش مردم را

هدایت میکردند. کارگران، روستائیان فقیر، زنان نقش چشمگیری در حرکت‌های اعتراضی داشتند. این جنبش قدم به قدم رژیم سوریه را ناچار به عقب نشینی می‌کرد و حکومت بشار را تحت فشار قرار داده بود. این جنبش انقلابی و پیشرو دولتهای دیگر منطقه نظیر ترکیه، ایران و عربستان و حتی عراق را از سرایت امواج انقلاب به کشورهايشان نگران کرده بود. دستها از هر سو برای کنترل و تغییر مسیر مبارزات مردم به حرکت درآمدند و سرانجام موفق شدند که نیروی مردم، یعنی بازیگر اصلی صحنه سیاسی سوریه را تماماً به حاشیه برانند و فلاکت و نا امنی و آوارگی را بر مردم این کشور تحمیل کنند. این روند بعنوان تنها راه باقیمانده برای بقای رژیم، مطلوب بشار اسد نیز بود. اوضاع سیاسی امروز سوریه تحت تأثیر چند عامل اصلی این چنین پیچیده شده است:

- همه دولتهای منطقه و قدرت‌های جهانی ذینفع در بحران سوریه و نیز دولت مرکزی این کشور، ادامه روند خیزش انقلابی مردم برای آزادی و زندگی بهتر در این کشور و ایجاد حکومتی برخاسته از رأی و اراده مردم را در جهت منافع خود نمی‌دیدند و هرکدام به نحوی در میلیتاریزه کردن کل فضای سیاسی این کشور نقش داشتند. دولت اسرائیل که برای سالهای طولانی از طریق توافقه‌های پنهانی با دولت سوریه امنیت مرزهای خود با این کشور را تأمین کرده بود و حتی ضمیمه کردن بلندیهای جولان به خاک اسرائیل را نیز به امر واقع تبدیل کرده بود، علاقه‌های به جایگزینی این رژیم با رژیمی که ماهیت آن برای دولت اسرائیل در پرده ابهام بود، نداشت. این عوامل همگی دست به دست هم دادند و توده‌های به پا خاسته این کشور را از صحنه سیاسی برای حل انقلابی بحران سوریه کنار زدند.

- ایجاد تفرقه در صفوف مردمی که موقعیت‌های ملی و مذهبی متفاوتی داشتند. بطوریکه رژیم بشار اسد توانست با دامن زدن به نگرانی مردم علوی مذهب و مسیحی این کشور از به قدرت رسیدن سنی مذهبهای تندرو، بخش‌هایی از این مردم را با خود همراه کند.
- دولت آمریکا بنا به مصالح کنکرت خود رغبتی ندارد که کشور سوریه به عراق و یا لبنان دیگری تبدیل شود، و تا هم اکنون هم دارای استراتژی روشن و اعلام شده‌ای در قبال آینده سوریه به عنوان یک کشور نیست.
- سوریه به میدان کشمکش و رقابت بین دو قدرت بزرگ جهانی آمریکا و روسیه تبدیل شد. دولت روسیه در سیاست انفعالی دو سال اخیر خود در قبال رویدادهای خاورمیانه و شمال آفریقا تجدید نظر کرده و فعالانه به صحنه سیاسی و نظامی در سوریه بازگشت و به پشتیبانی مؤثرتری از رژیم سوریه پرداخت.
- جمهوری اسلامی و حزب الله لبنان مستقیماً وارد نبرد شدند و به دفاع از دولت بشار اسد پرداختند. دولتهای عربستان سعودی و قطر و ترکیه نیز گروههای اسلامی را به نیابت از خود تقویت و تجهیز کردند. بدین ترتیب سوریه به میدان زور آزمائی و تسویه حسابهای دولتهای منطقه‌ای نیز تبدیل شد.
- اکنون مذاکرات آشکار و پنهان برای تثبیت توازن قوایی که در نتیجه کشمکشهای ۵ سال گذشته بین نیروهای درگیر حاصل شده است، در جریان است. اگر چه امید بستن به راه حل‌هایی که نیروهای ضد مردمی در سالن‌های مذاکره ارائه می‌دهند، نهایتاً راه به جایی نمی‌برد و با هر به

اصطلاح صلحی که از زیر دست اینها بیرون بیاید، به احتمال زیاد نطفه فاجعه دیگری بسته می شود، اما در شرایط کنونی نفس آتش بس و برقراری آرامش در این کشور، خود می تواند نقطه شروعی باشد برای رهایی مردم سوریه از کابوسی که در آن گرفتار شده اند. بدون شک کوتاه شدن دست قدرتهای درگیر در این بحران، شرط لازم ایجاد فضائی است که در آن مردم بتوانند به خود آیند و به تعیین سرنوشت سیاسی خود بیاورند. در چنین صورتی است که می توان امیدوار بود مبارزه برای تأمین صلح پایدار، برای کسب آزادی و بهبود شرایط زندگی را در شرایط مساعدتری از سر گیرند. واقعیت این است که در یک پرسپکتیو عمومی سرنوشت کشورهای خاورمیانه به هم گره خورده است. اگر بازیگران تبهکار در این منطقه استراتژی خود را در چهارچوب تمام منطقه تعیین می کنند، در این صورت رهایی مردم از چنگال جنگ و ویرانگری و سرکوب هم راه حلی منطقه ای و حتی جهانی می طلبد. از اینرو راه برون رفت از این وضعیت، شکل گیری، تقویت و ایفای نقش نیروهای مترقی و پیشرو، در کل منطقه و پشتیبانی انترناسیونالیستی برای تحت فشار قراردادن قدرتهای درگیر است.

کردستان سوریه

در دل این بحران و جنگ و کشمکش خونین، تجربه کردستان سوریه علیرغم خطراتی که از درون و از بیرون آن را تهدید می کنند جایگاه و اهمیت ویژه ای دارد. در تجربه کردستان سوریه که طی آن مردم کارگر و زحمتکش در دل یک بحران سیاسی این امکان را یافته اند دست رژیم بورژوائی و ضد مردمی بشاراسد را از مناطق کردنشین کوتاه کنند، حاکمیت خود را با اتکاء به مشارکت فعال همگانی و مکانیزمهای دموکراتیک برپا

کنند، زنان را در مقیاسی وسیع به میدان مبارزات سیاسی و اجتماعی و نظامی بیاورند، برابری زن و مرد را به قانون رایج تبدیل کنند، همزیستی داوطلبانه و آزادانه ملیتها و مذاهب مختلف را تأمین کنند و سرانجام با سازماندهی یک ارتش مسلح توده‌ای از دستاوردهای خود دفاع نموده و تهاجم نیروی فوق ارتجاعی و تا دندان مسلحی مانند داعش را در هم شکنند؛ همه اینها دست‌آوردهایی محسوب می‌شوند که نه تنها برای آینده کل سوریه، بلکه برای خاورمیانه و شمال آفریقا و جهان غرق در بحران امروز نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

رژیم سوریه همواره مردم کرد را به‌عنوان بخشی از آوارگانی می‌شناخت که از ترکیه به این منطقه آمده‌اند. به همین دلیل آنها شهروندان متساوی‌الحقوق سوری به حساب نمی‌آمدند. بعلاوه دولت سوریه با تغییر دموگرافیک منطقه مانع از ایجاد وحدت جغرافیائی مناطق کرد نشین شده بود. یکی از جنبه‌های مترقی جنبش مردم کرد در سوریه، همبستگی مبارزاتی و همزیستی بدون تنش آن با ملیتها و مذاهب دیگری است که در این مناطق زندگی می‌کنند. آنها همگی دوش بدوش هم در مقاومت پیروزمندانه در برابر نیروهای داعش و النصره و رژیم بشار اسد، مشارکت دارند.

این جنبش امروز تحت تأثیر رهبری و جنبش مردم کردستان ترکیه قرار دارد. اما این پیوند تصادفی نیست. دولت ترکیه که دشمن سرسخت حق تعیین سرنوشت مردم کرد در ترکیه و سوریه است، عملاً جنبش در این دو بخش کردستان را به یک چشم می‌نگرد. این دولت‌همزمان با جنگ ویرانگری که برعلیه مردم شهرهای مناطق کردنشین در ترکیه به پیش می‌برد، نیروهایش را وارد کردستان سوریه کرده و در این جبهه نیز با مردم کرد می‌جنگد. هدف دولت ترکیه خاموش ساختن شعله‌های خیزش انقلابی و مردمی در هردو سوی مرز است.

اما این دستاوردهای ارزشمند را خطرانی از درون و از بیرون نیز تهدید می کند: خطرات از بیرون: تبدیل شدن به پیاده نظام سیاست جنگی آمریکا و یا روسیه برای تصرف مناطق تحت تسلط داعش، بدون کسب تعهدات رسمی و جدی و اعلام شده در مورد حقوق مردم بعد از بیرون راندن داعش. کم توجهی به نقش مخرب و ریاکارانه رژیم جمهوری اسلامی که در ظاهر لاف دوستی با "جنبش روژاوا" می زند و در خفا در تدارک از پشت خنجر زدن به آن است. رژیم اسلامی علیرغم تضاد منافی که با دولت ترکیه در بحران سوریه دارد، اما در تخاصم و توطئه علیه جنبش مردم کردستان با آن همراه و هم پیمان است. دشمنی دولت ترکیه با اساس تجربه کردستان سوریه و حاکمیت مردم، که برای کردستان ترکیه نیز میتواند الهام بخش باشد. دخالت نظامی مستقیم برای سرکوب جنبش و تلاش برای برپائی جنگ داخلی در کردستان سوریه.

خطرات از درون: کم رنگ شدن تدریجی نقش توده های مردم کارگر و زحمتکش در اداره امور و در تعیین سرنوشت سیاسی خود، محدود کردن آزادی های سیاسی، مداخلات کردن با فساد مالی و اداری، نداشتن برنامه روشن برای بهبود شرایط زندگی اکثریت مردم، عقب نشینی از قوانین پیشرو و مترقی در برابر فشارهای ارتجاع داخلی و منطقه، بوجود آمدن شکاف بین رهبری سیاسی و توده های مردم.

با وجود این مخاطرات و صف بندی های منطقه ای و جهانی که اشاره شد روشن است که سرنوشت جنبش کردستان سوریه تنها در میدان جنگ با نیروهای داعش تعیین نمی شود. همانطور که تجربه تاکنونی هم نشان داده است، این جنبش اعتراضی در شهرهای ترکیه و جنبش جهانی پشتیبانی از مقاومت کوبانی بود که دولت ترکیه و آمریکا را از برخی مواضع خود عقب نشاند. تضمین پیشروی جنبش کردستان سوریه در گرو آن است که رهبری

آن ضمن حفظ هوشیاری خود در قبال خطراتی که بدان اشاره شد، از هرگونه سیاست مماشات جویانه در قبال آمریکا و دیگر حکومت‌های ارتجاعی منطقه خودداری نموده، دخالت هر چه بیشتر مردم در تعیین سیاست و اداره جامعه را در کلیه سطوح تأمین نموده و نیز در راستای پیوند دادن این مقاومت به مبارزات کارگران و مردم تحت ستم و استثمار سرتاسر جهان و به ویژه کشورهای منطقه، از هیچ تلاشی فروگذار نکند.

کردستان سوریه سرانجام مرحله جنگ مقاومت در مقابل نیروهای داعش و گروه‌های اسلامی افراطی دیگر را پشت سر خواهد گذاشت و دوره ثبات نسبی در کردستان فرا خواهد رسید. کردستان سوریه دیگر به دوران قبل از ۲۰۱۱ باز نمی‌گردد. اگر در مرحله کنونی کسب پیروزی نظامی بر نیروهای داعش و خنثی کردن فشارهای دولت ترکیه برای به شکست کشاندن جنبش کردستان سوریه از اهمیت حیاتی برخوردار است، در دوره ثبات سیاسی، چگونگی سازماندهی اقتصاد این جامعه و تأمین آزادی‌های دمکراتیک و برقراری یک سیستم رفاه اجتماعی پیشرو در صدر مسائل قرار می‌گیرد.

کردستان سوریه اگر چه به لحاظ تولیدات کشاورزی خودکفا است، اما در تمام دوران حاکمیت دیکتاتوری رژیم بعث قانوناً از تبدیل شدن به یک منطقه صنعتی منع شده است. در این منطقه یک طبقه کارگر صنعتی وجود ندارد اما کارگران و مردم زحمتکش نیروی محرکه اصلی جنبش کردستان سوریه را تشکیل می‌دهند. حضور کارگران و مردم زحمتکش در مدیریت اقتصاد این جامعه یکی از ارکان برنامه ریزی اقتصادی با جهت‌گیری ضد سرمایه‌داری است. آیا حزب اتحاد دمکراتیک که رهبری این حرکت را در دست دارد، می‌تواند جنبش کردستان سوریه را از این مرحله نیز عبور دهد؟ پاسخ به این سؤال هر چه باشد، آنچه روشن است این است که باید دلسوزانه از جنبش مردم کردستان سوریه برای تحقق حق تعیین سرنوشت و

دستیابی به خواسته های عادلانه و انسانی اش حمایت و پشتیبانی کرد، تا بتوان در رفع محدودیت‌ها و مبارزه با مخاطرات به آن یاری رساند.

اوضاع سیاسی ترکیه

دولت ترکیه تحت رهبری حزب "عدالت و توسعه" با بحران گسترده و همه جانبه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و حکومتی روبرو است. این بحران و تنگناهای حزب اسلامی عدالت و توسعه عمیق تر از آن است که دولت "رجب طیب اردوغان" بتواند با توسل به سیاست‌های میلیتاریستی علیه مردم کردستان و تشدید فشار سرکوب در این کشور و مداخله گری نظامی در سوریه و عراق بتواند آن را کنترل کند.

لیستی طولانی از سیاست‌های شکست خورده تحت رهبری این حزب و شخص اردوغان را می توان ردیف کرد: اردوغان بعد از عدم موفقیت در دستیابی به نتایج مورد نظر در انتخابات‌های ۷ ژوئن و اول نوامبر ۲۰۱۵ تهاجم نظامی گسترده ای را به شهرهای کردستان آغاز کرد. همزمان سانسور و تعطیل کردن مطبوعات منتقد دولت، محدود کردن دسترسی به شبکه های اجتماعی، دستگیری فعالان سیاسی و سرانجام سازمان دادن ترورهای فردی در بقیه شهرهای ترکیه انجام گرفت. در متن این حرکتها و نیز با تصویب لایحه سلب مصونیت پارلمانی از نمایندگان مخالف دولت؛ ترکیه می رود از یک دموکراسی نیم بند پارلمانی به یک دیکتاتوری تمام عیار فردی تبدیل شود.

روند رشد اقتصادی یک دهه اخیر متوقف شده است و سیر نزولی آن نیز آغاز گردیده است. دولت اردوغان ادعا می کرد که توانسته است اقتصاد ترکیه را از دام بحران اقتصادی فراگیر غرب برهاند. اما این ادعا مدت کوتاهی بیشتر

دوام نیاورد. توریسم که منبع اصلی درآمد دولت ترکیه است، با ناامنی های گسترش یافته دو سال گذشته ضربه اساسی خورده است. تشدید اختلاف در بالاترین سطوح رهبری حزب حاکم، دولت ترکیه را در برابر بحران موجود آسیب پذیرتر ساخت.

اما ناکامی های اردوغان از همان دوره خیزشهای مردمی در خاورمیانه و شمال آفریقا در سال ۲۰۱۱ آغاز شد. خوشباوری اولیه اردوغان و حزب وی که خود را منبع الهام و رهبر معنوی جریانات لیبرال اسلامگرا در خاورمیانه و شمال آفریقا می دانست و تصور می کرد که گویا از این طریق در جایگاه امپراطوری فروپاشیده عثمانی قرار گرفته است، با شکست این جریانات به عنوان بدیل قدرت سیاسی، چون حیابی ترکید. حمایت از داعش به یک رسوائی بین المللی برای دولت اردوغان تبدیل شد. وقتی زیر فشار بین المللی سرانجام ناچار شد در این سیاست خود تجدید نظر کند، در حالیکه قبلاً به داعش میدان عمل گسترده ای داده بود، ترکیه به میدان عمل و ابراز وجود گسترده داعش تبدیل شد. دولت ترکیه از بازندگان اصلی صحنه سیاسی در سوریه است. سیاستهای اردوغان در سوریه با شکست روبرو شدند و گروه های مسلح طرفدار دولت ترکیه در موقعیتی نیستند که بتوانند نقش مهمی در شکل دادن به آینده سیاسی سوریه ایفا کنند. رجزخوانی های اولیه اردوغان در برابر روسیه به عذرخواهی خفت باری منتهی شد. شکست تلاشهای این دولت برای پیوستن به اتحادیه اروپا، را باید به لیست ناکامی های دولت اردوغان اضافه کرد. سالیان طولانی است که دولت های اروپائی، ترکیه را در پشت دروازه اتحادیه اقتصادی اروپا در انتظار نگه داشته اند. دولت اردوغان، اینبار تلاش کرد تا با گروکشی از امواج پناهندگان سوریه و باز کردن راه آنها تا دروازه های اتحادیه اروپا، دولت های اروپایی را تحت فشار بگذارد، اکنون می بینیم که در این زمینه نه تنها پیشرفتی نکرده است،

بلکه دورنمای آینده آنهم تاریک تر شده است. کودتای اخیر و دستگیرهای گسترده ای که تمام نهادهای این دولت را در بر گرفت، نمی تواند بحران مزمن درون حکومتی را نیز مهار کند و خطر سرباز کردن کشمکشهای درونی نیز همچنان دولت و حزب حاکم را تهدید می کند.

تلاشها برای ایجاد تفرقه در صفوف "پ. ک. ک" و وادار کردن این جریان به خلع سلاح، تحت عنوان "پروسه آشتی" ناکام ماند. لشکرکشی به شهرها و جنگی کردن فضای کردستان در آستانه انتخابات نوامبر گذشته و سپس بمباران مناطق مسکونی و کشتار مردم بیدفاع، با امواج مبارزات توده ای پاسخ گرفت. اردوغان نتوانست شعله های جنبش عادلانه مردم کردستان در شهرها را خاموش کند.

اتحادیه های کارگری، روشنفکران، هنرمندان، روزنامه نگاران پیشرو، کانون های مختلف صنفی و سیاسی مترقی در سراسر ترکیه، بر علیه سیاستهای دولت ترکیه به شیوه های مختلف دست به اعتراض می زنند. دولت اردوغان برای خاموش کردن این صدای اعتراض اقدام به بستن روزنامه ها و تشدید سانسور و فشار بر روزنامه نگاران و دستگیری فعالان سیاسی و مدنی نموده است، اما ترکیه با سنت های قوی مبارزاتی کارگری و دموکراتیک، کشوری نیست که به این سادگی تسلیم سیاستهای سرکوبگرانه حزب عدالت و توسعه بشود.

کردستان ترکیه

مبارزات مردم کردستان ترکیه بر علیه دولت مرکزی در سطوح مختلف ادامه دارد. حزب حاکم با کودتا بر علیه نتایج انتخابات ماه ژوئن گذشته در مناطق کردنشین، ابتدا خط بطلانی بر دموکراسی پارلمانی مورد ادعای خود کشید و سپس حمله به مردم شهرهائی که انجمن های شهرداری خود را انتخاب

کرده بودند و دست اندرکار سازمان دادن امور محلی خود بودند، آغاز کرد. بسیاری از شهروندان و مردم بیدفاع را کشت و چند شهر را به ویرانی کشید. هدف دولت ترکیه از تشدید حملات بر علیه مردم کردستان این بود که با به کار بردن حداکثر خشونت، شور مبارزاتی و روحیه مقاومت مردم کردستان را درهم بشکند. هدفی که تاکنون در آن شکست خورده است. کشتار مردم کردستان در شهرهای محاصره شده بوسیله نیروهای ارتش ترکیه، دستگیری و ترور مخالفان و چهره های سرشناس مبارزات مدنی، سانسور مطبوعات و اعمال دیگری از این قبیل، عملاً مبارزات مردم کردستان را به مبارزات آزادیخواهانه سراسری گره زده است.

صدها هزار نفر از مردم دیگر شهرها در حمایت از شهرهای جنگ زده راهپیمائی و تظاهرات می کنند. سیل کمک‌های مردمی به سوی مردم آواره‌ی این شهرها از هرسو روان است. در سطح سراسری هم اتحادیه‌های کارگری، روشنفکران، هنرمندان، روزنامه نگاران پیشرو، کانون‌های مختلف صنفی و سیاسی مترقی در سراسر ترکیه، بر علیه سیاست‌های دولت ترکیه به شیوه های مختلف دست به اعتراض می زنند. دولت اردوغان برای خاموش کردن این صدای اعتراض اقدام به بستن روزنامه‌ها و تشدید سانسور و فشار بر روزنامه نگاران و دستگیری فعالان سیاسی و مدنی نموده است.

حملات نظامی و بمبارانهای مراکز استقرار نیروهای "پ ک ک"، جدا از تعقیب سیاست جنگی نادرست و تلفات قابل اجتناب در داخل شهرها، نتوانست توازن قوای موجود را از لحاظ نظامی به زبان "پ ک ک" تغییر دهد. این حزب پایگاه‌های خود را در کردستان عراق توسعه داد و در کردستان سوریه از طریق جریان هم پیمان خود "پ ی د" به یکی از بازیگران غیر قابل حذف در صحنه سیاسی منطقه تبدیل شد.

موقعیت جریان چپ در خاورمیانه

خاورمیانه یک جامعه طبقاتی است و شکاف بین فقر و ثروت به عنوان یک واقعیت اجتماعی هر روز عمیق تر می‌شود، جریان رادیکال و کمونیست که بر بستر این اوضاع اجتماعی و کشمکش طبقاتی در این منطقه به موجودیت خود ادامه می‌دهند نمی‌توانند تحت تأثیر فضای جنگی و کشت و کشتارهای کنونی، برای همیشه در حاشیه بمانند. این شکافها در آینده‌ای نه چندان دور سر باز خواهند کرد و زمینه‌های عروج جریان‌های چپ و رادیکال را فراهم خواهند ساخت. حتی اگر گروه‌هایی مانند اخوان المسلمین در این منطقه توانستند نفوذی توده‌ای بدست آورند، اساساً به دلیل توجه آنها به فعالیت در مناطق فقیر نشین و در میان اقشار محروم جامعه بود. به قدرت رسیدن آنها در کشورهای مصر و تونس به اقشار محروم این جوامع نشان داد که از قبل قدرت آنها نه رفاه و آسودگی حاصل می‌شود و نه آزادی و دموکراسی. از اینرو به جرأت می‌توان گفت که تجدید حیات جریان چپ در این منطقه از زمینه‌های مساعد تر در مقایسه با گذشته برخوردار است. به‌علاوه باید اضافه کرد که چپ خاورمیانه تجربه احزاب سیاسی طرفدار حزب کمونیست اتحاد شوروی را پشت سر گذاشته است و بازسازی یک چپ رادیکال و اجتماعی و پیشرو در ادامه این سنت نخواهد بود.

اما حرکت چپ در خاورمیانه جریانی بدون زمینه و بدون پیشینه نیست. احزاب و گروه‌های سیاسی چپ، سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری، نهادهای مترقی مدنی، حتی در زیر سایه خشن ترین دیکتاتوری‌ها هم در گذشته حضور داشته‌اند. علیرغم رویدادهای مرگبار سالهای اخیر، آرزوی زندگی بهتر، برقراری جوامعی آزاد و برابر و مرفه، در نزد توده‌های مردم خاورمیانه، هنوز زنده است. سوسیالیسم به معنای ریشه کن کردن نابرابری‌های اجتماعی و

پایان دادن به استثمار و بهره‌کشی از انسان‌ها، برقراری آزادی‌های دموکراتیک و مدنی، سکولاریسم و جدائی دین از دولت، ارزش‌های ناشناخته‌ای در این جوامع نیستند. خیزش‌های انقلابی موسوم به بهار عربی اگرچه سرانجام شکست خوردند، اما تجربه‌ای اندوختند که می‌تواند نقطه‌امیدی برای آینده این منطقه باشد. این خیزش‌ها برخاسته از آرزوهای مردم برای برخورداری از یک زندگی انسانی که جوهر حرکت چپ است بودند و به مردم این منطقه نشان دادند که خروج از موقعیت دشوار و فاجعه‌بار کنونی ممکن است. کمبودهای این خیزش‌ها اکنون برای کارگران و اکثریت مردم محروم آشکار شده است و این خود گام مهمی در جهت رفع آنها در آینده است. نیروهای کارگری و روشنفکران چپ و کمونیست اگر چه در جریان این خیزش‌ها نتوانستند نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کنند، اما نشان دادند آنچه که نیروهای راست و اسلامی از جوامع خاورمیانه نشان می‌دهند، همه تصویر این منطقه نیست.

سند مصوب کنگره دوازدهم حزب کمونیست ایران در مورد اوضاع سیاسی، صف بندی نیروهای طبقاتی در ایران و اولویت‌های فعالیت حزب

مرداد ۱۳۹۵

یک تحلیل علمی مارکسیستی از اوضاع سیاسی و شرایط مبارزه طبقاتی در جامعه ایران برای شناخت و تعیین شرایط لازم جهت تغییر و دگرگون کردن اوضاع ایجاد می‌کند که موقعیت عینی و مناسبات نیروهای طبقاتی که به نظام سیاسی و اجتماعی حاکم وابسته هستند را مورد سنجش قرار داد، موقعیت طبقه کارگر، میزان آگاهی و تشکل یابی آن مورد ارزیابی قرار گرفته و یک تصویر واقع بینانه از موقعیت دیگر جنبش‌های اجتماعی و صف آرایی نیروهای سیاسی ارائه داد.

موقعیت بورژوازی

گرایش دائمی و قانون تکاملی شیوه تولید سرمایه‌داری این است که هرچه بیشتر وسائل تولید را از کار جدا کند و هرچه بیشتر این وسایل پراکنده را در گروه‌های بزرگ گرد هم آورد و بدین سان کار را به کارمزدی و وسایل تولید را به سرمایه مبدل کند. (مارکس - کاپیتال جلد سوم) این روند به رغم شرایط نامتعارفی که رژیم جمهوری اسلامی به سرمایه‌داری ایران

تحمیل کرده است و علیرغم دشواری‌ها و بحران‌های سیاسی و اقتصادی که با آن درگیر بوده است، طی سه دهه گذشته جریان داشته است. بعد از پایان جنگ و در دوره‌ی رفسنجانی با باز شدن دست سپاه پاسداران در عرصه اقتصاد و گسترش فعالیت اقتصادی نهادهای وابسته به "بیت رهبری" به مرور صدها گروه و مجتمع تولیدی، ساختمانی، تجاری و خدماتی نیمه دولتی تحت پوشش این نهادها پدیدار شدند. همزمان و به موازات آن، در نتیجه روند خصوصی سازی‌ها، بنگاه‌های متعدد صنعتی، تجاری و خدماتی ایجاد شدند که در جوار آن‌ها، هزاران کارگاه و کارخانه تولیدی کوچک و متوسط در مراکز مختلف و یا در شهرک‌های صنعتی تأسیس گردیدند. در واقع سرمایه‌داری ایران در این دوره بر متن رانت خواری، معافیت‌های گمرکی، برخورداری سرداران سپاه، بنیادها، روحانیون و آقازاده‌ها از امتیازات ویژه دولتی و بر بستر فساد گسترده و هرج و مرج و تشدید بی حقوقی و استثمار و تحمیل فقر و فلاکت بی سابقه به طبقه کارگر ایران رشد و گسترش پیدا کرد. روندی که در دوره‌های خاتمی و احمدی نژاد و و نیز تاکنون ادامه یافته است. در این دوران با گسترش نسبی سرمایه گذاری در عرصه‌های مختلف تولیدی، سرمایه‌داری صنعتی ایران بیشتر رشد پیدا کرد و این به نوبه خود گسترش کمی و تحکیم موقعیت طبقه کارگر در تولید صنعتی را بدنبال داشت. در طی این مدت سپاه پاسداران و نهادهای وابسته به بیت رهبری با تکیه بر جایگاهی که در ساختار قدرت سیاسی داشتند و به مدد تصرف ثروت‌های عمومی جامعه، سلطه بر بنادر و فرودگاه‌ها، معافیت از تعرفه‌های مالیاتی و ترخیص کالا، سودآوری کلان چه در عرصه تولید و چه در عرصه‌های مالی و تجاری و با ورشکسته کردن بنگاه‌ها و مراکز تولیدی کمتر سودآور و بیکارسازی‌های گسترده، به غول‌های اقتصادی تبدیل شدند و روند انباشت سرمایه را به نفع خود متحقق ساختند. اما این روند که

پاسخی به بحران سرمایه‌داری از انقلاب رها یافته ایران بوده، با بحران به جلو آمده است. راه حل سرمایه‌دارانه برای برون رفت از این بحران به محدود کردن قدرت انحصاری سپاه و نهادهای حکومتی در اقتصاد، به آزاد کردن بازار داخلی و ادغام در بازار جهانی سرمایه نیاز دارد. بورژوازی ایران برای تأمین این پیش شرط‌ها با مانع ساختار سیاسی و ایدئولوژیک حاکم روبرو است.

به موازات این روند و در پی یافتن عرصه‌های جدید برای سرمایه‌گذاری و کسب سود بیشتر، بانک‌های شبه دولتی و بانک‌های خصوصی تأسیس شدند. گروه‌های بزرگ اقتصادی که وابسته به نهادهای مختلف حکومتی هستند ده‌ها بانک جدید را تأسیس کردند. سهامدار اصلی این بانکها مراکز بزرگ تولیدی و صندوق‌های بازنشستگی و شرکت‌های سرمایه‌گذاری هستند. گروهی دیگر از بانک‌ها وابسته به بخش خصوصی هستند که بزرگترین عرضه‌کنندگان سخت‌افزارهای کامپیوتری و شرکت‌های ساختمانی و شرکت‌های صنعتی که در صنایع بهداشتی و غذایی سرمایه‌گذاری می‌کنند سهامدار اصلی این بانک‌ها هستند. کار اساسی و اولیه این بانک‌ها تبدیل کردن نقدینگی‌ها و سرمایه‌های پولی غیرفعال به سرمایه فعال و سودآور است. این بانک‌ها انواع سپرده‌ها و عواید پولی را جمع‌آوری نموده و در اختیار نهادهای سرمایه‌گذار و طبقه سرمایه‌دار ایران قرار می‌دهند. این بانک‌ها به مرور جذب سرمایه‌های پولی و سپرده‌های مردم را از انحصار بانک‌های دولتی بیرون آورده‌اند تا آن‌را به سرمایه‌گذاری در عرصه‌های تولیدی و تجاری در زمینه صادرات و واردات و گسترش فروشگاههای زنجیره‌ای بکار اندازند.

اگر چه در آغاز رشد روابط سرمایه‌داری به دلیل بالا بودن نرخ سود در بخش خدمات و صنایع در شهرها و نیز رونق کارهای ساختمانی و راه‌سازی و هجوم سرمایه و نیروی کار به این بخش‌ها و در نتیجه کاهش نقش

تولیدات کشاورزی در اقتصاد، ایران هیچگاه نتوانست در عرصه تولیدات کشاورزی به مرز خود کفایی نزدیک شود، اما با گسترش سرمایه‌داری در دو دهه و نیم اخیر اوضاع در این زمینه نیز متحول شده است. با افزایش تعداد مؤسسات کشت و صنعت و گسترش مؤسسات و شرکت‌های بزرگ وابسته به نهادهای حکومتی که سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی و دامداری را تا حدود زیادی به انحصار خود در آورده‌اند و سر بر آوردن صدها شرکت خصوصی در طی دو دهه اخیر که از حمایت‌های دولتی در تولید غلات و محصولات زراعی برخوردارند، تولید محصولات کشاورزی افزایش قابل توجهی پیدا کرده است. اما سرمایه‌داری در قلمرو کشاورزی نیز از یک سو با تمرکز زمین در دست زمینداران و سرمایه‌داران بزرگ، با ورشکسته کردن دهقانان خرد و مهاجرت دادن آنها به شهرها و تشدید استثمار کارگران و از سوی دیگر با استفاده سوداندوزانه و بهره‌برداری کوتاه‌بینانه از زمین و منافع نهفته در طبیعت، شکاف بین فقر و ثروت را عمیق‌تر کرده و بخش‌هایی از طبیعت را به نابودی کشانده است. دامداران و زمینداران بزرگ که از وام‌های دولتی با بهره پایین بهره‌مند بوده‌اند به قیمت تشدید استثمار و فقر و فلاکت کارگران بخش کشاورزی و خانه‌خوابی دهقانان خرد، موقعیت خود را در تولید محصولات کشاورزی تحکیم کرده‌اند. بنابراین اگر در دو دهه و نیم گذشته به رغم موج دوم مهاجرت زحمتکشان روستا و دهقانان خرد به شهرها، کشاورزی در اقتصاد ایران نقش و جایگاهی پیدا کرده و حجم تولیدات کشاورزی و دامی افزایش یافته است، این روند تنها به حکم تشدید استثمار کارگران و به تباهی کشاندن زندگی دهقانان خرد پیش رفته است. تحت تأثیر این تحولات، گسترش کارگاه‌های کوچک در کنار صنایع و مراکز تولیدی بزرگ، گسترش مغازه‌ها و فروشگاه‌های زنجیره‌ای، گسترش تحصیلات عالی، عریض و طویل‌تر شدن دستگاه‌های اداری چه در بخش

دولتی و چه در بخش خصوصی و برآمدن یک قشر وسیع تکنوکرات، مدیران بلند مرتبه و اشرافیت اداری که از امتیازات و اقتدار سازمانی در این نهادها برخوردارند، قشر فوقانی خرده بورژوازی یا طبقه متوسط به عنوان بخشی از بورژوازی نیز بیشتر رشد کرده است. این قشر به رغم کثیرالعهده بودن آن به دلیل موقعیت بی ثباتی که دارد به شدت محافظه کار است و نمایندگان سیاسی آن نیز فاقد هر نوع برنامه ترقی خواهانه و ابتکار عمل سیاسی هستند. اگر لایه‌ای از این قشر به روحانیت سنتی و محافظه کار در درون حاکمیت تکیه دارد، اما بخش عمده آن امید و انتظار برای بهبود موقعیت اقتصادی و اجتماعی خود را به رفع مانع‌های سر راه رشد سرمایه‌داری ایران و از اینرو به اصلاح طلبان و اعتدال‌گرایان حکومتی معطوف کرده است. رشد قشر فوقانی خرده بورژوازی و دلبستگی آنها به حفظ وضع موجود و امید به اصلاحات از بالا یکی از رمزهای اصلی بقای رژیم جمهوری اسلامی است. اصلاح طلبان حکومتی و اعتدال‌گرایان که برای رفع مانع‌های سر راه رشد سرمایه‌داری ایران تلاش می‌کنند در همان حال با تکیه بر شعار جامعه مدنی اسلامی و قانون‌مداری می‌خواهند به نیازهای این قشر اجتماعی پاسخ دهند. حرکتی که در دوره رفسنجانی با اجرای برنامه‌های نئولیبرالی قدرتهای مالی جهان و با مذاکره با سازمان تجارت جهانی به سوی ادغام در بازارهای جهانی سرمایه آغاز شده بود و در دوره خاتمی با شعار گفتگوی تمدن‌ها، تشنج زدایی و بهبود رابطه با جهان، جامعه مدنی اسلامی و قانون‌مداری پی گرفته شد، بعد از وقفه‌ی دوره احمدی‌نژاد، در دوره ریاست جمهوری روحانی با مذاکرات هسته‌ای، تسلیم شدن در برابر شرایط غرب و مذاکره با سازمان تجارت جهانی از سر گرفته شد. این تلاش‌ها در پاسخ به نیازهای پایه‌ای سرمایه‌داری ایران در این دوران انجام گرفته است.

کشمکش جناح ها و بحران حکومتی

بر متن این تحولات، آنچه در شرایط کنونی تشدید نزاع جناح های درون رژیم جمهوری اسلامی و بحران حکومتی را توضیح می دهد، درک متفاوت این جناح ها از نیازها و مقتضیات سرمایه داری ایران و تضمین بقای نظام اسلامی است. جناح های حکومتی بر اساس درکی که از نیاز سرمایه داری ایران و تضمین بقای نظام اسلامی دارند، نقشه های راهبردی متفاوتی در پیش گرفته اند. اکنون وسیع ترین بخش های بورژوازی ایران منافع خود و راه برون رفت از بحران و بن بست اقتصادی را در ادغام کامل در بازار جهانی سرمایه جستجو می کنند. روی کار آمدن روحانی در واقع آرایش سیاسی جمهوری اسلامی متناسب با پیشبرد سیاست سازش با آمریکا و تخفیف بحران های رژیم در مناسبات با غرب بود. اما توافقات هسته ای و برجام را که به عنوان "بزرگترین دستاورد" دولت روحانی از آن یاد می شود، نیازها و الزامات مقابله با خطر فروپاشی اقتصادی به جمهوری اسلامی تحمیل کرد. جمهوری اسلامی که ضدیت با آمریکا را به بخشی از هویت سیاسی و ایدئولوژیک خود تبدیل کرده بود و در این راستا در تلاش بود که با تبدیل شدن به یک قدرت اتمی بقای خودش را به آمریکا و متحدینش تحمیل کند، با این سازش موقعیت آن هم در داخل و هم در سطح منطقه تضعیف شده است. برجام به خودی خود به معنای سرازیر شدن سرمایه های خارجی و تکنولوژی پیشرفته به ایران و ادغام کامل اقتصاد ایران در بازار جهانی سرمایه نیست. پایان دادن به غرب ستیزی و برقراری مناسبات متعارف با نظام امپریالیستی در سطح جهان و منطقه، و در عرصه داخلی خاتمه دادن به رانت خواری، کوتاه کردن دست سپاه و باندهای مافیایی از اقتصاد، حاکمیت قانون و برابری بخش های مختلف بورژوازی در

پیشگاه آن، نظم اداری مورد دلخواه، اصلاح مقررات سرمایه گذاری و سیستم بانکی، پایان دادن به فرار مالیاتی مؤسسات نیمه دولتی و پایین آوردن ریسک سرمایه گذاری ها؛ اینها همه از ملزومات ادغام کامل در بازار جهانی سرمایه هستند. گام نهادن در جهت پاسخگویی به این نیازها و چگونگی رویارویی با جنبش کارگری و دیگر جنبش های اجتماعی و مقابله با خطر خیزش های توده ای، چگونگی مقابله با بحران ایدئولوژیکی که نظام اسلامی حاکم را به چالش کشیده است، اینها موضوعات محوری هستند که نزاع و کشمکش جناح های حکومتی حول آنها ادامه دارد. اصول گرایان افراطی که به دور خامنه ای حلقه زده اند از نظر سیاسی حفظ هویت ضد آمریکایی و غرب ستیزی را پیش شرط بقای نظام اسلامی می دانند، اما این نیاز سیاسی با نیاز بورژوازی و اقتصاد بحران زده ایران در تناقض قرار دارد. این تناقضات در چگونگی اجرای برجام خود را نشان می دهد. دولت روحانی و اصلاح طلبان حکومتی نیاز سرمایه داری ایران به عادی سازی مناسبات با غرب و رفع موانع سر راه ادغام در بازار جهانی را درک کرده اند. درک این نیاز معرفتی نیست، رشد سرمایه داری ایران در دو دهه گذشته اگر چه هنوز قدرت و ظرفیت یک تحول سریع در ساختار سیاسی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی را پیدا نکرده، اما روحانی و اصلاح طلبان حکومتی را برای ایجاد این تغییرات و اتخاذ این جهت گیری های اقتصادی به جلو انداخته است. دولت روحانی در راستای پاسخگویی به همین نیاز سرمایه داری ایران است که علیرغم موانع قانونی و مخالفت ها و کارشکنی های جناح های رقیب بی صبرانه تلاش می کند به سازمان تجارت جهانی بپیوندد. "انتخابات" دوره دهم مجلس شورای اسلامی با اینکه بیش از ۵۰ درصد واجدین شرایط در آن شرکت نکردند و بخشی دیگر از شرکت کنندگان با انگیزه های متفاوت از جمله توهم به کرائی تاکتیک انتخاب بد در مقابل بدتر به پای صندوق های

رأی رفتند، با اینحال نشان داد، که جهت گیری های دولت روحانی و اصلاح طلبان حکومتی از حمایت و پایه اجتماعی در میان بخشهایی از طبقه سرمایه دار و طبقه متوسط برخوردار است.

در میان جناح هایی که در ساختار سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی وجود دارند، سپاه پاسداران که مانند یک حزب سیاسی پادگانی عمل می کند سکان اصلی قدرت را در دست دارد. موقعیت برتر سپاه پاسداران از قدرت انحصاری آن در اقتصاد سرمایه داری ایران، تکیه مستقیم آن بر یک نیروی مسلح و مجهز صدها هزار نفره سپاه و بسیج، کنترل بلامنازع آن بر سازمان ها و دستگاههای امنیتی و اطلاعاتی و اعمال نفوذ بر دیگر نهادهای حکومتی ناشی می شود. اگر چه سیاستهای کلان رژیم چه در عرصه داخلی و چه در عرصه مناسبات بین المللی از زبان "ولی فقیه" جاری می شوند، اما این سیاستها در هماهنگی با کادر رهبری سپاه اتخاذ می گردند. در زمانی که رفسنجانی و روحانی به عنوان سخنگویان خط سازش با آمریکا و باز کردن درب های اقتصاد ایران به روی سرمایه گذاری خارجی به جلو صحنه آمدند، این کادر رهبری سپاه پاسداران بود که در هماهنگی با ولی فقیه و با انجام گفت و گوهای پنهانی با فرستادگان آمریکا در "عمان" زمینه مذاکرات هسته ای با گروه +۱۵ و سازش با "شیطان بزرگ" را فراهم آورد. سپاه پاسداران با عادی سازی مناسبات با غرب و جذب تکنولوژی پیشرفته و سرمایه گذاری خارجی مخالفت اصولی ندارد، اما هراس افکنی اصلاح طلبان و اعتدال گرایان حکومتی از ادامه فشارهای آمریکا و شتابزدگی در عادی سازی مناسبات با آن را به زبان موقعیت جمهوری اسلامی می داند. رهبری سپاه می خواهد این روند، بسیار آرام و به شیوه ای کاملاً کنترل شده پیش برود به نحوی که نه به منافع اقتصادی سپاه و نهادهای وابسته به آن لطمه ای بزند و نه موقعیت

جمهوری اسلامی در منطقه و در داخل را بیش از این تضعیف نماید. آزمایش های موشکی هر از چند گاه سپاه بعد از توافقات هسته ای، مانور نیروی دریایی آن در آبهای خلیج، ادامه دخالتگری نظامی در کشورهای منطقه، سیاست "نه سیخ بسوزد نه کباب" خامنه‌ای همه مانند نیش ترمزهایی عمل می کنند که سرعت عادی سازی مناسبات با غرب را کنترل می کنند. رهبری سپاه با توجه به افول نقش هژمونیک آمریکا در جهان و منطقه و ادامه کشمکش قدرتهای جهانی بر سر سرنوشت خاورمیانه اتخاذ این سیاست را عملی می داند، بدون آنکه بقای جمهوری اسلامی را به مخاطره انداخته باشد. سپاه پاسداران با توجه به نقشی که در سرکوب جنبش های اجتماعی، کنترل فضای امنیتی جامعه و ظرفیت‌هایی که در مقابله با خطر خیزش های توده ای دارد در عین حال تکیه گاه اصلی همه جناح های رژیم برای "تضمین" بقای نظام جمهوری اسلامی است. اصلاح طلبان و اعتدال گرایان حکومتی با آگاهی به جایگاه سپاه پاسداران در حفظ نظام می خواهند دست این نیرو را در ساختار قدرت سیاسی کوتاه و آن را قابل کنترل کنند.

موقعیت طبقه کارگر

رشد و گسترش سرمایه‌داری در ایران در طی دو، سه دهه اخیر و تداوم روند صنعتی شدن، موقعیت طبقه کارگر و جنبش این طبقه را نیز دگرگون کرده است. موج دوم روی آوری زحمتکشان روستا به شهرها بویژه در دوره بعد از جنگ ایران و عراق و اسکان آنها در حاشیه شهرها که جز فروش نیروی کار راه دیگری برای تأمین معیشت خود نداشتند، جمعیت کارگران ایران را دو برابر کرده است. در این دوره پیدایش مراکز جدید کار و تأسیس واحدهای

تازه صنعتی در شهرها، رونق کارهای ساختمانی و راه سازی، پروژه های گازرسانی و از طرف دیگر ماشینی شدن کشاورزی، خشکسالی های پی در پی و فقر مطلق زحمتکشان روستایی عوامل مهمی در مهاجرت گسترده به شهرها بودند. ادامه روند صنعتی شدن، شمار کارگران شاغل در واحدهای صنعتی را چند برابر کرده است. اگر چه موج دوم روی آوری زحمتکشان روستا به شهرها باعث شد که سطح توقعات و انتظارات کارگران پایین بیاید و این واقعیت بر سطح مبارزات کارگران در دهه هفتاد تأثیرات خود را داشت، اما طبقه کارگر این دوره را پشت سر گذاشته است. اکنون موقعیت طبقه کارگر در تولید اجتماعی بیش از پیش تثبیت شده است. کارگران توقعات شان از زندگی بالا رفته است. اگر پیامدهای موج اول مهاجرت زحمتکشان روستا به شهرها در دهه چهل و رشد کمی طبقه کارگر سرانجام بازتاب خود را در گسترش مبارزات کارگران در دهه پنجاه نشان داد، بازتاب موج دوم مهاجرت زحمتکشان روستا به شهرها و افزایش شمار کارگران بخش صنعتی بعد از یک دوره افت مبارزات کارگری را در رشد و گسترش اعتراضات و اعتصابات روزمره کارگران در سالهای اخیر مشاهده می کنیم. بنابراین اگر شیوه تولید سرمایه داری در ایران در مقایسه با گذشته در موقعیت تکامل یافته تری قرار گرفته است، بر متن این تحول طبقه کارگر ایران نیز چه به لحاظ کمی و چه به لحاظ کیفی رشد کرده است. رشد مبارزات کارگری در یک دهه گذشته، در مقایسه با سالهای دهه ۵۰، وجود طیف نسبتاً گسترده ای از فعالین و پیشروان کارگری که خود را به جامعه معرفی کرده اند و آشکارا مدافع سوسیالیسم هستند، اعلام موجودیت چندین تشکل و نهاد مستقل از دولت به ابتکار فعالین رادیکال جنبش کارگری، طرح مطالبات سیاسی و اقتصادی از جانب این تشکل ها که خواسته های اکثریت مردم

ایران را در بردارند، جلب حمایت‌های بین‌المللی، بیانگر موقعیت امیدوارکننده‌ای است که طبقه کارگر ایران در آن قرار دارد.

با این همه هنوز فقدان تشکل‌های طبقاتی و توده‌ای کارگران یکی از گره‌ی‌ترین معضلات جنبش کارگری ایران به شمار می‌آید. کارگران به دلیل نبود تشکل‌های طبقاتی و مستقل از دولت نه تنها نتوانسته‌اند مَهْر منافع طبقاتی‌شان را بر تحولات جامعه بکوبند بلکه حتی از قدرت کافی برای چانه زنی بر سر خواسته‌های عاجل خود نیز برخوردار نبوده‌اند. وجود اختناق سیاسی و سرکوب پلیسی مانع اصلی تشکل‌یابی کارگران است. کارگران ایران در تاریخ صد ساله گذشته همواره در راه تشکل‌یابی خود با سد سرکوب و اختناق سیاسی روبرو بوده‌اند. اما طبقه کارگر در مسیر تلاش برای سازمان‌یابی خود علاوه بر سد اختناق و سرکوب، با معضل فقر و فلاکت اقتصادی، فاجعه بیکاری میلیونی، گسترش بی‌سابقه قراردادهای موقت و سفید امضا، وجود نهادها و تشکل‌های ضد کارگری وابسته به دولت، گسترش شرکت‌های پیمانکاری تأمین نیروی انسانی که رابطه حقوقی مستقیم بین کارگر و کارفرما را قطع کرده است، پراکندگی در سازمان تولید و ... روبرو است که هر کدام به نوبه خود روند تشکل‌یابی کارگران را دشوارتر می‌کنند. اما علیرغم همه این‌ها جنبش کارگری زنده‌ترین و پر جنب و جوش‌ترین جنبش اجتماعی در ایران است. رشد آرام و بدون انقطاع اعتراضات و اعتصابات کارگری در یک دهه اخیر زمینه‌های عینی مناسب‌تری را برای تشکل‌یابی کارگران فراهم آورده است. از اینرو در شرایط کنونی برانگیختن اعتراضات کارگری و دامن زدن به جنبش مطالباتی کارگران حول خواسته‌های عاجل، دخالت فعالانه در مبارزات جاری و تلاش برای به هم مرتبط کردن مبارزات پراکنده آنان از مهمترین اولویت‌های فعالین و پیشروان جنبش کارگری است. از مسیر دامن زدن به این مبارزات و تلاش

برای به هم مرتبط کردن و سراسری کردن این اعتراضات است که می توان بر فضای سیاسی جامعه تأثیر گذاشت، اختناق حاکم را به عقب راند، همبستگی جنبش های پیشرو اجتماعی و اقشار تحت ستم جامعه را جلب کرد و زمینه تشکل یابی کارگران را فراهم آورد، چرا که تشکل طبقاتی از نیاز مبارزه کارگران و ضرورت پیشروی این مبارزه ناشی می شود. پاسخگویی به این ضرورت طبقاتی بیش از هر زمانی همکاری و اتحاد عمل پایدار نهادها و تشکل های مستقل و فعالین کارگری را می طلبد.

هر اندازه از ضرورت حیاتی برپائی تشکل های توده ای و طبقاتی کارگران در راه تحقق خواست ها و مطالبات خود و در راه برپائی انقلاب کارگری سخن گفته شود، باز ذره ای از اهمیت تحزبیابی کمونیستی کارگران نمی کاهد. تحزبیابی کارگران یکی دیگر از مهمترین مسائل پیشروی فعالین و پیشروان جنبش کارگری و جنبش کمونیستی ایران است. نه تنها رشد ناموزون طبقه کارگر، ملزومات انقلاب کارگری، نیاز به مقابله با بورژوازی در کلیه عرصه های سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک و وجود طیف گسترده ای از فعالین و پیشروان جنبش کارگری که هماهنگی فعالیت آنها اهمیت عملی پیدا کرده است، بلکه سرنوشت تحولات سیاسی و انقلابی در منطقه در طی چند سال اخیر همه بر اهمیت سیاسی و طبقاتی تحزبیابی کمونیستی کارگران تأکید می نمایند. اکنون که امر تحزبیابی کارگران پیشروی فعالین و پیشروان جنبش کارگری ایران قرار گرفته است، لازم است بحث حول این گره گاه جنبش کارگری در مسیری هدایت شود که بتواند کلیه ظرفیت های جنبش کارگری و سوسیالیستی ایران را مد نظر قرار دهد. بحث حول تحزبیابی کارگران لازم است حول مبانی اصولی استراتژی سوسیالیستی که سرنوشتی انقلابی جمهوری اسلامی و برپایی انقلاب اجتماعی و گام نهادن در

راه سازماندهی اقتصاد سوسیالیستی را امر طبقه کارگر سازمانیافته می بیند متمرکز شود. فعالین و پیشروان سوسیالیست جنبش کارگری می توانند حول این مبنای و مسیر تحقق آن جدال نظری را پیش ببرند، فعالیت‌های خود را هماهنگ کنند و با هم متحد شوند. فعالیت احزاب و نیروهای موجود در جنبش کمونیستی ایران هم باید بر مبنای همین استراتژی و پایبندی عملی به آن در سیاست و تاکتیک و رابطه آن با مبارزات جاری، از جانب فعالین و رهبران جنبش کارگری مورد قضاوت قرار گیرند.

مبارزات معلمان ایران، به عنوان بخشی از مبارزه علیه فقر و فلاکت بی سابقه ای که رژیم جمهوری اسلامی به اکثریت مزدبگیران این جامعه تحمیل کرده در دو سال اخیر ابعاد تازه ای بخود گرفته و این مبارزات را وارد فاز جدیدی کرده است. ریشه نارضایتی معلمان، انباشته شدن مطالبات آنان در طی سه دهه گذشته بوده است. این مبارزات که در آغاز به شکل خودانگیخته بروز پیدا کرد، با دخالت و به ابتکار معلمین مبارز و با استفاده از شبکه های اجتماعی به یک حرکت سازمانیافته ارتقاء پیدا کرد. مبارزات معلمان در این دوره، هم به لحاظ شکل و هم به لحاظ شعارها و مطالباتی که در جریان آن مطرح شدند، از دایره تنگ قوانین اسلامی و چهارچوب هایی که "شورای مرکزی کانون های صنفی" برای ابراز نارضایتی معلمان تعیین کرده بود بسیار فراتر رفت. معلمان به عنوان بخشی از اردوی کار در جریان مبارزات سراسری خود در این دوره خواست افزایش حقوق پایه بالاتر از خط فقر، آزادی معلمان در بند، استخدام معلمان حق التدریسی، تحصیل رایگان، از بین رفتن فاصله طبقاتی در امر آموزش و پایان دادن به خصوصی سازی مدارس، حق برپائی تشکل و ... را مطرح کردند. پیشروی مبارزات معلمان در این دوره در گرو پافشاری بر همین مطالبات می باشد. با توجه به موقعیت و وزن اجتماعی ای که معلمان دارند و از طریق میلیون ها دانش آموز با جامعه

مرتبط هستند، مسائل و مشکلات مربوط به زندگی و معیشت آنها بطور گسترده ای در جامعه انعکاس پیدا کرده است. بنابراین مبارزه معلمان برای افزایش حقوق از مقبولیت اجتماعی برخوردار است و همین شانس پیشروی در این مبارزه را افزایش داده است. خواست مشترک افزایش حقوق و دستمزدها، یکی از پیش شرط های ایجاد اتحاد مبارزاتی در بین کارگران و معلمان به عنوان بخشی دیگر از اردوی کار را فراهم آورده است. اما در فقدان تشکل های مستقل از دولت کارگران و معلمان و در فقدان مکانیسم هایی برای ایجاد هماهنگی در مبارزات آنان وظیفه هماهنگ کردن، یکپارچه کردن و کمک به سراسری کردن این مبارزات اساساً بر دوش فعالین و رهبران عملی جنبش کارگری و معلمان مبارز قرار گرفته است.

جنبش زنان

رژیم جمهوری اسلامی با آگاهی از پیامد تحولات پایداری که جامعه ایران طی دو، سه دهه گذشته از سر گذرانده است، سیاست های راهبردی خود را در قبال نیمی از جامعه تعیین کرده است. اعمال شدید سیاست های تبعیض جنسیتی از جانب رژیم علیه زنان در بازار کار و در دستیابی به امکانات تحصیلات عالی و همچنین سیاست جمعیتی رژیم مبنی بر تحمیل شرایط زاد و ولد بیشتر به زنان، سیاستی برنامه ریزی شده است و به استراتژی بقای رژیم گره خورده است. رژیم جمهوری اسلامی با آگاهی از این واقعیت که حضور چشمگیر زنان در بازار کار، روی آوری آنان به تحصیلات عالی و شکوفا شدن استعداد های آنان در رشته هایی که تا دیروز در انحصار مردان بود و گرایش آنان به زاد و ولد کمتر می تواند زمینه ساز رشد آگاهی و گسترش مبارزه حق طلبانه زنان در جامعه باشد؛ این سیاست ها را در پیش

گرفته است. براساس همین جهت گیری، طرح "دورکاری" و در واقع خانه نشین کردن زنان، سیاست استخدام نیمه وقت و بازنشسته کردن زود هنگام آنان، ایجاد محدودیت و منع زنان از کار در کافی شاپ ها و قهوه خانه ها هر کدام به نوبه خود تلاشی بوده اند تا زنان را از بازار کار و فعالیت در بیرون از محیط خانواده خارج کرده و دوباره به کنج خانه باز گردانند. از طرف دیگر در نتیجه اجرای طرح ارتجاعی "سهمیه بندی جنسیتی"، "بومی گزینی جنسیتی" و "تفکیک جنسیتی" دختران بطور بی سابقه ای از تحصیل در ده ها رشته دانشگاهی محروم شده اند. این سیاستها بسیاری از زنان شاغل را از محیط های کار در بازار رسمی بیرون رانده، اما نه به کنج خانه، بلکه به بازار سیاه کار روانه کرده است. جایی که زنان کارگر به شدت استثمار می شوند و از همان حداقل حقوق مندرج در قانون کار ضدکارگری رژیم نیز محروم هستند. سیاست آپارتاید جنسی جمهوری اسلامی که هدف آن بازگرداندن زنان به کنج خانه است، از یک سو به دلیل رشد فرهنگ مصرف گرایی در میان زنان طبقه متوسط که نتیجه تحولات سه دهه گذشته است و از سوی دیگر به این دلیل که در اوضاع فلاکتبار اقتصادی ایران و در شرایطی که خانواده های کارگری چنانکه دو نان آورهم داشته باشند، نمی توانند نیازهای اولیه خود و خانواده هایشان را تأمین کنند، با شکست روبرو شده است. زنان خانواده های کارگری و اقشار زحمتکش جامعه با حضور فزاینده در بازار کار در موقعیت بهتری برای به چالش کشیدن نظام آپارتاید جنسی به عنوان یکی از پایه های حاکمیت رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی قرار گرفته اند. سران رژیم که نمی توانند جلو روند این تحولات پایه ای را بگیرند، هر روز با آوردن لایحه و تصویب قانون زن ستیزانه تازه ای، به جنگ پیامد این تحولات می شتابند. به دلیل همین موقعیتی که جنبش زنان پیدا کرده که خود این نیز ریشه در تحولات پایدارتری دارد، پیشروی جنبش

زنان به امر اجتناب ناپذیر تبدیل شده است و جمهوری اسلامی بیش از پیش زیر فشار خواسته ها و مطالبات و سیر پیشروی این جنبش قرار گرفته است.

در این شرایط و در تقابل با جریان فمینیسم اسلامی و گرایش فمینیسم لیبرال که هر کدام به روش های خود در تلاش هستند که جنبش زنان را در چهار چوب تنگ قوانین ارتجاعی موجود و برای تعدیلاتی در نحوه اجرای این قوانین به بند بکشند، فعالین سوسیالیست جنبش زنان لازم است جهت به عقب راندن نظام آپارتاید جنسی، تلاش برای بسیج و به میدان آوردن زنان ستمدیده را در محور فعالیت خود قرار دهند. فعالین سوسیالیست جنبش زنان لازم است بر خواسته ها و مطالباتی در جنبش زنان تمرکز کنند که ریشه در کار و زندگی زنان کارگر و زحمتکش دارند و بدون تعرض به سرمایه قابل تحقق نیستند. تکیه بر این مطالبات و تأکید بر ضرورت اتحاد با جنبش کارگری و نشان دادن مسیر تحقق آنها گام مهمی در جهت به میدان آوردن توده زنان کارکن و رنجدیده است.

جنبش انقلابی کردستان

تداوم روند رشد سرمایه‌داری در کردستان و مهاجرت گسترده زحمتکشان روستاها به شهر و اسکان آنها در حاشیه شهرها، چهره شهرها و بافت جمعیتی آنها را عوض کرده و پتانسیل مبارزاتی طبقه کارگر و مردم زحمتکش به عنوان نیروی محرکه اصلی جنبش انقلابی کردستان را بالا برده است. این تحول اجتماعی و از طرف دیگر دفاع بدون چون چرای کومه‌له - سازمان کردستان حزب کمونیست ایران از منافع طبقه کارگر در جامعه کردستان، مبارزه پیگیرانه برای تحقق خواسته‌های مردم کردستان در مقابل

دولت مرکزی، حفظ ظرفیت‌های مبارزه مسلحانه، عکس العمل به موقع در برابر رویدادهای سیاسی جاری در کردستان و در پیش گرفتن سیاستهای راهگشا و واقع بینانه در قبال آنها، اتخاذ سیاست‌های سوسیالیستی و مسئولانه در قبال تحولات منطقه، بویژه در بخشهای دیگر کردستان، همه اینها پایگاه اجتماعی کومهله را همچون یک جریان کمونیستی در جامعه کردستان محکم تر کرده است. این تحولات اجتماعی و سیاسی و از سوی دیگر شکست پروژه های اصلاح طلبان حکومتی برای به بیراهه بردن جنبش کردستان و بی افقی و سردرگمی احزاب و جریان های ناسیونالیست در کردستان بیانگر این واقعیت هستند که گرایش سوسیالیستی در جامعه کردستان از زمینه و امکان امیدبخشی برای پیشروی و پیروزی برخوردار است.

استراتژی کومهله در جنبش کردستان بر اساس "برنامه برای حاکمیت انقلابی مردم در کردستان" بر مبنای زیر استوار است:

اول، تاکید بر ضرورت همبستگی مردم کردستان با توده های کارگر و مردم هم سرنوشت در سراسر ایران. تلاش عملی برای جلب همبستگی سراسری در ایران با مبارزات مردم کردستان. دوم، کمک به ایجاد تشکل های توده ای و در رأس آن تشکل های توده ای و طبقاتی کارگران. سوم، گسترش تشکیلات محل کار و زیست در حد مقدرات دوره کنونی و پیشبرد سیاست تحکیم آن. چهارم، تاثیرگذاری بر روند جاری فعالیت‌های علنی و قانونی در عرصه های مختلف زندگی اجتماعی و تقویت آن از لحاظ مضمون فعالیت و اشکال سازمانی و مدنی آن. پنجم، حفظ چهره کومهله به عنوان یک نیروی سیاسی با بازوی مسلح، حفظ ظرفیت‌های مبارزه مسلحانه. ششم، به کار گیری و ایجاد زمینه های همکاری و هماهنگی با دیگر نیروهای سیاسی موجود در کردستان، در مبارزه مشترک بر علیه رژیم جمهوری اسلامی و در پاسخ انقلابی به نیاز وحدت طلبانه موجود در جامعه کردستان. هفتم،

پشتیبانی از مبارزات حق طلبانه مردم ستمدیده کرد در بخشهای دیگر کردستان و تلاش در جهت خنثی کردن توطئه های دولتهای منطقه بر علیه مردم کرد.

از آنجا که مسئله کرد در سطح منطقه به یکی از گره گاههای اوضاع سیاسی کنونی تبدیل شده است، کومه‌له تلاش میکند تا ظرفیت‌ها و توان خود را در جهت تقویت مبارزات حق طلبانه مردم کرد در بخشهای دیگر کردستان در حد امکان بکار گیرد. در این رابطه سیاست عملی ما بر خطوط زیر استوار است:

اول، مردم کرد تنها به نیروی آگاهی و هشیاری و مبارزه در مقیاس اجتماعی، وجود سازمان و رهبری شایسته خود، رهائی می یابند. دخالت ابرقدرت‌ها چون تزریق سمی است بر پیکر مبارزات حق طلبانه مردم کرد، ابرقدرت‌ها به دنبال منافع خود هستند و منافع آنها با مصالح مردم کرد همخوانی ندارد. دوم، علیرغم اینکه مردم کرد در بخش های مختلف تحت ستم ملی قرار دارند و به این منظور با دولت‌های مرکزی خود در نبرد هستند، اما هرکدام به حکم شرایط عینی، ویژگی ها و ماهیت رهبری آن، مسیر خاص و استراتژی خاص خود را دارند. کومه‌له ضمن به رسمیت شناختن این واقعیت، از زاویه منافع کارگران و مردم ستمدیده این استراتژی‌های سیاسی را مورد نقد و ارزیابی قرار می‌دهد. سوم، مردم کرد در هیچ کدام از بخش‌های کردستان نیاستی از مبارزات سراسری بر علیه رژیم‌های مرکزی فاصله بگیرند. مردم کارگر و زحمتکش و ستمدیده کردستان که تشنه آزادی هستند با مردم این کشورها دشمن مشترک و مصلحت مشترک دارند. ضروری است که این ارتباط از لحاظ سیاسی و تشکیلاتی هر چه محکم تر شود. چهارم، به حکم شرایط کشورهای ترکیه و عراق و ایران و سوریه و مبارزات مردم کرد به مثابه یک ملت ستمدیده با دولت‌های حاکم، به حکم مصالح مشترکی که این دولت‌ها در ارتباط با مردم

کرد تعقیب می کنند، برای خنثی کردن توطئه‌هایشان، ایجاد همبستگی بین جنبش مردم کرد در بخش‌های مختلف، یک ضرورت است که بایستی راه کارهای لازم برای آن پیدا شود.

پنجم، آزادی واقعی مردم کردستان تنها در صورتی حاصل می شود که مردم در حاکمیت سیاسی برای تعیین سرنوشت خود و در اداره امور زندگی خود مستقیماً شرکت داشته باشند. تنها در چنین صورتی است که مردم کردستان با فداکاری و قاطعیت از دستاوردهای خود در برابر هر تهدیدی دفاع خواهند کرد.

جنبش دانشجویی

جنبش دانشجویی در ایران با توجه به پیشینه و نقش و جایگاهی که در نقطه عطف های تاریخی داشته است می تواند خواسته های خود را با مطالبات کارگران، زنان و اکثریت محرومان جامعه که در زندگی آنان ریشه دارد هماهنگ سازد. در شرایط کنونی که جنبش مطالباتی کارگران علی‌رغم پراکندگی آن و به رغم سرکوبگری ها و تلاش دولت روحانی و هواخواهان آن برای به رکود کشاندن این مبارزات، ادامه دارد، نیاز به فراتر رفتن مبارزات دانشجویی از خواسته ها و مطالبات صنفی به یک ضرورت سیاسی تبدیل شده است. اعتراضات دانشجویی در حال حاضر اساساً حول مطالبات صنفی متمرکز است، در حالی که ایفای نقش پیشرو جنبش دانشجویی در جامعه احتناق زدهای مانند ایران در گرو آن است که مطالبات دمکراتیک موجود در سطح جامعه را به پیگیرترین شکل معرفی و مورد حمایت قرار دهد. در اوضاع کنونی در هم شکستن فضای امنیتی حاکم بر دانشگاه ها، مقابله با سیاست تفکیک جنسیتی، به عقب راندن سیاست اسلامی کردن دانشگاه ها و

ممانعت از خصوصی سازی نهادهای دانشگاهی از مسیر فرا رفتن از خواسته‌های صنفی و مبارزه برای تحقق خواسته‌های دمکراتیک می‌گذرد. آن مطالبات دمکراتیک که ریشه عمیقی در جامعه ایران دارند همان خواسته‌هایی هستند که از جانب جنبش‌های پیشرو اجتماعی مانند جنبش کارگری، زنان و جنبش انقلابی کردستان به مناسبت‌های مختلف طرح شده و در عمل مبارزاتی پیگیری می‌شوند. خواسته‌هایی از قبیل آزادی بیان، آزادی برپایی تشکل، جدایی دین از دولت و آموزش و پرورش، پایان دادن به سیاست آپارتاید جنسیتی، خاتمه دادن به ستمگری ملی و دیگر مطالبات دمکراتیک در سطح جامعه باید پرتوان تراز گذشته بر پرچم اعتراضات و مبارزات دانشجویی حک گردد. فعالین کمونیست جنبش دانشجویی با تلاش برای طرح و پیگیری همین مطالبات است که می‌توانند با فعالین رادیکال جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های پیشرو اجتماعی پیوند برقرار کنند.

موقعیت نیروهای اپوزیسیون بورژوایی

استراتژی سیاسی حزب توده ایران، سازمان فدائیان اکثریت و بخش نسبتاً وسیعی از دیگر نیروهای اپوزیسیون بورژوایی ایران که در "ائتلاف جمهوری خواهان لائیک و دمکرات" و و یا در قالب جریان‌های ملی مذهبی گرد هم آمده‌اند، اصلاح نظام جمهوری اسلامی از بالا و ضدیت با هر گونه تحول انقلابی تحت عنوان "مرزبندی با خشونت" است.

از آنجا که نه بن بست دوم خرداد، نه شکست "جنبش سبز" و نه بی‌افقی دولت روحانی تغییری در مشی سیاسی این نیروها بوجود نیاورده است،

این استراتژی به عنوان هویت ایدئولوژیک این نیروها عمل می کند. این جریان ها که دست بالا پیدا کردن اصلاح طلبان حکومتی و اعتدالگرایان در ساختار سیاسی حاکم و امکان پذیری استفاده از مکانیسم های انتخاباتی را گامی مهم در جهت استحاله تدریجی و گذار مسالمت آمیز از جمهوری اسلامی می دانند، توافق هسته ای و برجام را در راستای استراتژی سیاسی خود ارزیابی می کنند. طیف نسبتاً وسیعی از این نیروها امیدوارند که با اجرای برجام "ایران از انزوای چندین ساله اش بیرون آید و حاکمیت موجود مانند یک دولت متمدن و مسئول، به قوانین و مقررات بین المللی بویژه حقوق بشر، احترام بگذارد و عضوی آبرومند از جامعه جهانی گردد". طیفی از این اپوزیسیون بورژوازی در این توهم هستند که رفع موانع سیاسی سر راه عادی سازی مناسبات با غرب و ادغام بیشتر سرمایه داری ایران در بازار جهانی، "لیبرالیزه" شدن سیستم اقتصادی و در نتیجه لیبرالیزه شدن فرهنگی و سیاسی و استحاله رژیم جمهوری اسلامی را به دنبال خواهد داشت. این نیروها در حالی از بکار گرفتن روش های مسالمت آمیز برای تغییر قانون اساسی و ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه سخن می گویند که سرنوشت سیاسی خود را به اصلاح طلبان حکومتی که خواهان اجرای بدون تنازل قانون اساسی هستند و با اصل ولایت فقیه مشکلی ندارند، گره زده اند. این تناقض کشنده در چه باید کردهای سیاسی این بخش از اپوزیسیون و ناتوانی اصلاح طلبان حکومتی و اعتدالگرایان در تغییر ساختارهای سیاسی و ایدئولوژیک نظام حاکم، پیشروی سیاسی این طیف از نیروها را با مشکل روبرو کرده است. اینها بنا به ماهیت طبقاتی و چه باید کرد سیاسی که دفاع از مناسبات سرمایه داری و دفاع از مالکیت خصوصی در برابر هر گونه تعرضی در محور آن قرار دارد، نمی توانند به هیچکدام از خواسته های اقتصادی، رفاهی و سیاسی مردم جامعه عمل بیوشند.

سازمان مجاهدین خلق ایران از سازمانیافته ترین نیروهای اپوزیسیون سرنگونی طلب بورژوازی ایران به‌شمار می‌آید. این سازمان با ساختار ایدئولوژیک، فرقه‌ای و برنامه‌های که دارد، جایگاه سیاسی قابل توجهی در میان مردم ایران ندارد. این سازمان در بین نیروهای اپوزیسیون ایران یک جریان منزوی است. افکار ترقی خواه و پیشرو مردم ایران، سازمان مجاهدین خلق را یک جمهوری اسلامی در اپوزیسیون تلقی می‌کنند. سازمان مجاهدین بعد از سقوط رژیم صدام حسین در عراق از طریق تماس با محافل سیاسی وابسته به دولت آمریکا و دولت‌های اروپایی فعالیت‌های گسترده‌ای را برای خروج نام این سازمان از لیست گروه‌های تروریستی انجام داد. هدف اصلی سازمان مجاهدین از این تلاش‌ها جلب حمایت آمریکا و بهبود مناسبات با محافل امپریالیستی و اعلام آمادگی برای بازی کردن مطابق نقشه آنها بود. سازمان مجاهدین خلق آماده است در شرایطی که سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی به امری اجتناب ناپذیر تبدیل شود، در رکاب آمریکا نقش خود را برای نقل و انتقال قدرت از بالا ایفا نماید.

جریان‌های مختلف سلطنت طلب از حزب مشروطه ایران گرفته، تا پان ایرانیست‌ها و دیگر طرفداران سلطنت مشروطه که در ائتلاف “شورای ملی ایران” گرد آمده‌اند، پایگاهی در میان مردم ایران ندارند. این جریان‌ها که برای دستیابی به رؤیای بازگشت دوران سلطنت به فشارهای آمریکا و دیگر قدرت‌های غربی امید بسته بودند، بعد از توافقات هسته‌ای امید خود را از دست داده و با یک بن بست استراتژیک روبرو شده‌اند. این جریان‌ها که با نیروی منطق انقلاب از صحنه سیاسی ایران جارو شده‌اند، آرزو داشتند بعد از لشکرکشی آمریکا به افغانستان و سپس عراق بالأخره نوبت ایران هم فرا برسد و آنان در سایه آمریکا به ایران باز گردند. این بخش از اپوزیسیون که

باور نمی کردند، آمریکا سیاست براندازی رژیم اسلامی را کنار گذاشته است، با توافقات هسته ای بیش از هر زمان دیگری مایوس و سردرگم شده اند. اعمال ستمگری ملی بر مردم کردستان و تداوم سیاست‌های شوونیستی رژیم جمهوری اسلامی، هنوز زمینه و ظرفیت‌هایی را برای حضور احزاب و جریان‌های ناسیونالیست در صحنه سیاسی کردستان حفظ کرده است. اما طبقه سرمایه‌دار و صاحبان ثروت در کردستان و قشر بوروکرات و صاحب امتیاز در سلسله مراتب اداری و حکومتی که پایه طبقاتی احزاب ناسیونالیست را تشکیل می دهند، فشار این ستم گری ملی را بر خود احساس نمی کنند. طبقه سرمایه‌دار و صاحبان ثروت در کردستان که منافع خود را در ادامه وضعیت موجود می دانند، عملاً به پایه‌های مادی برای نفوذ اصلاح طلبان حکومتی و اپوزیسیون بورژوازی استحاله طلب در جنبش ملی کردستان تبدیل شده اند. این واقعیات عینی و تحولات اقتصادی و اجتماعی چند دهه اخیر احزاب ناسیونالیست را در موقعیتی قرار داده که بیش از پیش خود را با گرایش و آرزوهای پایگاه طبقاتی خود منطبق نمایند و به جای آنکه رفع ستم ملی را هدف خود قرار دهند، تنها به کسب بخشی از قدرت محلی، از هر طریقی که باشد، رضایت می دهند. ریشه تلاش این احزاب و جریان‌ها برای نزدیکی به آن بخش از اپوزیسیون بورژوازی طرفدار غرب و یا اصلاح طلبان حکومتی و آمادگی آنها برای سازش بر سر مصالح مردم کردستان در مقابل کسب امتیازات ناچیز را باید در همین نقشه‌های راهبردی آنها جستجو کرد. توافقات هسته ای و بر باد رفتن امید آنها به حمایت‌های آمریکا و حمایت غرب از دولت روحانی، جهت‌گیری‌های فوق در احزاب ناسیونالیست را تقویت کرده است. با اینحال اگر در صفوف احزاب و جریان‌های ناسیونالیست در این زمینه یک همگرایی کامل دیده نمی شود تنها به این دلیل است که نه اصلاح طلبان حکومتی و نه هیچ جناحی از رژیم نمی خواهند با دادن امتیازاتی ناچیز آنها را در قدرت محلی سهیم کنند.

موقعیت جنبش چپ و کمونیستی ایران

جنبش چپ در ایران یک نیروی اجتماعی است که وجود خود را در نقش رهبران و فعالین رادیکال جنبش کارگری در برانگیختن و هدایت مبارزات روزمره کارگران، مبارزه حق طلبانه معلمان، جنبش اعتراضی زنان و مبارزه دانشجویان با مطالبات دمکراتیک و پیشروی که مطرح می کنند، در تلاش فعالین مبارزه برای احقاق حقوق کودکان، در مبارزه علیه تخریب محیط زیست، در مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی و علیه اعدام ها و در موج رویگردانی از مذهب و زیر پا نهادن قوانین مذهبی در زندگی روزمره، در هیئت ده ها تشکل و نهاد مستقل از دولت که فعالین جنبش کارگری و انسان های مبارز و آزاده در آنها گرد آمده اند خود را نشان می دهد. این نیرو به دلیل نقشی که در مبارزه روزانه برای تحقق مطالبات کارگران، معلمان، زنان و اقشار محروم جامعه دارد بطور عینی در قطب چپ جامعه قرار دارد. اما این جنبش اجتماعی به تناسب نیرویی که در جامعه دارد و به تناسب نقشی که در مبارزه برای تحقق مطالبات برحق اقشار محروم جامعه و به عقب نشاندن اختناق سیاسی دارد هنوز نتوانسته در صحنه سیاسی ایران نمایندگی شود. احزاب و سازمان هایی که بر اهداف سوسیالیستی و کارگری و سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی پافشاری می کنند و به همین اعتبار در چهارچوب جنبش کمونیستی و چپ ایران قابل ارزیابی هستند به دلیل عدم توفیق در به میدان آوردن طبقه کارگر به صحنه مبارزه سیاسی، نتوانسته اند در رهبری این جنبش چپ اجتماعی قرار بگیرند. وجود احزاب و سازمان های متعدد در جنبش کمونیستی و در همانحال عدم تحزب یابی طبقه کارگر که البته دلایل، تاریخی، سیاسی و نظری خودش را دارد تا حدودی ناآمدگی

تاکنونی جنبش کمونیستی برای پاسخگویی به نیازهای مبارزه طبقاتی در این دوره را نشان می‌دهد. معیار اصلی و اجتماعی برای قضاوت در مورد موقعیت جنبش کمونیستی و حزب کمونیست ایران به عنوان بخشی از این جنبش، بر این پایه استوار است که تا چه اندازه توانسته طبقه کارگر را به صحنه مبارزه سیاسی بکشاند و به این اعتبار در رهبری قطب چپ جامعه قرار گیرد.

پایه‌ی مادی آلترناتیو و راه حل سوسیالیستی

در نتیجه این تحولات و بر متن بحرانی که سرتاپای شیوه تولید سرمایه‌داری در ایران را فرا گرفته است تضاد میان تولید اجتماعی و مالکیت سرمایه‌داری بر وسایل تولید بیش از پیش آشکار گشته است. در حالی که کارخانه‌ها یکی بعد از دیگری تعطیل می‌گردند و در حالی که وسایل تولید، منابع طبیعی، وسایل معاش، میلیون‌ها کارگر آماده به کار، یعنی تمام عناصر تولید و ثروت عمومی به حد وفور موجودند ولی این وفور تحت حاکمیت نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی به منبع فقر و فلاکت اقتصادی تبدیل شده است. در شرایط کنونی نه جناح‌های مختلف رژیم جمهوری اسلامی و نه هیچ‌کدام از بخش‌های مختلف اپوزیسیون بورژوازی ایران هیچ راه حلی برای تخفیف معضل فاجعه بار بیکاری و فقر و فلاکت اقتصادی که بیش از ۶۰ درصد جامعه را به زندگی در پایین تر از خط فقر سوق داده است ندارند. این واقعیات تداوم و گسترش مبارزات کارگری و شکل‌گیری اعتراضات توده‌ای را اجتناب ناپذیر کرده است. دولت روحانی با پیروی از الگوی نئولیبرالی گسترش خصوصی سازی‌ها، جذب سرمایه‌های خارجی، تولید برای صادرات

و رقابت در بازارهای بین‌المللی که بر نیروی کار ارزان طبقه کارگر ایران تکیه دارد، نمی‌تواند سرمایه‌داری ایران را از بحران عبور دهد و موجبات رونق و توسعه اقتصادی را فراهم آورد. با فرض اینکه کلیه موانع سر راه ادغام سرمایه‌داری ایران در بازار جهانی رفع شوند، این بار بحران جهانی سرمایه‌داری از طریق مکانیسم بازار مستقیم تر بر اقتصاد ایران تأثیر می‌گذارد. پاسخ دولت روحانی و بورژوازی ایران برای این بحران تشدید استثمار کارگران، افزایش فقر و تداوم سرکوب است. درماندگی بورژوازی و دولت در حل این بحران‌های اقتصادی و اجتماعی، خواسته‌های عاجلی که کارگران، زنان، معلمان، جوانان و مردم زحمتکش روزانه برای آنها مبارزه می‌کنند و مطالبات آزادیخواهان‌ای که در اعماق جامعه ریشه دوانده است، نشان می‌دهند که راه حل سوسیالیستی برای پایان دادن به این بحران اقتصادی و اوضاع فاجعه بار از پایه مادی نیرومندی برخوردار است. تمام مطالبات اقتصادی، رفاهی و آزادیخواهان‌ای که کارگران، زنان و مردم آزادیخواه ایران روزانه برای آنها مبارزه می‌کنند، تاریخاً بخشی از هویت مبارزاتی و سیاسی کمونیست‌ها را تشکیل داده است. تحقق کامل این مطالبات بدون سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی، در یک انقلاب کارگری و بدون ایجاد مکانیسم‌هایی از نوع شوراهای کارگران که دخالت مستقیم کارگران و مردم زحمتکش در حاکمیت و اداره جامعه را تأمین نمایند و بدون الغای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، الغای کار مزدی و سازماندهی سوسیالیسم؛ عملی نیستند. قانونمندی عینی مبارزه طبقاتی همین چشم انداز را پیش‌روی جامعه قرار داده است. اما علیرغم زمینه‌های مادی نیرومندی که برای آلترناتیو سوسیالیستی طبقه کارگر جهت حل این بحران در راستای منافع طبقاتی اش و کل جامعه وجود دارد، اگر جریان کمونیستی نتواند جنبش طبقه کارگر را در راستای سیاست‌های سوسیالیستی رهبری

کند، بورژوازی می‌تواند پا بر دوش طبقه کارگر گذارده و با تحمیل شرایط فلاکت‌بارتر از وضعیت کنونی سرمایه‌داری را از بحران عبور دهد و یا با همین اوضاع بحرانی به حیات خود ادامه دهد. رشد گرایش سوسیالیستی در گرو آن است که در یک پروسه مبارزه عملی و سیاسی جنبش طبقه کارگر را در راستای سیاست‌های سوسیالیستی به جلو سوق دهد.

اولویت‌های فعالیت حزب کمونیست ایران

کلیه فعالیت‌های سیاسی و تبلیغی، کار ترویجی و ظرفیت‌های سازمان‌گرانه حزب باید در خدمت سازمانیابی توده‌ای و طبقاتی طبقه کارگر و تحزب‌یابی کمونیستی کارگران قرار گیرد. افشای پیگیر سیاست‌ها و تضییقاتی که توسط کارفرمایان و دولت علیه بخش‌های مختلف طبقه کارگر اعمال می‌شود، انعکاس گسترده اخبار اعتراضات و مبارزات کارگری از طریق رسانه‌های حزبی و برانگیختن و گسترش مبارزات کارگری که پیش شرط ایجاد تشکل‌های کارگری است، دخالت فعالین حزبی در اعتراضات جاری، جمع‌بندی درس‌های و تجارب موارد برجسته این مبارزات، تأکید مداوم بر منافع طبقاتی مشترک که تشکل‌یابی کارگران را ضروری می‌سازد، انعکاس اخبار فعالیت تشکل‌های کارگری مستقل از دولت در داخل ایران و نهادهایی که در خارج از کشور امر خود را خدمت به سازمانیابی کارگران قرار داده‌اند، اینها اگرچه بخشی از فعالیت روتین و همیشگی ما هستند، اما در شرایط سیاسی کنونی اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده‌اند و باید در ارتقای کیفی این فعالیت تلاش کرد. تبلیغات ما و کمیته تشکیلات شهرها در راستای پیشبرد این جهت‌گیری‌ها باید اهمیت بیشتری به بسترسازی برای اتحاد عمل و همکاری بین فعالین و تشکل‌های مستقل کارگری بدهند.

تحرز یابی کمونیستی کارگران در شرایط کنونی نه تنها به خاطر جایگاه طبقاتی و سیاسی آن در تکامل مبارزه طبقه کارگر بلکه به دلیل وجود طیف نسبتاً وسیعی از فعالین و پیشروان سوسیالیست در جنبش کارگری ایران که در تشکل‌ها، نهادهای مستقل کارگری و یا بصورت جمع و محافل مختلف در مراکز تولیدی و محیط‌های کار فعالیت دارند و در مبارزات جاری نقش ایفا می‌کنند، اهمیت عملی پیدا کرده است. حزب کمونیست ایران جلب کارگران به حزب را امر تعطیل ناپذیر خود می‌داند. با اینحال تحرز یابی کارگران در ابعاد توده‌ای قبل از هر چیز از کانال گسترش و تحکیم پیوند معنوی و سیاسی با همین طیف از فعالین و رهبران کارگری پیش می‌رود. تحکیم این رابطه عمدتاً از طریق مکانیسم سیاسی انجام می‌گیرد. ارزیابی واقع بینانه از اوضاع سیاسی و مبارزه طبقاتی و پاسخ‌های درست و به موقع به معضلات سر راه مبارزه کارگران و نشان دادن پیوند منطقی این پاسخ‌ها، سیاست‌ها و تاکتیک‌ها با استراتژی انقلاب کارگری در این راستا اهمیت تعیین کننده ای دارد. اگر در کردستان از یک جامعهٔ تحرز یافته سخن می‌گوییم به این دلیل ساده است که سیاست‌ها و ارزیابی‌های کومه‌له از اوضاع، بسیار فراتر از محدوده‌های روابط تشکیلاتی از جانب طیف گسترده فعالین و رهبران کارگری و مبارزین سیاسی راهنما و مبنای قضاوت و عمل قرار می‌گیرند. "پاسخ"‌هایی از نوع "حزب را فعالین کارگری در محل می‌سازند" و یا "تحرز یابی کارگران را در ادامه رشد کمی و کیفی سازمان یا حزب خود دیدن"، هیچکدام پاسخ‌های درخوری به نیاز تحرز یابی کارگران نیستند. دیدگاه اول جنبش کارگری را از تمام تجارب تاکنونی و ظرفیت‌های موجود جنبش کمونیستی ایران در زمینه تبلیغ، ترویج، سازماندهی و رهبری جنبش‌های توده‌ای و ... محروم می‌کند و دیدگاه دوم جایگاه و نقش عینی طیف گسترده فعالین و پیشروان سوسیالیست جنبش کارگری که نقش انکار

ناپذیری در پیشروی جنبش کارگری ایران ایفا کرده اند را نادیده می گیرد. در تقابل با این نوع دیدگاه ها بحث حول تحزب یابی کارگران لازم است حول مبانی اصولی استراتژی سوسیالیستی که انقلاب اجتماعی و گام نهادن در راه سازماندهی اقتصاد سوسیالیستی را امر طبقه کارگر سازمان یافته می بیند متمرکز شود. حزب به پشتوانه پیشینه و اعتباری که در میان کمونیست های ایران از آن برخوردار است و با پایه اجتماعی نیرومندی که در میان طبقه کارگر و زحمتکشان کردستان دارد، در موقعیت مناسبی برای پیشبرد این جهت گیری و تسریع تحزب یابی کارگران قرار دارد. کمیته تشکیلات شهرها باید همین جهت گیری را مبنای فعالیت ترویجی و سازمانگرانه خود قرار دهد.

خصلت سوسیالیستی فعالیت حزب در زمینه تبلیغ و ترویج و کلاً کار آگاهگرانه چه از طریق شبکه های تلویزیونی، رادیوها و نشریات باید تقویت و ارتقاء یابد. این امر مستلزم تنظیم تعادل بین ترویج خط مشی و تبیین سیاسی حزب از اوضاع و شرایط مبارزه طبقاتی و تبلیغ و ترویج اصول عام سوسیالیستی است. آگاهگری ما قبل از هر چیز متوجه آماده کردن طبقه کارگر برای انجام رسالتی تاریخی است که برعهده دارد. از اینرو کار آگاهگرانه بایستی ماهیت نظام سرمایه داری و ضرورت و درعین حال امکان گذرکردن از این نظام و زمینه های عینی برپایی یک جامعه سوسیالیستی را به روشنی و به طور مستمر و در متن مبارزات جاری کارگران نشان دهد. بایستی به طور مداوم به نقد آراء و افکار و سیاستهایی بپردازد که طبقه کارگر را از شناخت ریشه ای این جامعه و از شناخت نقش تعیین کننده این طبقه برای دگرگونی مناسبات تولیدی موجود باز می دارد. کار آگاهگرانه ما نگاهی طبقاتی به کل مسائل جامعه دارد. یعنی از زاویه مصالح و منافع امروز و فردای طبقه کارگر خطاب به کل جامعه سخن میگوید و راه حل

های سوسیالیستی را در مقابل کل مشکلات و معضلات جامعه قرار میدهد. از این لحاظ کار آگاهگرانه ما باید جامع باشد و در هیچ زمین‌های خلائی باقی نگذارد. نشریات سیاسی حزب، شبکه های تلویزیونی، رادیوها و دیگر رسانه های حزب باید در راستای این جهت گیری‌ها و در راستای پاسخگویی به نیازهای این دوره فعالیت‌های خود را ارتقاء دهند. لازم است در مقابل رویدادهای جاری سریع و به‌موقع عکس العمل نشان داد با اتخاذ موضع سوسیالیستی به طبقه کارگر برای دست زدن به عمل مبارزاتی، یاری رساند.

ایران یک جامعه پراز جنب و جوش و مبارزه است، علاوه بر اشکال متنوع مبارزه روزانه کارگران، مبارزه اقشار مختلف تحت ستم جامعه برای به عقب راندن نظام سرکوب حاکم و تحقق خواسته هایشان بخشی از واقعیت انکار ناپذیر این جامعه است. مبارزه زنان علیه قوانین زن ستیزانه و پوسیده ارتجاع اسلامی، مبارزه علیه ستمگری ملی، مبارزه اقلیت‌های مذهبی علیه تحقیر و بی حقوقی های تحمیل شده، مبارزه در دفاع از حقوق کودکان، مبارزه علیه سانسور، مبارزه علیه تخریب محیط زیست، مبارزه خودجوش و خودانگیخته مردم حاشیه شهرها و ... فقط عرصه هایی از این مبارزه سیاسی گسترده هستند. منافع مبارزه طبقه کارگر علیه سرمایه‌داری و دولت بورژوازی و منافع آن برای قرار گرفتن در رهبری جامعه ایجاب می کند که حزب کمونیست ایران از همه مبارزات حق طلبانه و پیشرو بدون قید و شرط دفاع کند و فعالین حزب دخالت فعالانه در این مبارزات و ارتقای آن را امر خود بدانند.

حزب باید در ادامه سیاست تا کنونی کماکان برای به هم نزدیک کردن کلیه نیروهای موجود در جنبش چپ و کمونیستی ایران حول یک منشور سیاسی که معنای عملی سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و چشم انداز به قدرت رسیدن کارگران را به روشنی ترسیم می کند، تلاش نماید. این منشور لازم است مطالبات محوری جنبش کارگری، مبارزات معلمان، جنبش زنان، حقوق

کودکان و رئوس مطالبات مربوط به آزادی های سیاسی و تأمین رفاه اجتماعی و رفع ستمگری ملی را در بر بگیرد و بر اهداف سوسیالیستی نیروها تأکید نماید. همکاری مشترک حول چنین منشوری و عکس العمل سریع و به موقع در قبال رویدادهای سیاسی در همانحال به رسمیت شناختن اختلاف در استراتژی سیاسی بین احزاب، سازمان ها و نیروهای موجود و تضمین استقلال تشکیلاتی و سیاسی آنها، به جنبش چپ و کمونیستی ایران در مقابل رژیم جمهوری اسلامی و نیروهای رنگارنگ اپوزیسیون بورژوازی ایران سیمای یک قطب سیاسی واحد را می بخشد. نیروهای موجود در جنبش چپ و کمونیستی ایران لازم است با بذل توجه به تحولات کنونی و اوضاع سیاسی در ایران و منطقه، از سکتاریسم سازمانی و پرداختن به مسائل حاشیه ای هر چه بیشتر فاصله بگیرند و خود را در قبال پاسخگویی به نیازهای این دوره مسئول بدانند. همکاری گسترده نیروهای جنبش چپ و کمونیستی ایران حول یک منشور سیاسی برای سرنگونی جمهوری اسلامی و به شکست کشاندن پروژه های اپوزیسیون بورژوایی مستلزم توافق بر سر حداقل های ممکن است. همکاری نیروهای جنبش کمونیستی ایران حول یک منشور سیاسی زمینه مناسب تری را برای همکاری و اتحاد عمل گسترده فعالین گرایشات مختلف چپ در درون جامعه فراهم می آورد.

تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست ایران با توجه به وسعت تشکیلاتی ای که از آن بهره مند است در میان نیروهای جنبش کمونیستی و چپ ایران و با توجه به موقعیت ویژه ای که برای ایجاد هماهنگی و جلب همکاری این نیروها از آن برخوردار است و همچنین نظر به موقعیت آن در تشکیلات حزب، باید فعالیت های خود را در راستای پاسخگویی به نیازهای این دوره ارتقاء دهد. شرکت فعالانه در مبارزه علیه برنامه های ریاضت اقتصادی و سیاست های پناهنده ستیزانه دولت های حاکم در کشورهای میزبان، حضور

در مبارزه علیه جریان های راسیستی، سازماندهی کمپین های سیاسی و تبلیغی برای جلب حمایت و در دفاع از جنبش کارگری و دیگر جنبش های پیشرو اجتماعی در ایران، کمک به امر نهادینه کردن همکاری نیروهای چپ و کمونیست در خارج کشور، کمک به ایجاد صندوق های همبستگی مالی با جنبش کارگری ایران در همکاری با دیگر نهادها و دوستداران جنبش کارگری، اینها فقط میدان هایی از مبارزه هستند که ارتقاء فعالیت های تشکیلات خارج در این عرصه ها می تواند ضمن تقویت روح انترناسیونالیستی، هزینه های سرکوب را برای جمهوری اسلامی بالا ببرد و فعالین جنبش های اجتماعی در داخل را در فضای سیاسی و روانی مناسب تری برای پیشبرد فعالیت شان قرار دهد.

مرداد ۱۳۹۵

ژوئیه ۲۰۱۶

قطعنامه کنگره دوازدهم حزب کمونیست ایران در مورد بحران محیط زیست

مرداد ۱۳۹۵

طی چند دهه اخیر اثرات ویرانگر مناسبات تولید سرمایه‌داری، بر طبیعت و محیط زیست ابعاد بی سابقه‌ای به خود گرفته است. تقریباً هیچ زیستگاه یا محیط طبیعی در سطح زمین وجود ندارد که تحت تأثیر سوداندوزی نظام حاکم دستخوش تغییر و تحول نگردیده باشد. کره زمین به طرز فاجعه‌باری در معرض خطر نابودی قرار دارد. تحت این شرایط مسئله تخریب محیط زیست و آلودگی هوا و زیان‌های ناشی از آن و نیز چگونگی مقابله با آن به صورت یکی از دغدغه‌ها و گرفتاری‌های انسان معاصر درآمده است.

گرم‌تر شدن دمای کره زمین در اثر افزایش گازهای گلخانه‌ای، نابودی سالانه میلیون‌ها هکتار از جنگل‌های طبیعی، افزایش حوادث فاجعه‌بار اتمی از جنگ جهانی دوم به بعد، پخش و نشر روز افزون مواد سمی در طبیعت، افزایش عوارض ویرانگر جنگ‌ها بر محیط زیست و طبیعت که طی آن علاوه بر بکارگیری انبوه سلاح‌ها و بمب‌های به اصطلاح متعارف از سلاح‌های دارای اورانیوم رقیق شده و فسفر سفید و گاز شیمیایی نیز استفاده می‌شود؛ همه اینها فقط گوشه‌ای از عوارض حاکمیت نظام تولید سرمایه‌داری بر طبیعت و محیط زیست و حیات انسان‌ها در این کره خاکی است. تحت

تأثیر این اوضاع بشریت شاهد خشکسالی های ممتد، قحطی ها، آوارگی توده ای و مرگ و میر میلیون ها انسان در اثر گرسنگی است. یک میلیارد انسان در شهرهای آلونکی و در محیط و آب و هوایی آلوده و مرگبار زندگی می کنند. ساکنان حدود ۵۰ شهر رو به رشد جهان در مناطق زلزله خیز زندگی می کنند و در معرض خطر فجایعی که در راهند قرار گرفته اند. قربانی این فجایع زیست محیطی در سراسر جهان در درجه اول کارگران و مردم زحمتکش و محروم جامعه هستند.

امروزه با گسترش سرمایه داری به سرتاسر جهان و تشدید رقابت شرکت ها و کمپانی های چند ملیتی نابودی محیط زیست نیز به یک بحران جهانی تبدیل شده است. اکنون مسائل و تنگناهای زیست محیطی دیگر یک موضوع محلی و یا ملی به شمار نمی آیند. با توجه به وابستگی محیط زیست به مناسبات اقتصادی و اجتماعی حاکم بر جهان و رابطه آن با سیاست و فرهنگ حاکم و تأثیرات آن بر حیات انسان ها، این پدیده امری جهانی به حساب می آید. همین واقعیت ها هستند که زمینه مادی گسترش جنبش جهانی علیه تخریب محیط زیست را فراهم آورده اند.

خطرات و فجایعی که طبیعت و محیط زیست انسان ها را تهدید می کنند، محصول ناگزیر نظام تولید سرمایه داری می باشند. در برابر این اوضاع نه دولت های سرمایه داری حاکم و نه احزاب رنگارنگ بورژوایی که در موقعیت اپوزیسیون قرار دارند، هیچ راه حلی برای پایان دادن به بحران محیط زیست ندارند. این دولت ها و احزاب بورژوایی مسئله آلودگی فاجعه بار محیط زیست را نیز مانند دیگر معضلات اجتماعی به وسیله ای برای کسب برتری در رقابت های بین المللی و یا مانور سیاسی و چانه زنی بر سر قدرت در عرصه داخلی تبدیل می کنند. اینان بنا به ماهیت طبقاتی ای که دارند، به جای

ریشه یابی بحران، سوء مدیریت، برنامه ریزی ها و سیاست‌های نادرست دولت‌ها و احزاب رقیب را عامل این اوضاع فاجعه بار معرفی می‌کنند.

تحت حاکمیت نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی مسئله آلودگی هوا و تخریب محیط زیست در ایران نیز به مرحله بحرانی رسیده است. بر اساس گزارش "انستیتو جهانی منابع طبیعی"، ایران با تولید سالانه ۷۱۵ میلیون تن دی اکسیدکربن رده دهم در تولید گازهای گلخانه‌ای در جهان را کسب کرده است. بنا به گزارش "سازمان بهداشت جهانی" شهر اهواز تاکنون دو بار به عنوان آلوده ترین شهر جهان شناخته شده است. اما فاجعه زیست محیطی در ایران به اینها محدود نمی‌شود. خشک کردن تالاب هویزه بزرگترین تالاب استان خوزستان به منظور استخراج کم هزینه نفت سهم بسزایی در ایجاد آلاینده‌های زیست محیطی داشته است به طوریکه مردم دیگر مناطق ایران با صدها کیلومتر فاصله از عوارض این آلودگی در امان نمانده‌اند. از سوی دیگر صنایع و نیروگاه‌های تولید برق در نتیجه مصرف بی رویه سوخت‌های فسیلی و همچنین مراکز تولید فولاد سهم زیادی در تشدید آلودگی هوا داشته‌اند. تهران در طی ده سال گذشته سالانه فقط ۲۰۰ روز از هوای نسبتاً پاک برخوردار بوده است و بقیه روزها را در هوای ناسالم یا شرایط هشدار سپری کرده است، به طوریکه سالانه بیش از ۴ هزار نفر بر اثر آلودگی هوا جان خود را از دست داده‌اند. در آذربایجان غربی خشک شدن دریاچه ارومیه، به کشاورزی در حاشیه شرقی و شمال غربی این دریاچه شدیداً آسیب وارد آورده و ریزگردها و طوفان‌های نمک به جابجایی و مهاجرت جمعیت کثیری از ساکنان روستاهای این منطقه انجامیده است. احداث بی رویه سدها به منظور تأمین انرژی و آب برای کشت‌های صنعتی از عوامل مهم خشک شدن قنات‌ها و گسترش مناطق بیابانی و شوره زارها می‌باشد. این فاکت‌ها فقط تصویری عمومی از ابعاد فاجعه بار بحران محیط

زیست در ایران را نشان می‌دهد. به این تصویر باید محیط‌های آلوده و ناامن کار و تولید که در آنها کارگران با مواد شیمیایی و گازهای سمی سروکار دارند و روزانه از اردوی کار قربانی می‌گیرند را اضافه کرد. این اوضاع بحرانی و به مخاطره افتادن محیط زیست و زندگی و رفاه نسل کنونی و نسل‌های آینده، محصول ناگزیر مناسبات حاکم و استفاده سوداندوزانه سرمایه‌داری ایران و بهره‌برداری کوتاه‌بینانه‌ی آن از زمین و منابع نهفته در طبیعت و تلاش مداوم برای پایین آوردن هزینه‌های تولید برای کسب فوری سودهای بیشتر می‌باشد. این اوضاع فاجعه‌بار در سالهای اخیر زمینه‌ساز شکل‌گیری اعتراضات و مبارزات توده‌ای در مناطق مختلف ایران علیه تخریب محیط زیست و سیاست‌ها و عملکرد ویرانگر رژیم جمهوری اسلامی در این زمینه بوده است.

نظر به رؤس ارزیابی فوق از بحران محیط زیست، حزب کمونیست ایران اعلام می‌دارد:

- خاتمه دادن به بحران و فجایع زیست محیطی که هستی، امنیت و رفاه انسان‌ها را تهدید می‌کند در گرو پیشروی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر برای به زیر کشیدن نظام مبتنی بر مالکیت خصوصی و پایان دادن به استثمار انسان از انسان و برپایی جامعه سوسیالیستی، جامعه تولیدکنندگان آزاد و همبسته می‌باشد. جامعه‌ای که پاسخگویی به نیاز و تأمین رفاه انسان‌ها و بهره‌برداری عقلانی از طبیعت را معیار اصلی پیشرفت و توسعه خود می‌داند.
- تا زمانی که نظام سرمایه‌داری حاکم است شرکت فعالانه در جنبش‌ها و حرکت‌های اعتراضی در دفاع از محیط زیست و تلاش برای ارتقای این

مبارزات به یک مبارزه ضد سرمایه‌داری را امر همه کمونیست‌ها می‌داند. تنها با حضور فعال در این مبارزات است که می‌توان مانع به بیراهه رفتن این مبارزات شد و از تبدیل شدن این اعتراضات به نیروی ذخیره جناحی از بورژوازی علیه جناح دیگر جلوگیری کرد.

• تبلیغ و روشنگری در مورد ریشه یابی بحران محیط زیست، تأثیرات آن بر زندگی انسان‌ها و راه مؤثر مقابله با آن را بخشی از وظایف خود می‌داند.

• اگرچه از نظر ما فعالیت آگاهگرانه به منظور رواج فرهنگ پیشرو و رفتار مسئولانه در قبال محیط زیست امر تعطیل ناپذیر کمونیست‌ها محسوب می‌شود، اما در عین حال بایستی تأکید کرد در نظامی که همه چیز بر پاشنه گردش سرمایه و کسب سود می‌چرخد و هر روزه هستی انسان‌ها و محیط زیست قربانی سوداندوزی سرمایه می‌شود، پیشروی در مبارزه علیه تخریب محیط زیست و ایجاد بهبودی در این زمینه جز با در افتادن با مناسباتی که به حکم ماهیت ذاتی‌اش هر روزه گوشه‌ای از طبیعت را به ویرانی می‌کشد؛ امکان پذیر نیست.

• با توجه به جایگاهی که طبقه کارگر در تولید اجتماعی و در مبارزه برای برچیدن مناسبات تولید سرمایه‌داری دارد و نظر به اینکه سوسیالیسم پیش شرط لازم برای حل بحران و تهدیدات زیست محیطی است، اتحاد با جنبش کارگری وجه جدایی ناپذیری از استراتژی هر جنبش پیشرو علیه تخریب محیط زیست را تشکیل می‌دهد.

مرداد ۱۳۹۵- ژوئیه ۲۰۱۶

بحران سرمایه‌داری جهانی و کنش‌ها و واکنش‌های آن در جهان و منطقه

عباس منصوران

تلاش این پژوهش، بیان تئوریک روند بحران عظیم سرمایه‌ی جهانی، خیزش‌ها و نظامی شدن جهان و تاثیر آن به ویژه در خاور میانه، شمال آفریقا و برخی کشورهای آسیایی است. و سرانجام، کانون درگیری‌ها و شرایط جنیش کارگری در ایران می‌باشد.

«ایالات متحده باید رهبری لازم برای برقراری نگهبانی از چنان نظم نوین جهانی داشته باشد که بتواند به رقبای بالاقوه بفهماند هوس دنبال کردن نقشی بزرگتر یا موضعی تهاجمی تر برای دفاع از منافع مشروع خود را در سر نپرواند... ما باید وسایل و ابزار لازم برای مقابله و دفاع رقبای بالقوه را حتا اگر بخواهند هوس بوجود آوردن نقشی بزرگتر- چه منطقه‌ای و چه جهانی در سر بیروانند داشته باشیم... برای رسیدن به اهداف فوق تجدید حیات قدرت نظامی فوری ضروری ست- چرا که به وجود چنین قدرتی به طور ضمنی به این رقبای بالقوه خواهد فهماند که حتا امید آنرا نخواهند داشت که به آسانی و زود بتوانند در سطح جهانی به جایگاهی برتر دست یابند»^۱

^۱ - نیویورک تایمز، هشتم مارس ۱۹۹۲ - ص نخست، پل ولفوویتز معمار جنگ عراق، طراح استراتژیک پنتاگون در زمان جورج بوش اول و معاون وزارت جنگ وقت آمریکا و رئیس بعدی بانک جهانی، به نقل از عباس منصوران، کتاب ترکیب بمب و ایدئولوژی، نشر آلفابت ماکزیم، سوید ۲۰۰۷.

مارس ۱۹۹۲، پل ولفوویتز معمار جنگ عراق، طراح استراتژیک پنتاگون در زمان جورج بوش اول و معاون وزارت جنگ وقت آمریکا و رئیس بعدی بانک جهانی باین بیان، برنامه سیاسی و نظامی ایالات متحده فرموله کرد. بنا براین تئوری، جغرافیای سیاسی و اقتصادی جهان در پی فروپاشی سوسیالیسم دولتی اتحاد شوروی و بلوک موجود باید به گونه‌ای دیگر چیده و برچیده می‌شد. این یک برآیند بود و اینک ۲۳ سال بعد، بر بستر این روند است که جهان به سیل کشانیده شده است. «پل ولفوویتز»، هنوز کارگزار است، وی باردیگر در سال ۲۰۱۶ پس از سالها درپشتیبانی از خانم هیلاری کلینتون نامزد ریاست جمهوری و شاید که رئیس جمهوری آینده آمریکا، پدیدار شده است

شبکه‌ی جهانی مناسبات سرمایه‌داری باردیگر به بحرانی فراگیر دچار شده است. سخن از بحرانی‌ست شدیدتر از بحران ۳۳ سال‌های -۱۹۲۹. از آن پس تا کنون، مرگ و میرها، فساد، جنگ‌ها و کودتاها و تداوم تروریسم دولتی، اسلام سیاسی و در سراسر جهان، تنها گوشه‌ای از جنایتهای جاری سرمایه‌داران بر علیه بشریت و زیست و بوم جهان‌اند.

مارکس و افسانه بورژوازی ملی

مارکس به درستی می‌گوید: «بورژوازی از راه بهره‌کشی از بازار جهانی به تولید و مصرف همه‌ی کشورها، جنبه‌ی جهان وطنی داد و علی‌رغم آه و اسف فراوان مرتجعین، صنایع را از قالب ملی بیرون کشید. رشته‌های صنایع سالخورده ملی از میان رفته و هر روز نیز در حال از میان رفتن است...»^۲

^۲ مارکس، انگلس، مانیفست حزب کمونیست، ص ۳۹، بر پایه چاپ مسکو، ۱۹۵۱، ویراستاری و چاپ آلفابت ماکزیم، استکهلم، سال ۱۹۹۹.

مالکیت سرمایه‌داری تنها در شکل سرمایه‌داری صنعتی نمی‌ماند. انقلاب صنعتی است که مناسبات سرمایه‌داری را تکمیل و به رهیافتهایی برای ماندگاری کشانید. اما جهان را نه به گونه‌ای موزون و همسان، بل که ناموزون، به شمال و جنوب و اکنون به‌سان کلان شهر مرکز- پیرامونی کشانید. انفجار درون این مناسبات از تضاد اصلی و هسته‌ای و مرکزی بین اجتماعی شدن نیروهای مولده از یک‌سوی و در سوی دیگر در انحصاری شدن مالکیت و تراکم سرمایه و تصاحب ابزار تولید در دست عده‌ای کم‌شمار، ریشه می‌گیرد.

روزالوکزامبورگ، گل سرخ کمونیسم، در سال ۱۹۱۳ با آغازگاه مارکس، برای انباشت، در کتاب انباشت، به ویژه میلیتاریسم و سرزمین‌های پیشا سرمایه‌داری را به سان سرچشمه‌های دیگری از انباشت می‌شناسد. بی‌آنکه وارد نقد و کشف این دیدگاه شویم، می‌توان دید که، میلیتاریسم به‌سان نیرو و سوخت و سازی در مناسبات سرمایه‌داری به میدان می‌آید تا:

- ۱- به‌سان ابزاری برای پاسداری منافع سرمایه‌داران داخلی درحال رقابت با سرمایه‌داران دیگر کشورها به کار رود.

- ۲- به‌سان شکلی از سرمایه‌گذاری حیاتی و سود آور برای سرمایه‌بانکی و صنعتی کارکرد یابد.

- ۳- به‌سان ابزاری در دست بورژوازی حاکم برای سرکوب جنبش‌های داخلی، جاری شود.

با گذشت یکسال از جنگ جهان‌سوز نخست و سپس در جنگ جهانگیر دوم و نیز هم‌اکنون درستی این تحلیل درخشان، درست آمده است. سرچشمه‌ی هنگفت و سرشاری برای انباشت سرمایه‌داری کشورهای کانون، به‌شمار می‌آورد. سرمایه با بلع هرآنچه در برابر دارد، پیوسته انبوه‌تر می‌شود. مناسبات، سرانجام در هر برهه به بحران ویرانگری فرو رفته و با در هم

غلتیدن دوباره بحرانی فراگیرتر و ژرفتری می‌آفریند تا در بهمن عظیم خودآفریده، برای همیشه فروکوبیده شود.

«از چه راهی بورژوازی بحران را دفع می‌کند؟»

از سویی به‌وسیله محو اجباری توده‌های تمام و کمالی از نیروهای مولده و از سوی دیگر به‌وسیله تسخیر بازارهای تازه و بهره‌کشی بیشتری از بازارهای کهنه. و بالاخره از چه راه؟ از این راه که بحرانهای گسترده‌تر و ویران‌گرتری را آماده می‌کند و از ابزار جلوگیری از آنها نیز می‌کاهد. سلاحی که بورژوازی با آن فئودالیسم را واژگون ساخت، اکنون بر ضد خود بورژوازی متوجه است.^۳

ریشه بحران

به بیان نقد اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری، با انباشته شدن بازار از کالاهائی که به سبب ناتوانی متقاضیان، خریدارانی نمی‌یابند، بحران آغاز می‌شود. در پی این مرحله از بحران، کساد و رکود اقتصادی به عنوان دومین فاز بحران، چیره می‌شود. سرمایه‌داران برای غلبه بر این بیماری، به چاره‌جویی می‌پردازند. این روند به نابودی نیروهای مولده و پیش و بیش از همه طبقه کارگر، به‌نابودی سرچشمه‌های تولید، تعطیلی کارخانه‌ها و ووی می‌انجامد. بهای سهام شرکت‌ها در بازار کاهش می‌یابد، بانک‌ها و بسیاری از مراکز مالی ورشکسته می‌شوند. دولت‌ها، به جنگ، کودتا، اشغال سرزمین‌ها و دست‌به‌دست کردن آنها ووی می‌آورند. ورشکستگی و خانه‌خرابی لایه‌های میانی

^۳ مارکس، انگلس مانیفست همان منبع.

و پایینی خرده‌بورژوازی و بخش‌های آسیب‌پذیرتر شتاب می‌گیرد. سرقت و دستبرد به سفره‌های خالی مردم، بریدن از خدمات اجتماعی در وظیفه دولت و بازپس‌گیری امتیازها و دست‌آوردهای سال‌ها مبارزه طبقه کارگر، حمله به دستاوردهای اجتماعی، برقراری قوانین اضطراری ویژه، خفقان، استبداد، عربان سرمایه، دست‌یازیدن به جنایت‌های دولتی، ووو در این ستیز گرگ‌ها، سرانجام، نظام برای دوره‌ای به رونقی دوباره دست می‌یابد تا برهه‌ای دیگر و بازتولید همین چرخه‌ی شوم و فلاکت‌زا را از سر گیرد.

برای نخستین بار، در سال ۱۸۴۸ است که مارکس و انگلس در «مانیفست» از «بحران‌ها» و نیز از «بیماری همگانی اجتماعی» و «بحران تجارتي» نام می‌برند: «**هنگام بحران‌ها، یک بیماری همگانی اجتماعی پدیدار می‌شود که تصور آن برای مردم اعصار گذشته نامعقول به نظر می‌رسید و آن بیماری همگانی اضافه تولید است.**» مارکس در جلد اول سرمایه، در «بخش تاثیر بحران‌ها بر بخشی از طبقه کارگر که بهتر مزد می‌گیرد». نمونه‌هایی از بحران تیپیک سرمایه‌داری را نمونه می‌آورد و به بحرانی اشاره می‌کند که «سرشت مالی» دارد. برای نخستین بار در تاریخ، در نقد اقتصاد سرمایه است که مارکس، چگونگی این بحران یعنی خروج سرمایه از روند روزمره‌ی تولید صنعتی است را باز می‌گشاید.

آیا اینک با بحرانی بی‌مانند سرمایه، با فرمانروایی سرمایه مالی، یا همان سرشت مالی مورد‌اشاهر مارکس، در سال ۲۰۱۵ روبرو نیستیم!

جهان بر لبه پرتگاه

در پی بحران و رکود، نه تنها تقاضا برای این تولید، بلکه رکود به دیگر شاخه‌های صنعتی نیز گسترش می‌یابد. کارگران، گروه‌گروه از جایگاه

تولیدی سرمایه و چرخه تولید به بیرون پرتاب و با بی‌نواپی به نوانخانه‌ها گسیل می‌شوند. کارگران، به خیابان‌ها سرازیر می‌شوند.

«در مواقع بحران تجارتي، هربار نه تنها بخش هنگفتي از کالاهای ساخته شده، بلکه حتی نیروهای مولده‌ای که به وجود آمده‌اند نیز نابود می‌گردند. هنگام بحران‌ها، یک بیمار همه‌گانی اجتماعی پدیدار می‌شود که تصور آن برای مردم اعصار گذشته نامعقول به نظر می‌رسد، و این بیماری همه‌گای اضافه تولید است. جامعه ناگهان به قهقرا بازمی‌گردد و به طور ناگهانی به حال بربریت دچار می‌شود، گویی قحط و غلا و جنگ عمومی خانمان‌سوزی جامعه را از همی وسایل زندگی محروم ساخته است؛ چنان می‌نماید که صنایع و بازرگانی نابود شده‌اند.»^۴

بحران کاهش میانگین نرخ سود و بحران عرضه در این بیان مارکس، چهره‌ی بحران‌های سده ۱۸ میلادی در کشورهای صنعتی را به نمایش می‌گذارد. در برابر، سرمایه‌های نیرومندتر در انحصار شماری از غول‌های مالی، میلیاردها انسان را به فلاکت می‌نشانند و بنا به قانون جنگل، به دریدن خودی‌ها نیز چشم نمی‌پوشند. جهان به تمامی بر لبه پرتگاه قرار گرفته است. سرمایه‌در پی این کاهش میانگین نرخ سود در کشورهای متروپل، در این برهه به ره‌یافت‌هایی از جمله انتقال سرمایه، تکنولوژی و تولید و ساختار، روی می‌آورد. از همین روی، مناسبات سرمایه‌داری، همواره از آغاز پیدایش خود، گرایش شتابنده به گلوبالیزاسیون دارد. این گرایش، در برهه کنونی با سدهای سرسختی روبرو شده است، آنها را در هم شکسته، دور زده، در برابر

^۴ مارکس، انگلس، مانیفست حزب کمونیست، ص ۳۹، بر پایه چاپ مسکو، ۱۹۵۱، ویراستاری و چاپ آلفابت ماکزیم، استکهلم، سال ۱۹۹۹.

آن درنگ کرده، و سرانجام در گستره‌ی جهانی، به اشغال همه‌ی سرزمین‌ها و اسارت‌همه‌ی جهانیان دست یافته و به بازگشایی بازارهای جدید و اشغال‌های دوباره دست زده است. کشتار افزون بر ۵۵ میلیون انسان، (افزون بر ۲۱ میلیون تنها در شوروی) تنها در جنگ جهانی دوم (۵ سال)، تنها گوشه‌ای از جنایت‌های افزون بر ۵ سده‌ی سلطه‌ی این مناسبات است. مناسبات سرمایه‌داری با این همه در حفظ این اشغال جهانی سلطه، به بحران عظیم تر از همیشه گرفتار آمده است. این بحران از مرکز و متروپل به اقمار پیرامونی سرمایه پرتاب شده است. آنچه اکنون در سراسر جهان خونبار می‌گذرد، نمونه‌های ایران، افغانستان، عراق، لیبی، سوریه، اکراین، نیجریه، سومالی، مصر، فلسطین، لبنان، آمریکای لاتین ووو تداوم همان سیاست‌ها و منافع سرمایه با مهندسی کارگزاران مناسبات است. در برابر نقشه راه «پل ولفوویتز» در سال ۱۹۹۲، غول چین و روسیه نفوذتزاری بیدار شده است. غول «ارواسیا».

مارکس در مبانی نقد اقتصاد سیاسی ریشه بحران‌ها و گرایش جهانی‌سوزی سرمایه‌داری را اینگونه می‌شناسد: «سرمایه گرچه حد و مرزی را به صورت مانعی تلقی می‌کند که باید به راستی بر آن غلبه کند، لکن این بدان معنا نیست که عملاً هم بر آن غلبه می‌کند: از آنجا که این حد و مرزها با بی‌قید و بندهای سرشتی سرمایه‌داری تضاد است، تولید سرمایه‌داری دستخوش تضادهایی می‌شود که دائماً رفع، ولی دائماً تجدید می‌شوند. از این هم بالاتر، جهانشمولی‌یی که سرمایه‌دائماً نگران رسیدن به آن است به مواعی که در سرشت سرمایه نهفته‌اند بر می‌خورد که در مرحله‌ای معین از تکامل تاریخی خویش [تناقض ذاتی خود را آشکار می‌کند] و نشان می‌دهد که خود

سرمایه مهمترین مانع موجود در راه تحقق این گرایش است و همین مانع ذاتی، وی را به سمت نابودی خویش خواهد راند.^۵

سرمایه هیچگاه مرزی نمی‌شناسد. از سوئی برای گسترش و مالکیت بر جهان، با حد مرز ناشناسی، قدرت خود را «بدون هم‌آورد» می‌داند، از سوی دیگر با توجه به تضادهای درونی خود، این آرزو و رؤیای امپراتوری، به کابوس سرمایه می‌انجامد و یا همیشه واقعیت پذیر نیست.

با تراکم تضاد اصلی کار با سرمایه از سوئی، تضاد اصلی مناسبات هم‌چنان پابرجا مانده است. مناسبات سرمایه‌داری با رقابت شدید سرمایه‌در برابر سرمایه، این شیوه‌ی تولیدی را به‌بحرانی ویرانگر دست به‌گریبان کرده است. جدا از تضاد اصلی دیالکتیک کار و سرمایه، تضادهای زیرین در مناسبات غیرانسانی سرمایه‌درای افزون بر سبب‌ها شده و بحران‌ها را درمان‌ناپذیر و مزمّن ساخته‌اند:

تضاد میان پول و سرمایه، میان ارزش مصرف و ارزش (ارزش مبادله)، میان شکل‌های گوناگون سرمایه، میان عرضه و تقاضا، میان قیمت و ارزش، میان ارزش مصرف و ارزش (مبادله)، رقابت میان سرمایه‌داران، دولت‌ها، حکومت‌ها، مرزها و میان کارمولد و غیرمولد، رقابت بین کارگر و ماشین، تضاد میان مزد رسمی و مزد اسمی، تضاد میان تولید و مصرف، تناقض میان وظایف چندگانه‌ی پول، تناقض میان ترکیب ارگانیک سرمایه و گرایش کاهنده‌ی میانگین نرخ سود، میان کار لازم و کار اضافی، میان ارزش اضافی و هزینه تولید، میان تشکیل ارزش اضافی یعنی تبدیل پول به سرمایه، میان خرید و فروش، اختلاف بین مرزها در مناطق تولیدی، بین کانون‌های سرمایه و پیرامون، موانع در برابر رشته‌های تولیدی مختلف، بین فن‌آوری‌ها، بین بازارهای کار و مبادله و فروش،

^۵ مارکس، گروند ریس، مجلد نخست، ص ۳۹۶، ترجمه باقر پرهام، احمد تدین،

میان بهره، و سرمایه، میان بهره و سود، اختلاف میان سرمایه مالی، صنعتی، سوداگر، تجاری و ووو. و سرمایه‌داری هرگز قادر به حل این تضادها و اختلافها و تناقض‌های روزافزون و متراکم شونده نیست.

بحران کنونی

با خارج سازی سرمایه صنعتی از فرمول پول^۱-کالا^۱-کالا^۲-پول^۲، به روند بحران زای پول^۱-پول^۲ و «رانده شدن» سرمایه و «بیرون آمدن» آن از «قلمروهای عادی خود... به مراکز بزرگ بازار پول، این بار بحران به آشکارا سرشتی مالی» می‌یابد. شرط اساسی و الزامی برای بود و یا نبود حاکمیت مناسبات بورژوازی، بازتولید سرمایه، افزایش و انباشت آن است. از سوی دیگر، شرط وجود سرمایه، کار مزدوری است. در این روند، سرمایه از فرایندی سه شکلی می‌گذرد: پولی، تولیدی و کالایی. پول در مناسبات سرمایه‌داری، نماینده جهان‌شمول ثروت، از گردش پدید می‌آید و از این روی پول آفریده شده در فرایند گردش، ظاهر می‌شود. با خارج شدن پول از این روند، این کالای ویژه (پول) نازا و سترون شده و سرانجام سیستم را در بحران فرو می‌برد. به بیان مارکس در کاپیتال کتاب نخست (ترجمه فارسی، بخش دوم، تبدیل پول به سرمایه ص ۲۲۶) تغییر ارزش پولی که باید به سرمایه تبدیل شود نمی‌تواند از خود این پولی زاییده شود، زیرا که پول به‌سان وسیله خرید و مانند وسیله‌ی پرداخت، فقط نقش تحقق بخشیدن به بهای کالایی است که با آن داد و ستد می‌شود. این بحران ذاتی، ریشه در سرشت سرمایه‌داری دارد.

بحران ذاتی سرمایه، در نیمه‌ی دوم سال ۱۹۹۰ نمایان شد، شدت گرفت و جنگ در افغانستان و عراق و بالکان و میلیتاریسم حاکم بر جهان را در پی داشت. اینک جنگ گسترش یافته و جنگ ارزها نیز در سراسر جهان شعله‌ور

است. نشست‌ها و جنجال کشورهای جی-۲۰ (-G۲۰) و جی-۸ (-G۸) کشورهای صنعتی و سرمایه‌داری و «در حال توسعه» در نیمه دوم سال ۲۰۱۰ بی‌نتیجه و در بن بست پایان می‌گیرند. این جنگ، همانند دیگر جنگ‌ها، ویران‌گر است؛ میلیون‌ها انسان کارگر و تولید کننده و پرتاب شده در لایه‌های پایینی و گوشه‌های تنگدستی و فلاکت، جامعه جهانی را به خاکستر نشانیده و نابود می‌کند. دستیار ریاست بانک مرکزی انگلستان اقرار کرد که این «ژرف‌ترین بحران اقتصادی در تاریخ انسان» است. استوان مزاروش در گفتگویی با ماهنامه «سوسیالیست رویو» پیرامون «بحران ساختاری سرمایه‌داری و راه حل برون رفت از آن» افزود:

«من تنها این را اضافه می‌کنم که این بزرگترین بحران اقتصادی در تاریخ انسان نیست بلکه، بزرگترین بحران از هر لحاظ است. بحران اقتصادی را نمی‌توان از بقیه‌ی سیستم جدا کرد به نظر من بحران کنونی مانند بحران‌های گذشته نیست؛ بحران کنونی بسیار ژرف است ...»^۶

در فراگرد پیچیده انباشت سرمایه، پس از تراکم و تمرکز و انحصار:

۱- سرمایه‌دار بخشی از نقدینه خود را از روند تولید و چرخه تولیدی آزاد می‌کند و از انباشت کلاسیک فرایند تولید سر باز می‌زند.

۲- این سرمایه، در انباشتی «فرا تولیدی» به صورت سرمایه‌ی خالص مالی و سوداگر به جریان می‌افتد. در این روند بحران‌زا است که ثروت (نقدینه) فردی بر کل روند تولید چیره می‌شود و بر سیر آن تأثیر می‌گذارد.

مرزی باریک در میان است-هرگاه سرمایه، به سودی هم ارز با شاخص رقابت در بازار دست نیابد، کل نظام دچار بحران می‌شود. ارزش، تنها و تنها در روند

^۶ استوان مزاروش،

تولید آفریده می‌شود و در «قلمرو» گردش پدیدار می‌شود و بیرون از «سرزمین» تولید و گردش هیچگونه ارزشی آفریده و پدیدار نمی‌شود. مارکس بار دیگر چنین نتیجه می‌گیرد:

«ناممکن است که تولید کننده‌ی کالاها بتواند خارج از قلمرو گردش، بدون ارتباط با سایر مالکان کالاهای دیگر، ارزش را افزایش دهد [و در نتیجه پول یا کالاها را به سرمایه تبدیل کند] بنابراین سرمایه نمی‌تواند از گردش ایجاد شود و به همین ترتیب ناممکن است که خارج از گردش پدید آید. سرمایه باید هم از گردش سرچشمه بگیرد و هم نگیرد.^۷

تغییر در ارزش پول به سرمایه تبدیل شده، در این روند تولیدی در کالایی «معجزه‌گر» و آفریننده‌ی ارزش (نیروی کار) نهفته است. خود پول و کالای خام به جریان افتاده در این روند ارزشی نمی‌آفرینند؛ زیرا که پول در این فرایند، به سان یک میانجی و وسیله‌ی داد و ستد ایفای نقش می‌کند.

نقد اقتصاد سیاسی به دریافت مارکس می‌آموزد که: «تغییر در ارزش پول که باید به سرمایه تبدیل شود، نمی‌تواند در خود پول اتفاق افتد، زیرا پول با کارکرد خود به عنوان وسیله‌ی خرید و وسیله‌ی پرداخت، فقط قیمت کالایی را که می‌خرد پرداخت کرده و تحقق می‌بخشد. این در حالی است که هنگامی که در شکل خاص خود باقی می‌ماند، به مقدار ارزشی ثابت سنگ واره می‌شود) این را خود ریکاردو به آشکار بیان می‌کند: «سرمایه ... در شکل پول، مولد هیچ سودی نیست»^۸ [ریکاردو، اصول اقتصاد سیاسی، ص ۲۶۷]

^۷ کارل مارکس، سرمایه جلد یکم، حسن مرتضوی نشر آگاه تهران، ۱۳۸۶.

^۸ کارل مارکس، سرمایه جلد یکم، حسن مرتضوی نشر آگاه تهران، ۱۳۸۶.

پاسخ سرمایه‌داری برای حل بحران

مارکس و انگلس، پرسش‌واره راهگشایی بحران را اینگونه می‌آغازند:

«از چه راهی بورژوازی بحران را دفع می‌کند؟»

از سویی به وسیله‌ی محو اجباری توده‌های عظیمی از نیروهای مولده و از سوی دیگر به وسیله‌ی تسخیر بازارهای تازه و بهره‌کشی بیشتری از بازارهای کهنه و بالاخره از چه راه؟

از این راه که بحران‌های وسیع‌تر و مخرب‌تری را آماده می‌کند و از وسایل جلوگیری از آنها نیز می‌کاهد. این بحران، دنیای سرمایه‌داری را سرمایه‌مالی که در خارج از چرخه‌صنعتی در شکار و قمار پول است، به گرداب کشانید. در این برهه با بحران بهره‌های انباشته شده بر وام‌ها، تروئیکا، یا همان ارایه سه اسبه‌ی سرمایه‌ جهانی (بانک جهانی، صندوق جهانی پول و بانک اتحادیه اروپا) اتحادیه اروپا را به رویارویی با اتحادیه اروپا برانگیخته است. بحران مناسبات سرمایه‌داری، زیر نام بحران مالی، جهان سوز، دولت‌های سرمایه را پریشان ساخته است. خواب از چشمان صاحبان سرمایه و تمامی کارگزاران مناسبات حاکم گرفته است. کابوس اعتصاب‌های سراسری، اعتراض، قیام و شیپور انقلاب، هر شبه به بالین‌شان می‌رود و رؤیاهای فرمانروایی جاودانه، وافسانه‌ی «پایان تاریخ» فوکویاما، دولت پیروز و نوستالژی گذشته‌اشان را به‌پریشان روزی تبدیل کرده است. دولت‌های پیرامونی یکی در پی دیگری واژگون و دولت‌های متروپل سرمایه، سراسیمه جابجا می‌شوند.

شکافها ژرفتر می‌شوند

در ژانویه ۲۰۱۵ بنیاد «خیریه، ضد فقر» آکسفام، این نهاد رفرمیستی سرمایه، در کنفرانس سالانه سرمایه‌داری در «داوس» به سران سرمایه‌داران هشدار می‌دهد که «مجموع دارایی ۱٪ از ثروتمندترین در جهان در سال آینده (۲۰۱۶) از دارایی ۹۹٪ بقیه فزونتر خواهد شد.»^۹

بنیاد آکسفام فاش ساخت:

بخشی از ثروت جهان که در اختیار یک درصد از ثروتمندان است از ۴۴ درصد در سال ۲۰۰۹ به ۴۸ درصد در سال ۲۰۱۴ افزایش یافته، در حالیکه دستکم ۸۰ درصد جمعیت فقیر، اینک تنها ۵/۵ درصد ثروت را در اختیار دارند. «وینی بیاناما» مدیر اجرایی آکسفام بین‌المللی و یکی از ۶ هیأت‌ریسه مجمع جهانی اقتصاد در این نشست گفت: «تمرکز فزاینده ثروت از زمانی مشاهده شد که بحران اقتصادی عمیق سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۹ خطرناک شده بود و این روند می‌بایست وارونه شود.» وی در هراس از شورش بیکاران و گرسنگان گفت: «ما می‌خواهیم پیغامی از سوی مردم در فقیرترین کشورهای جهان به همایش قدرتمندترین رهبران سیاسی و تجاری

^۹ <https://www.oxfam.org/en/pressroom/pressreleases/2015-01-19/richest-1-will-own-more-all-rest-2016>. The combined wealth of the richest 1 percent will overtake that of the other 99 percent of people next year unless the current trend of rising inequality is checked, Oxfam warned today ahead of the annual World Economic Forum meeting in Davos.

برسانیم. پیغام این است که نابرابری فزاینده هولناک است و برای پیشرفت و همچنین برای حکومت‌ها زیان آور است.»

«نابرابری شدید، تنها یک خلاف اخلاقی نیست. بل که رشد اقتصادی را ناتوان ساخته و بنیاد بخش خصوصی را تهدید می‌کند. تمامی کسانی که در داوس گردآمده‌اند و خواهان جهانی پایدار و پیشرفته هستند، بایستی برخورد به نابرابری را در اولویت قرار دهند.»

آکسفام، پژوهش‌های خود را در این همایش پیش روی سران کشورهای سرمایه‌داری جهان می‌گذارد: «۸۵ نفر از ثروتمندان کره‌ی زمین، ثروتی به میزان ۵۰ درصد جمعیت جهان (۳/۵ میلیارد نفر) دارند. این میزان از ۳۸۸ نفر در سال ۲۰۱۰ تاکنون سیر نزولی داشته است.

سال ۲۰۱۴، یک درصد ثروتمندترین مردم دنیا دارنده ۴۸٪ از ثروت جهانی بودند در حالیکه ۵۲٪ دیگر را برای قسمت شدن بین بقیه ۹۹٪ درصد از مردم روی زمین نه به تساوی که تمام آن ۵۲٪ نیز به آنهایی می‌رسد که در گروه ۲۰ درصد ثروتمندترین این ارزیابی قرار می‌گیرند. تنها ۵/۵ درصد برای بقیه ۸۰٪ مردم دنیا باقی می‌ماند.

به بیانی، ۳/۵ میلیارد نفر از مردم دنیا، روی هم همان اندازه از دارایی دنیا را مالک‌اند که ۸۰ نفر از کلان‌ترین سرمایه‌داران جهان. سال ۲۰۱۴، گزارش شد که ۱۶۴۵ نفر در لیست میلیاردرهای مجله فوربز قرار گرفتند.^{۱۰}

گزارش می‌شود که ۳۰۰ نفر از ثروتمندان جهان به اندازه سه میلیارد نفر در جهان دارایی دارند. به بیان دیگر، این ۳۰۰ نفر بیش از کل ثروت تمامی جمعیت کشورهای چین، هندوستان، آمریکا و برزیل ثروت دارند. شکاف

طبقاتی بین کشورهای غنی و کشورهای پیرامونی پیوسته ژرفتر می‌شود. در حالیکه، ارگان‌های سرمایه با بوق و کرنا از کمک ۱۳۰ میلیارد دلاری «کمک» به کشورهای فقیر سخن می‌گویند، اما از ۹۰۰ میلیارد دلاری که بانپرداختن مالیات و از راه سوء قیمت‌گذاری‌های تجاری، از ۶۰۰ میلیارد دلاری که از راه بهره بر بهره‌های وام‌های پرداخت شده، و از ۵۰۰ میلیارد دلاری که بابت قیمت‌گذاری نیروی کار ارزان و دیگر کالاهای به غارت برده شده سخنی بگویند. به اینگونه دستکم همه ساله افزون بر **دو تریلیون دلار** از کشورهای پیرامونی به کشورهای متروپل وارد و تنها ۱۳۰ میلیارد دلار با تحقیر و خوار شماری مردمان کشورهای پیرامونی زیر نام کمک به «صدقه» داده می‌شود. این وضعیت، جلوه‌یابی تضادهای دیگر این مناسبات را یکی در پی دیگر و زنجیره وار به همراه می‌آورد.

مانیتاریسم، مکتب فریدمن

زنگ سلطه سرمایه مالی به صدا در آمد. اقتصاددانان سرمایه‌در میانه‌ی ۱۹۷۰ میلادی، به جای نظریه‌های تا کنونی کم و بیش رایج و منسوخ و تغییر شکل داده شده در این گوشه و آن گوشه جهان، در شمار نظریه‌های کینزیستی و نوکینزیستی، مرکانتالیستی ووو، سیاست دیگری زیر نام روی کرد «مانیتاریستی» پیشنهاد کردند. این نگره‌ی اخیر، «مانی» یا پول محور گرایی را شعار داد. در دهه ۱۹۷۰ دیگر دوران خودروسازی به عنوان شاخص‌ترین صنعت سرمایه‌داری به افت کشانیده می‌شود. سال ۲۰۰۹ بود که جنرال موتورز ۶۰ هزار کارگر را به لشکر بیکاران روانه ساخت و صدها هزار تن تنها در بخش دوربین و عکاسی کداک بیکار و خلع مالکیت شدند، دولت اوپاما از دادن یارانه به سه شرکت عظیم خودرو سازی، فورد، جنرال

موتورز- (با سقوط ۸۰ درصدی سهام آنها) و کرایسلر را رد کرد، زیرا با این همه اخراج نتوانسته بودند شرایط بانک‌های اصلی- کاهش مزد، بیکارسازی بیشتر و تضمینی برای سود دهی- و بالارفتن قیمت سهام را فراهم آورند. زیرا که:

«باروری سرمایه آنگاه که بر پایه‌ی خصلت متناقض تولید سرمایه‌داری قرار گرفته است، گسترش واقعاً آزاد را فقط و فقط تا نقطه‌ی معینی مجاز می‌سازد و بنابراین در واقع مانع و سدی ذاتی در برابر تولید، تشکیل می‌دهد که پیوسته به‌وسیله سیستم اعتباری شکسته می‌شود.»^{۱۱}

با بازگشت به کشف مارکس، در سرشت ارزش افزایی نیروی کار، و شناخت کارکرد و نقش آکتورهای پول، ابزارکار، سرمایه‌های چندگانه و کل روند گردش، حل این پازل و گشودن راز این معما دیگر دشوار نبوده و پارادایمی در میان نیست. با این دانش از اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری، در می‌یابیم که در بورس و بازار سهام، هیچ ارزش تازه‌ای آفریده نمی‌شود، همان ارزش ثابت و انباشت شده است که پیوسته میان بورس‌بازان در بازاری به گستره‌ی جهان، شبانه روز و بی‌ایستا، دست به دست می‌شود و قیمت مجازی آن به صورت بادکنکی باد کرده و سرانجام با فشار درون و برون می‌ترکد. حساب‌های مالی یکی در پی دیگری در گردباد بحران می‌ترکند. روند نئولیبرالیسم بازار اقتصاد از هم گسیخته و بی‌نظم که در دهه‌ی ۱۹۸۰ با اوج گیری فرمانروایی سرمایه مالی در بازار سرمایه، همانند سیلاب با جهشی غیرقابل مهار، شتاب گرفت و جهان را درنوردید، سرزمین‌هایی را زیر آب برد. این بحران، همانند ذوب شدن کوه‌های یخ قطبی که تنها قله‌هایشان پیدا

^{۱۱} کارل مارکس، کاپیتال کتاب سوم، ناشر فریدریش انگلس، بخش پنجم، زیر نویس ص

بود، هجوم آورد، بیش و پیش از همه کارگران را زیر گرفت و میلیون‌ها انسان را در خود فروبرد، از میلیون‌ها انسان خلع مالکیت کرد و نشان داد که این بورژوازی است که به گونه‌ای فلاکت‌بار و دهشتناک با خلع مالکیت از افراد، بی آنکه گزینه‌ای از جهان بهتر به انسان در مانده ارائه دهد، آنان را به کام مرگ می‌کشد. سرمایه با فرار از این گوشه به آن گوشه و جنگ و گریز، بازارهایی را به اشغال درآورد. فروپاشی ببرهای اقتصادی کشورهای آسیای جنوب شرقی در بهار ۱۹۹۰، روسیه و تمامی کشورهای بلوک شرق در نیمه دوم ۱۹۹۰، برزیل و آرژانتین و یونان، پرتغال، ایرلند و اسپانیا و ایتالیا و پی‌آمدهای این روند بوده و خواهند بود، چین با بالاترین رشد اقتصادی و میانگین تولید ناخالص ملی سالانه افزون بر ۹ و نیم در صدی، بدون شک از قانون بحران، هرگز ایمن نخواهد ماند. اژدهای زرد، آتش‌دم در چین همانند دیو افسانه‌ای از شیشه بیرون می‌جهد و در برابر دنیای سرمایه‌داری، همچون مار قهقهه، قهقهه‌ی مرگ سر می‌دهد.

"انحصار سرمایه برای شیوه تولیدی که خود با آن و تحت تأثیر آن شکوفا شده، به صورت مانع رشد در می‌آید. تضاد میان تمرکز وسایل تولید از سویی و سرشت اجتماعی نیروی کار از سوی دیگر به حدی می‌رسد که هم‌نشینی آنها دیگر در پوسته سرمایه‌داری نمی‌گنجد. این پوسته سرانجام می‌ترکد."^{۱۲}

نظریه مانیاریستی بر اقتصاد پولی، نقش اصلی می‌دهد. پیش‌گامان این نظریه، میلتون فریدمن (Milton Friedman) و «آنا شوآرتز»، تورم را در همه جا و همیشه، پی‌آمد پدیده‌ی پولی می‌شمارند. خانم آنا شوآرتز در همکاری با میلتون فریدمن کتاب یک تاریخچه پولگرا از ایالات متحده، ۱۸۶۷-۱۹۶۰، را در سال ۱۹۶۳ منتشر کرد و همه‌ی ریشه‌های رکود بزرگ ۱۹۲۹ را به گردن

^{۱۲} کارل مارکس، سرمایه جلد یکم، حسن مرتضوی نشرآگاه تهران، ۱۳۸۶.

فدرال رزرو، یا بانک مرکزی آمریکا بیافکند. وی در نقش رئیس انجمن بین‌المللی اقتصاد غرب در همدستی با فریدمن کوشید تا بحران‌ها را با نظریه‌ی مانیتاریستی واپس افکند. فریدمن به بانک مرکزی آمریکا، پیشنهاد می‌کند که سیاست خود را بر موازنه‌ای بین ذخیره و تقاضای پول قرار دهد تا اقدامی برای تولید و تقاضا باشد. بنابراین با عمدگی دهی به نقش پول، به عنوان عامل اصلی در اقتصاد سرمایه‌داری، تولید، زیر فرمان پول قرار گرفته و پول، خود تورم زاء، و ساختار سرمایه‌داری را به بحران و تورم می‌کشاند. نئولیبرالیسم، نه تنها نئوکینزیسم بلکه لیبرالیسم را به کنار زده تا جهان باید بازاری باشد برای جولان بخش خصوصی سرمایه و دولت‌ها تنها در نقش پاسدار این لگام گسیختگی باشند.

نظریه پول مداری با این پندار که اقتصاد پولی و رواج سرمایه‌مالی در جهان، جایگزینی است برای سرمایه صنعتی سالاری، و تضمین سود سرمایه، اقدام‌های چندی را در دستور فوری قرار داد؛ از جمله:

- ۱- مقررات زدایی مالی - دستبرد در قانون کار، لغو و دستکاری (رفرم) برخی کنوانسیون و پیمان‌های سازمان جهانی کار ووو
- ۲- قانون و مقررات زدایی عمومی بازارها (Deregulation). دست باز برای سرقت و تجاوز.
- ۳- آزاد کردن بین‌المللی کالا و سرمایه (سازمان تجارت جهانی، برداشتن سیاست محافظتی از تولیدات داخلی - لز-افیر).
- ۴- بیکار سازی انبوه کارگران و کارکنان و تشدید استثمار از شاغلین باقیمانده که سرمایه‌داران با غسل تعمید و شهادت نامه، نام شرعی «تعدیل» یا همان عقلایی سازی مناسبات برای سود بیشتر بر آن نهاده‌اند.
- ۵- همسازگردانی ساختاری (Structural Adjustment) - سیاست اقتصادی که در این برهه از سوی صندوق جهانی پول و بانک جهانی (دو نهاد برتون

وودز) که پرداخت وام به کشورها را مشروط به برقراری قوانینی کردند که کشور را به بازار آزاد سرمایه (نئولیبرالیسم) تبدیل کند. بیش و پیش از همه، مقررات زدایی (دِ رِگولاسیون/ Deregulation) و خصوصی سازی و گشودن مناطق ویژه اقتصادی (special economic zone)، از جمله مهمترین اقدامات دولت‌ها بودند. در ایران پس از آتش بس و پذیرش شکست و نوشیدن جام زهر به وسیله رهبران جمهوری اسلامی، در سال ۱۳۶۸ این سیاست نولیبرالیستی به پیش برده شده است.

۶- خصوصی سازی- تبدیل دولت به پاسدار بازار.

۷- پیمان سرمایه‌گذاری‌های چند جانبه (MAI)

این سیاست‌های گرگوار به ساکنین زمین، به ویژه طبقه کارگر تا آنجا گستاخانه پیش‌رفت که ریگان و تاچر - دو کارگزار منفور سرمایه- در آمریکا و اروپا با مشت‌های آهنین، عربده‌ی «تینا» (There Is No Alternative) - «جز این گزینه‌ای دیگری ندارید»- را نفیر کشیدند.

سرمایه جهانی در چاره جویی برای مدیریت بحران و حفظ هژمونی خود بر اقتصاد و سیاست جهان تمامی نظریه پردازان و اتاق‌های ریزو درشت فکر خود را به کار می‌گیرد.

تزه‌های برژینسکی

زیبگنیو برژینسکی مشاور سابق امنیت ملی آمریکا، و پشتیبان تز جایگزینی حکومت اسلامی در ایران به جای شاه سرنگون، در تداوم تز پولفوویتز، مداخله آمریکا برای تضمین منافع سرمایه ضروی می‌شمارد و می‌افزاید: «در این شرایط بی ثبات، توجه بیشتری باید به منافع ملی کشورهایی مانند

ترکیه، ایران، عربستان سعودی و مصر شود. در همین راستا، نباید اجازه داده شود که منافع هر یک از آنها تبدیل به منافع کلی آمریکا شود.»

او به فریب می‌گوید: «گسترش درگیری در سراسر خاورمیانه در حال حاضر بیشتر به دلیل افزایش فرقه‌گرایی مذهبی است تا مداخله آمریکا.»^{۱۳} وی نگران «ظهور تدریجی یک طبقه متوسط لیبرال در روسیه که به لحاظ سیاسی جسورتر» و «خلق بی‌ثباتی در این مناطق در حول استراتژی جدید جهانی آمریکا ("محور آسیا") برای مهار چین، و مدیریت قدرت‌گیری آن صورت می‌گیرد» زیرا که «رشد اقتصادی چین، و تبدیل آن به بزرگترین قدرت بی‌چون و چرای اقتصادی جهان تا قبل از سال ۲۰۲۰، و بسط سریع قدرت اقتصادی و سیاسی آن در آمریکای لاتین، آفریقا، و غرب آسیا، و همچنین پیش‌بینی‌هایی که بر طبق آنها چین تا سال ۲۰۳۰ می‌تواند به ابر قدرتی نظامی تبدیل شده، و بمانند شوروی سابق آمریکا را در چهار گوشه جهان به چالش بکشد، آمریکا را برآن داشته که از اوائل قرن بیست و یکم (مخصوصاً از آغاز دوره دوم ریاست جمهوری براک اوباما) استراتژی جهانی جدیدی را پیگیری کند»^{۱۴}

برژینسکی، خاورمیانه به‌عنوان اهرم فشار و کنترل بر منطقه‌ای می‌شمارد و آن را بالکان اورآسیا می‌نامند. بالکان اورآسیا عبارتست از: منطقه قفقاز (گرجستان، جمهوری آذربایجان و ارمنستان) و آسیای مرکزی (کازاخستان، ازبکستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان و افغانستان) و تا اندازه‌ای

^{۱۳} <http://www.donya-e-eqtasad.com/news/858021/>

^{۱۴} زیگنیو برژینسکی، مشاور امنیت ملی سابق آمریکا، در کتاب خود به‌نام "صفحه بزرگ

شطرنج: برتری آمریکا و ضروریات ژئو-استراتژیک آمریکا"، 10 Zbigniew Brzezinski,

The Grand Chessboard: American Primacy and Its Geo-strategic Imperatives (New York City: Basic Books, 1997)

ایران و ترکیه. ایران و ترکیه، هر دو، اضلاع و مرزهای شمالی خاورمیانه (جدا از منطقه قفقاز) را که به مرزهای اروپا و اتحاد شوروی سابق می‌رسد تشکیل می‌دهند. اینگونه است که سیاست‌های اشغال، از تئوری به عمل می‌نشیند. و جهان بار دیگر در محورهای حساس و استراتژیک، از جمله در جنگ‌های نیابتی مورد تاخت و تاز بلوک‌های رقیب قرار می‌گیرد.

محور آسیا

سخنرانی اوباما رئیس‌جمهوری ا. م. آمریکا در همایش بزرگترین اقتصادهای جهان در «گروه ۲۰» (G20) در «بریسبن» استرالیا ۱۵ نوامبر ۲۰۱۴ که به «محور آسیا» شناخته شد، بر همان سیاست ۱۹۹۹ بیان شده و در برنامه جنگی «پولفوویتز» کانون دارد. با چنین روی کردی، آمریکا، باید میدان‌ها را بر چین و روسیه، تنگ و تمامی شرایط و امکان‌های ژئوپولیتیکی و اقتصادی جهانی را کنترل و مدیریت کند. بوجود آوردن دو بلوک جهان گستر اقتصادی به رهبری آمریکا و اروپای متحد از سوئی و در سوی دیگر ارواسیا به رهبری روسیه در اتحاد با چین. بلوک «غرب» دربردارنده دو زیربلوک می‌باشند:

- ۱- همکاری فرا اقیانوس آرام یا تی. پی. پی.^{۱۵} که آمریکا و ۱۱ کشور در دو سوی اقیانوس آرام، از جمله کانادا، مکزیک، شیلی، ژاپن، و استرالیا و
- ۲- بلوک دوم، همکاری بازرگانی و سرمایه‌گذاری ماوراء اقیانوس اطلس یا تی. تی. آی. پی.^{۱۶} است که بیشتر بین آمریکا، کانادا، و کشورهای اتحادیه اروپا می‌باشد.

¹⁵ Trans Pacific Partnership.

¹⁶ Trans Atlantic Trade and Investment Partnership.

به موازی این بلوک، آمریکا به همراه هم پیمانان و قمرهای خویش، به ایجاد تنش و بی ثباتی‌ها منطقه‌ای دامن می زند. در خاور میانه هم پیمانان، استراتژیک خود همانند اسرائیل، ترکیه، عربستان، و قطر و ترکیه، پاکستان، “القاعده”، “النصره”، “داعش”، و دیگر گروه های تروریستی جهادی را بمانند ابزار میلیتاریستی خویش به کار می‌گیرد. چین با برخورداری از بالاترین رشد درآمد نزدیک به ۱۰ درصد، بسان بزرگترین بستانکار مالی آمریکا از آنچنان اقتصاد و نیروی کار ارزان و سرکوب شده‌ای، اما آتش زیر خاکستری برخوردار است که همانند اژدهایی گرسنه و سمی در حال بلع جهان است. کالاهای بنجل و خطرناک مصرفی چین، ارزش‌های افزوده میلیاردها کارگر وزخمتکش دیگر سرزمین‌ها را می‌رباید. ایالات متحده آمریکا، دستکم مبلغ یک تریلیون و ۳۱۷ میلیارد دلار^{۱۷} اوراق قرضه در دست چین دارد با بهره‌ای نزدیک به ۴ درصد. به اینگونه آمریکا به عنوان بزرگترین بدهکار جهان در گرو سرمایه‌داری چین است.

بورژوازی حاکم بر چین، در سال ۲۰۱۴ با پیشنهاد ۶ میلیارد نقد خواستار خرید تمامی معادن مس شیلی شد، خاک سیاه اکراین به سان گران‌بهای ترین و نادرترین خاک کشاورزی جهان در اکراین را پیشنهاد خرید داد، در استرالیا به خرید تپه ماهورها و دشت‌هایی پرداخت که سرشار از معادن است و در افغانستان و برخی کشورهای آفریقایی همراه با بیماری ابولا، مالکیت معادن و دارایی بیکرانی را به دست آورده و در خود آمریکا و سراسر جهان، همه جا را با کالاهای آشغال و تقلبی زیر آوار گرفته است.

سرمایه‌گذاری‌های چین در آفریقا در سال ۲۰۱۳ نسبت به سال ۲۰۰۵ سی برابر شد. اشغال خزنده‌ی کشورهای آفریقایی- همانند کشورهای آمریکای

¹⁷ <http://www.forbes.com/sites/kenrapoza/2014/08/18/china-cuts-u-s-debt-holdings-again>.

لاتین- به وسیله سرمایه گذاری‌های چینی جایگزین اشغالگران آمریکایی و اروپایی شد و به گرمی، سرمایه از چین با ردای کنفسیوس، مورد استقبال قرار گرفت.

استراتژی آمریکا:

- همان استراتژی « برقراری نگهبانی از چنان نظم نوین جهانی» است.
 - چین باید در مناطق اشغال کرده واپس رانده شود. تنش زایی و بی ثبات سازی‌ها، از جمله این راه کارهاست. همانند مورد لیبی.
 - شرکت‌های انرژی آمریکایی با روی آوری سرمایه در کشف منابع زیرزمینی گاز طبیعی، و توسعه تکنولوژی استخراج از آنها در آمریکا، و نیز تکنولوژی برداشت نفت از ماسه های نفتی (تار سندس. Tar Sands) در کانادا در برابر الیگارشی‌های حاکم بر روس، این خرس‌های برخاسته از اقیانوس نفت و گاز می‌ایستد. بنا به پیش بینی «آژانس بین المللی انرژی» تا پایان ۲۰۲۰، آمریکا بزرگترین تولید کننده نفت در جهان خواهد بود و از عربستان سعودی که با ده میلیون بشکه نخستین کشور صادر کننده نفت در جهان است پیشی خواهد گرفت. بی ثباتی و انرژی بیش از همه در برابر روسیه و چین، ارواسیا را به تنگنا می کشاند.
۱. م. آمریکا، به هدف مدیریت بی‌ثباتی در آفریقا، «آفریکام» («ستاد نظامی آمریکا برای آفریقا») را در سال ۲۰۰۶ برپاساخت. مرکز فرماندهی «آفریکام» در آلمان، پیش بینی شده بود تا پس از سرنگونی معمر قذافی به لیبی برده شود، بی ثباتی در لیبی اما این رویکرد را بازداشت.

هم اینک آمریکا، در آفریقا، (بجز با زیمبابوه، اریتره، و سودان)، با تمام کشورهای آفریقایی پیمان نظامی داشته و در پیوند با ناتو درحداقل ۳۵ کشور آفریقایی «نیروهای نظامی ویژه» در ستاد نشانیده است.

بلوک ارواسیا

در برابر این بلوک اشغال و تجاوز به رهبری ام.آمریکای شمالی و اروپای غربی، روسیه به مدیریت میلیتاریسم در ایران می‌کوشد. این سیاست را از سایت تابناک، به کارگزاری سبزواری محسن رضایی (پیش از آنکه به سوی باند سران سپاه سرفرود آورد) وهنوز در کنار رفسنجانی پرو غرب دغل پیشه، در برابر «اصول‌گرایان» (رجا نیوز) بود، اینگونه تیتراژ زد «روسیه حق دارد از تشویق ایران به جنگ سخن بگوید؟». این سایت از قول روزنامه مسکو تایمز نوشت:

«برخی مشاوران وزارت دفاع این کشور مدعی هستند، این کشور برای مقابله با رفتار آمریکا در اوکراین، اقداماتی خواهد کرد که تشویق ایران به جنگ با عربستان سعودی و حمایت از ایران در این جنگ از جمله آنهاست. اردیبهشت ماه امسال (۲۰۱۵)، موضع خفیف‌تر یک مقام رسمی ایران، باعث واکنش تمام عیار دولت و احزاب لبنانی شد.»^{۱۸}

این سایت باند حکومتی، از زبان روزنامه مسکو تایمز می‌افزاید:

«در شرایطی که افت شدید قیمت نفت، آسیب‌ها بر اقتصاد روسیه را عمیق‌تر کرده است، علاوه بر اقدامات تبلیغاتی مانند پی‌گیری دریافت خسارت جنگ جهانی دوم از آلمان، روسیه گزینه ایجاد تنش در مناطق دیگر جهان با هدف

^{۱۸} سایت تابناک، تاریخ انتشار: ۲۲ بهمن ۱۳۹۳ - ۱۶:۵۱ - 11 February 2015

اعمال فشار به غرب و افزایش احتمالی قیمت نفت را مورد توجه قرار داده است... علاوه بر انتقال تکنولوژی پیشرفته نظامی به چین، گزینه تحریک ایران به اقدام نظامی علیه عربستان سعودی و حمایت از ایران در این مسیر، دیگر گزینه‌ای است که از سوی برخی اعضای شورای مشورتی وزارت دفاع روسیه مطرح شده است.»

نقشه "خاورمیانه جدید" و «هلال شیعی»

حکومت‌های سرمایه‌داران، از جنبش‌های اعتراضی به لرزه افتا کارگزاران سیاسی سرمایه، با کارگزاران بازار سرمایه در برابر بحران، در مانده‌اند. چتر نجات، برای تمامی سرنشینان این بالن در حال سقوط م نیست. تنها چند نفر می‌توانند نجات یابند، بقیه را باید بدون چتر رها اقتصاد بدون پول، پول بدون اقتصاد است. «کردیت»، یا اعتبار بی‌اعتباری پول است و اعتبارهای مجازی، از یک سوی پول پارو می‌کند سوی دیگر از اقیانوس سرمایه به پیرامون خویش و درهم کوبیدن زه زمان و انسان، سونامی ویرانگر به راه می‌اندازد. پر کردن این سیاه ناشدنی است، زیرا که هر روز و هر ساعت صدها هزار نخبه‌گان اقتصاد پی یافتن ابزارهای جدیدی برای این اسپیکولاسیون و بورس مالی هسته در آمریکای شمالی، و اروپای مرکزی بیم شورش می‌رود. ونه تنه شورش که شعله‌های شورش در بریتانیا، این قلب تپنده اقتصاد اروپا آستانه حکومت نظامی کشانید. در کشورهای پیرامونی خیزش سراسری، دولت‌های مستبد را به زیر می‌کشانند. در اسرائیل موج اعت صدها هزار نفره، با شعار نان و کار و مسکن جهانیان را به شگفتی واد است. توده‌های حکومت شونده در این سرزمین، به بهانه شرایط امنی

خطر «نابودی اسرائیل» به خاموشی نشانیده شده بودند، اینک دریافته‌اند: نان و کار و مسکن و تامین گذران زندگی و استانداردهای زندگانی‌اش گرو طبقه حاکم و دولت و حکومتیان بوده است.

بحران سرمایه جهانی بیش و پیش از همه کشورهای پیرامونی را جا می‌گیرد. آن چه در خاورمیانه و شمال آفریقا و بیشتر در بالکان می‌گذشت، پیش‌لرزه‌های این زمین لرزه‌ی جهانی است. خیزش‌های تهی‌د و کارگران و لایه‌های اجتماعی در حال ریزش، واکنشی است در مناسبات حاکم. مستبدان نگهبان و گماشته‌گان سرمایه در کشور پیرامونی باید جابجا شوند. هر مستبد خونریز و ابوالهولی، اینک موش‌سوراخ‌های زیر زمینی پناه می‌آورد، کاخ‌ها و اتاق خوابشان زیر پابرهنگان است. قذافی‌ها حتی مجال جمع‌آوری آلبوم عکس‌هایش با رایس، وزیر امور خارجه بوش که «ملکه آفریقایش» نامیده بود و دلبران را نمی‌یابد. عایشه دختر قذافی در فرار به سوی الجزایر در حال با «شمشیر اسلام» و «شمشیر عرب» (سیف الاسلام و سیف العرب) و برادرانش که هر یک فرمانده لشکر و ارتشی بودند، به ناچار در خیابان‌ها می‌کند، تا یک لحظه تجربه‌ی میلیون‌ها زن تهی‌دست و خیابان‌ها و تجربه کند. قحطی در آفریقا میلیون‌ها انسان را به کام مرگ کشانیده بیکاری میانگین افزون بر ۵۰ درصدی در جهان و مرگ و میر و بیماری پاندمیک و جهان گستر این مناسبات بر جهان سایه شوم افکنده است.

جنگ جهانی، نخست و دوم و پیش از آن‌ها در چهره‌ی ناپلئون بند ۱۸۱۰ و لویی بناپارت در سال ۱۸۵۱ و بیسمارک از آلمان در سال ۱۸۷۱ هجوم به فرانسه و درهم کوبیدن کمون پاریس و قتل عام کارگر کموناردهای بین‌الملل در پاریس قهرمان، تنها گوشه‌هایی از دستاورد است که با پرچم «برادری، برابری و آزادی» انقلاب کبیرش را در ف

جنش گرفت. تضادهای اورو در آغاز، خوش بینانه به همراه تضادهای بین کشورها سرپوش گذاشتند. اینک این سرپوش، گشوده شده اس انفجاری سخت با ترکشهایی بر سر روی ساکنین زمین باریدن گرفته بحران، این انفجار را شلیک داده است. اتحادیه اروپا به اروپای نا گراییده است. اروپای بزرگ رویایی، اکنون اتحادیه‌ی بحرانی کوچک آنتاگونیسم رسیده است. پرچمی صلح آمیز بر روی تانک‌های سیاست به اهتزاز درآمده، اما در خزانه‌های شلیک و گلوله‌ها پنهانند. کشو پیرامونی در سیلاب‌های بحران سرمایه جهانی دست و پا می‌زنند.

نظامی بی نظم

در برهه‌ی پساگلوبالیزاسیون، تنظیم نوین جهانی غرق در هرج و مرج، از مدیریت اقتصادی و سیاسی کشورهای زیر استعمار نوین گذر کرده حراج کشورها رسیده است. این یک روش سیاسی اقتصادی جبری، ما و مناسبات سرمایه‌داری و «هزاره‌ی سومی» است. یونان نخستین قربانی بازچینی است. تنظیمی که تا کنون هیچ سابقه ومانندی نداشته سرزمین‌ها به عنوان یک قلمرو، همانند یک شرکت ورشکسته، فر می‌شوند. خریداران، بنگاه‌های مالی هستند. سند به نام هیچ کشور اشغا نیست، سربازان و ارتش کلاسیک در هیچ خیابانی رژه نمی‌روند. آتله بمب می‌ریزند و اشغال می‌کنند. بیکاران، آواره‌گان کار، توده‌های تهی سرزمین‌های پیرامونی، به نیابت از ارتش کشورهای کانونی، گوشت دم می‌شوند. مدیریت، مالک و سرنوشت سازان یک سرزمین، گویی «جاً هستند، وحشت آفرین در همه‌جا، جایی در کنج‌خانه‌های فقر، دست می‌کنند، اما ناپیدایند. حضورشان را با همه‌ی جان، هولناک و مرگ‌آور

می‌کنی و تجربه، اما نمی‌بینی‌اشان. درایران باندهای حاکم، در پاپاندرئوها، در ترکیه اردوغان‌ها و وو دلان این خون‌آشامان نامریی‌ها دیوان، اما کرکسانی در شمار بانو «آنجلا مرکر» و سارکوزی‌ها، اولاً اوباماها و وو را به کارگزاری دارند، اینان فرماندهان سرمایه‌در اجرای قوا؛ حقوق مالکیت امپراتوران هستند. مالکین انحصارگر و متراکم سرمایه‌چ مستبدین، ویرانگران جهان که سرمست از پیروزی و قدرت، به هزینه؛ نانی و مرگ میلیاردها انسان، بر ویرانه‌ی جهان در آستانه‌ی انفجا پایکوبی می‌پردازند، و سرمایه‌های متمرکز را در انحصار دارند و دولت‌ها نگهبانی و پاسداری گمارده‌اند.

ببرها به زانو در آمدند

فروپاشی ببرهای اقتصادی کشورهای آسیایی: هنگ کنگ، کره جنوبی، سنگاپور و تایوان در بهار ۱۹۹۰، روسیه و اکراین در ۹۸ و برزیل ۱۹۹۹ پی آمد بازآمد بحران جهانی دهه ۹۰ بود. در این برهه بود که دلار، دیگر معیار یگانه‌ی ارزهای جهانی نبود. سال‌ها بود که دلار، برابری با طلای هم‌ارز را از دهه ۱۹۷۰، از دست داده بود و «برتون وودز» دیگر، به پایان سلطه استبداد اقتصادی محکوم شده بود. بحران مالی کشورهای کانونی یا متروپل سرمایه، سبب شد که از سوئی بانک‌های وام‌پرداز به بازپس‌گیری وام‌ها و بهره‌های کلان خود بشتابند. قراردادهای از پیش حساب شده، این زورگیری را تضمین می‌کرد. وام‌دهندگان به کشورهایی همانند تایلند، با بهره‌های بالا و کوتاه مدت، با احساس خطر، وام و بهره‌های سنگین را بیرون کشیدند. ارزش پول کشورهای وام‌گیرنده کاهش یافت و تورم حاکم شد. از سوی دیگر تقاضا برای صادرات کالا، از این مراکز به شدت کاهش یافت. با کاهش صدور

سرمایه و سازمان تولید به جای «توسعه» به مناطقی که نیروی کار ارزان و بی حقوقی کارگران آهن‌ربای عظیم جذب سرمایه بودند، بحران و تورم و بیکاری و فلاکت گسترش یافتند. در این برهه، رشد بارآوری کار، دیگر پیشرفت نداشت. کاهش انباشت سرمایه، پی آمد چنین شرایطی بود. سرمایه باید به جستجوی سود، بازار و میدان‌های دیگری را می‌گشود و به روندی دیگر چرخش می‌یافت. سرمایه‌ی مالی، به سان لوکوموتیو، سرمایه را به سوی تونل‌های ناشناخته و سراشیب به پیش می‌راند. نیروی گسترش یابنده‌ی این بحران، سرمایه مالی بود. گشتاورد تمامی این ترفندها، سود هنگفت‌تر(مافوق) بود.

بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، ارتش مالی اشغال‌گر سرمایه‌ی جهانی را فرماندهی می‌کردند. برنامه‌های تبدیل دولت‌ها، به خرده دولت‌های نگهبان، زدودن و بازپس‌گیری قراردادهای اجتماعی، و امتیازهای با رزم و تلاش پرهزینه‌ی کارگران و جنبش‌های کارگری و سوسیالیستی در سراسر جهان به دست آمده، از ۸ ساعت کار در روز گرفته تا دستبرد به بیمه‌های اجتماعی، بازنشستگی، کنوانسیون‌های (قرارها) سازمان جهانی کار که شرایط بازتولید استثماررا قانونیت می‌بخشید و روش‌مند می‌ساخت، از جمله حتی کنوانسیون‌های ۸ گانه و بنیادین سازمان جهانی کار: ۱- کنوانسیون کار زنان، ۲- لغو بردگی، ۳- ایمنی در محل کار، ۴- قراردادهای دستجمعی کار، ۵- به رسمیت شناختن تشکل‌های مستقل کارگری، ۶- حق اعتصاب، ۷- منع تبعیض در استخدام و اشتغال، ۸- تساوی دستمزد که تمامی کشورها بدون چون و چرا ملزم به اجرای آنها هستند به سود سرمایه زیر پا نهاده شدند. با ناتوان سازی قدرت چانه زنی در محل کار و بازار کار، زیر نام گسترش «جامعه مدنی» و سازمان‌های غیردولتی (NGO,s) در برابر سازمان‌یابی رادیکال کارگری و اجتماعی شوراگرایانه و نهادهای به‌راستی طبقاتی و پیشرو

کارگران، خصوصی سازی در سراسر جهان و گسترش و حاکمیت جهانی بازار اقتصادی با نهایت فریب‌های بازاری برای هر آنچه به سود ماندگاری و حاکمیت گرگ‌ها در این جنگل بود. در یک بیان، جهانی سازی گرسنگی، دستاورد جهانی سازی سرمایه شد. آن‌گونه جهانی سازی، که سونامی خیزش‌های کنونی حکومت شونگان در خاورمیانه و آفریقای شمالی، آمریکا و موجی که به سوی چین و هندوستان نیز جهت می‌گیرد، پیش لرزه‌های آن است. جهانی سازی فقر، گرسنگی و بیکاری، فسادهای حکومتی، بازگشت به مذهب و ارتجاع، جنگ‌های منطقه‌ای و نیابتی، روی دیگر این رویکرد سیاسی اقتصادی سرمایه است. در گستره‌ی اقتصادی، اضافه انباشت سرمایه صنعتی، به سوی قمارخانه‌ی بازار سهام، به هرز و هدر رفت. این روند، اضافه ارتش نیروی کار و بیکاری یک سوم نیروی کار جهان (چیزی نزدیک به ۷۰۰ میلیون نفر در جهان) را آفریده و این ویرانی، وخیم تر خواهد شد. در بیشترین سرزمین‌ها، بحران و رکود تورمی (stagflation) حاکم شده است.

بحران در دو سوی اطلس

بحران در دو سوی اطلس و آرام توفانی اقتصاد مالی، اقتصادی در ماهیت تضادآفرین و اکنون با غلبه‌ای در بی اعتباری کارت‌های اعتباری فوران یافته است. در این اقتصاد، دیگر پولی در میان نیست، آنچه جاری ست، رقمی مجازی است، بدون پشتوانه، که در دهکی از ثانیه، ارزش سرمایه ی سوداگر چندین برابر و یا آنکه «پودر» می‌شود. با همین مجاز که فلاکت و سیه روزی میلیون‌ها انسان را مجاز می شمارد. در این اقتصاد، بحران بانکها، بحران مالی، بحران در اقیانوس سرمایه، خیزاب‌های ویرانگر است که به این سوی و آنسوی اتلاننتیک کوبیده می‌شود و گرداب و سیلاب می‌آفریند. در اروپا،

یونان، ایرلند، پرتغال، و اسپانیا برای ورشکستگی ردیف شده‌اند. ایتالیا در پشت سر به لرزه در افتاده است. در این برهه از بحران مزمن و دورانی سرمایه‌داری، نه تنها شرکت‌ها، بل که اینک کشورها و حکومت‌ها هستند که ورشکسته می‌شوند. کشتی دولت‌ها و حکومت‌ها به گل نشسته و واژگون و تالاب سرمایه به گرداب کوبیده می‌شود. در آمریکای شمالی، در کشورهای پیرامونی، نمونه‌ی قحطی، بیکاری سراسری در برخی جاها افزون بر ۵۰ درصد در میدان‌های کار، ارتش ذخیره‌اند که برای بازگشت به کار، هرگز برای بیشترشان، بازگشتی در میان نیست. شاید که جنگ جهانی دیگری برای مصرفشان شعله ور شود.

بحران در آمریکا

ایالات گوناگون آمریکا، خود، دست به گریبان با کسر بودجه‌ای شدید، به بیکار سازی شدید کارگران و نیز کارمندان و حتی پلیس دست زد. در اکتبر ۲۰۱۳، این ایالت‌ها، بدون افزایش مالیات سرمایه‌داران، باید با کاهش خدمات دولتی، در قراردادهای اجتماعی که سرمایه‌داری با گرفتن مالیات از کارگران، استثمار شدید نیروی کار و به هزینه‌ی مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم از لایه‌های پایینی جامعه، کسری‌ها را جبران کنند. این ستم استبدادی سرمایه، نارضایتی و اعتراض کارگران و کارکنان دولتی در ایالات ۵۱ گانه آمریکا را سبب می‌شود و توفان درو خواهد شد. خیزش تسخیر وال استریت، در ۲۸ شهریور، رویاروی نبض اقتصاد آمریکا، قلب تپنده اقتصاد جهان، ماهیتی ضد سرمایه‌داری و پتانسیلی در نیروی کار دارد. اشغال وال استریت، با برگزاری همایش‌های اعتراضی، در شبکه‌های کامپیوتری خود آورده است: «ما از تمامی نژادها و از هر جنسیتی و عقیده‌ای هستیم. ما

اکثریت هستیم. ما ۹۹ درصد (جمعیت) هستیم و بیش از این سکوت نخواهیم کرد.» اما این برآمدی سازمان نیافته و نابرخوردار از برنامه و پیشاهنگ کمونیستی است.

در برهه سال ۲۰۰۸ پتک بزرگ دیالکتیک بر بام کاخ فرمانروایی سرمایه جهانی فرود آمد. تناقض سرشتی سرمایه، هم آمریکا را لرزاند و هم جهان را. باراک اوباما «نبود اراده سیاسی در واشینگتن» را بهانه کرد تا از سرشت بحران زای سرمایه و بحران ساختاری آن، پرده افکند. در این کشور، در فاصله یک هفته، ارزش بورس ۱۵ درصد کاهش یافت. این موج به آسیا و سپس به اروپا دامن گسترانید. سرمایه‌داران، و مشتریان بازار بورس، سراسیمه، پول‌های خود را از گردونه بورس خارج ساخته و به سوداگری دیگری روانه ساختند. بازار طلا، بازاری مطمئن‌تر بود. طلا، این کالای ارزشی همه‌ی ارزش‌ها، جان گرفته از کار مجسم و زنده‌ی نیروی کار، جان‌پناهی می‌شود برای پول‌ها و کالاهای دیگری که با آن ارزش می‌یابند. سرمایه‌داران با در دست داشتن نبض بازار، نگران و هراسان از گرداب بورس، سرمایه‌های مالی خود را به خزانه‌ی طلا روانه می‌سازند.

- کاهش سرمایه‌گذاری در بخش‌های تولیدی و خدماتی و ورشکستگی باز همه بیشتر مراکز تولید و خدماتی .

- خلع مالکیت‌های بازهم بیشتر به دست کلان سرمایه‌داران، ریزش لایه‌های کم توان‌تر به پایین و شدت یابی روند پرولتاریزاسیون، یعنی کالا سازی آدمیانی که از هستی ساقط شده‌اند و راهی جز فروش نیروی کار خود ندارند .

- افزایش بیکاری در USA بنا به گزارش‌های رسمی اکنون ۹/۱ در صد (و انبوه شدن لشگر بیکاران .

- فوران آتشفشان خشم و شورش گرسنگان؛ آتش‌افروزتر از آنچه اکنون در بریتانیای کبیر شاهد آن هستیم. لندن اکنون، پیوستار آتشی است که محمد،

جوان بیکار، در تونس با جان خویش مشعل افروخت تا آسیا و آفریقای شمالی را بیدار سازد. اسرائیل با افزون بر ۳۰۰ هزار انسان خشمگین در خیابان، با فریاد نان و کار، مسکن و دستمزد، تنها کوچه‌های کوچکی است از جهان اسیر و ویران سرمایه زده.

- کاهش قیمت نفت از سوی کشورهای صادر کننده در هراس از نیافتن بازار و مشتری و نیز رکود اقتصاد تولیدی.

- کاهش ارزش دلار و یورو.

دو شیوه برای حفظ نظام حاکمیت سرمایه

سیاست متمرکز مالی و سیاستی متمرکز بر اقتصاد سیاسی و سیاست اقتصادی. راه حل سومی برای سرمایه‌در میان نیست. کارگزاران مالی از کارگزاران سیاسی در دولت سرمایه می‌خواهند که سیاستی برای مهار بحران در پیش گیرند. بحران سازان، خود در بحران گرفتارند. کارگزاران سیاسی باید نظم مالی (د-رگلاسیون) را تنظیم کنند. در نظامی بی نظم، برای سیاستمداران این خودمشکل زا و بحران آفرین خواهد بود. کارگزاران مالی از سوی بازار، پیشبرد سیاست‌ها و تنظیم سیاست‌های مالی را از سیاستمداران می‌خواهند و از سوی دیگر، سیاستمداران نگران- نگرانان آینده نگر- تنظیم مالی دیگری را قانونی می‌شناسند. بحران سرمایه با آتش سرمایه مالی شعله ور شد، بحران آفرید و بحران شکاف افکن، و اینک جهان در خطر بی ثباتی سیاسی و بر لبه پرتگاه کشانیده شده است. این خود، پارادوکسی است که خود به بحرانی چاره ناپذیر تبدیل شده است. از نگاه منطقی و «اخلاقی»، بحران‌زایان، باید خود، چاره ساز بحرانی باشند که در تار و پود مناسباتشان

است، اما از نظر عملی خود بحران سازان نمی‌توانند بحران زدا باشند. گویی از کانون عفونت زایی، چشم به راه عفونت‌زدایی باشیم.

۱- در گولاسیون یعنی کنترل و نظارت ابزار سرمایه مالی. این راه کار را، دولت می‌خواهد و بازار بر نمی‌تابد.

۲- همکاری و همراهی دولت‌های سرمایه‌داری در رگولاسیون یکسان و همخوان.

۳- واکنش‌های زنجیره ای «رادیکال آزاد»، همانند سلولی سرطان‌زا و سرگردان در جریان خون و خودسر به هر سلول، نهادها و سرمایه‌های مالی در جهان سرطانی می‌سازد را باید مهار کرد- چیزی که در عمل مهار ناپذیر است.

۴- ابزارهای نوین اقتصاد مالی، آنارشی در نابسامانی است و خود یک نهاد «خودسر» است.

۵- سرمایه‌های مالی باید مهار شوند. سرمایه‌داران مالی تن نمی‌سپارند.

۶- پیشنهاد فرانسه برای سه قطبی شدن ارز، یوآن را به بازار جهانی و گشودن بازار چین و اروپا اتحاد دو ارز- نجات یورو به یاری یوآن...

۷- سرمایه یا این‌های اکسید کننده‌ی سرطان‌زابه مانند «رادیکال‌های آزاد» در بدن که به هر جا برسند سلول‌های سرطانی می‌سازند، در دست سرمایه داران بزرگ و دارندگان «هج فوندها» این دارندگان سهام بزرگ بازارهای سهام، برای سودآوری بیشتر، دولت‌ها را به چالش می‌کشند.

۸- نخبه‌گان سیاسی نظام کاپیتالیستی در دستگاه اجرایی سرمایه (دولت) باید سرمایه‌ها را به سامان وادارند و تنش‌ها را مهار کنند تا برای مناسبات مستبدانه‌ی حاکم و برای امپراتوری سرمایه، پی‌آمدهای اجتماعی تهدید آفرینی در پی نداشته باشند. نخبه‌گان اما خود کارگزارانی هستند که بر «شن‌خانه» می‌سازند.

خشم سرمایه‌داری دولتی چین - جنگ ارزها

با کاهش خرید اوراق قرضه آمریکا در بازار (از جمله چین) به ناچار، راهی جز خرید این اوراق توسط بانک مرکزی آمریکا نمی‌ماند. این چاره‌ی تورم‌زا، در عمل با چاپ اسکناس بدون پشتوانه، امکان پذیر می‌شود؛ یعنی چرخه‌ی دیگری از شیوه‌ی "آسان‌گردانی کمی (QE)"^{۱۹} برای مهار بحران و کمبود ارز در چرخه‌ی سوداگری. آمریکا و انگلستان، بدون پشتوانه به چاپ پول چاپ دست زدند و با فریب کاری نام آن را «آسان‌سازی کمی» نهادند. آمریکا و انگلستان، چندین تریلیون پول یا «QE» چاپ کردند. در این روند، تلاش برای به حرکت واداشتن اقتصاد، افزایش خواهد یافت. این موضوع می‌تواند به افزایش فشار تورمی در چین و سایر کشورها منجر شود.

یوان چین، اینک ارز سوم، با پشتوانه غول آسای دیگری روبرو است. میلیون‌ها تن از کارگران چینی و میلیون‌ها کارگر در سراسر جهان با ارزش‌افزایی و سرازیر شدن ارزش‌های ربوده شده کارشان به بازار سرمایه‌داری چین اژدها دم، پشتوانه این قطب سوم هستند. یورو و دلار نیز، نمی‌توانند زیاد در برابر یوان هم‌اورد باشند. آلمان بحران‌زا نمی‌تواند همچنان پشتیبان بحران‌زدایی باشد و وام بپردازد؛ هرچند بهره بر بهره‌ها افزوده شود. بسا که سرمایه و بهره در این سودا، «مایه سوز» شود و بدهکارانی با کمرهای شکسته مانند یونان از پای در آیند و خیزش سرخ، فرماوایی سرمایه را به زانو در آورد. در هر پرداخت، بازپرداختی باید و شاید که نباشد و دولت نمی‌تواند پاسخگوی سرمایه سالاران بازار مالی بماند.

¹⁹ Quantitative Easing.

با کاهش یابی ارزش دلار، آمریکا از ارزش واقعی طلب طلبکاران خود می‌کاهد؛ زیرا که با فرا رسیدن زمان سررسیدهای طلبکاران، پول دریافتی از ارزش واقعی که پیش‌تر برای خرید اوراق قرضه پرداخت شده، کمتر خواهد بود. در این میان، بورژوازی حاکم بر چین، بیش از همه سود می‌بازند؛ زیرا با آنکه بهره‌ای (نزدیک به ۴ درصد) در برابر خرید اوراق قرضه از آمریکا دریافت کرده، این برگه‌ها و نیز مقدار دلاری که بابت بهره می‌گیرد، قدرت خرید کمتری دارند. به بیانی دیگر، اینک، ارزش دلاری کمتری در دست چین است. پی آمد این روند، برآشفتن سران چین است. چین با افزون بر **یک تریلیون و ۳۰۰ میلیارد دلار** اوراق قرضه آمریکا در خزانه، به‌سان بزرگترین طلبکار از آمریکا، با بیانی خشن اعلام کرد که آمریکا باید «اعتیاد به وام‌گیری» را ترک کند. روز شنبه، خبرگزاری رسمی دولت چین، «شینهوا» به آشکار اعلام کرد: «چین، به عنوان بزرگترین اعتباردهنده به تنها ابرقدرت جهان، حق خود می‌داند که از ایالات متحده بخواهد مشکلات ساختاری بدهی خود را سامان دهد و امنیت دارایی‌های دلاری چین را تضمین کند».^{۲۰}

جنگ جهانی اعلام نشده

گزارش امنیتی مونیخ در ۲۰۱۵ که برای اولین بار منتشر شده، آمده است: «تعداد کشورهایی که در یک یا تعداد بیشتری از بحرانهای جنگی شرکت داشته‌اند، در سال ۲۰۱۳ به بالاترین رقم خود رسیده است. افزون بر ۴۶ درصد حکومت‌ها در جنگها یا نبردهای داخلی شرکت داشته یا به این جنگها کشانیده شده‌اند. این

^{۲۰} چهار شنبه، دهم اوت ۲۰۱۱ رادیو فردا، سایت فارسی.

گسترش به صورت شتابنده بسان دهه‌های گذشته همه‌جا گیر شده است. تا کنون هیچگاه، جهان با چنین گسترشی روبرو نبوده است.

ره‌یافت‌های سرمایه‌داری برای مهار بحران

برای مهار بحران و کمبود ارز در چرخه‌ی سوداگری، در دهه‌ی ۱۹۹۰- دولت‌های آمریکا و انگلستان- همانند ژاپن- نرخ بهره‌ی بانکی را تا نزدیک به صفر درصد کاهش دادند تا وام‌گیری را مشوق باشند. به هر روی، آمریکا و انگلستان، بدون پشتوانه به چاپ پول چاپ دست زدند و با فریب کاری نام آن را «آسان‌سازی کمی» نهادند. آمریکا و انگلستان، چندین تریلیون پول یا «E Q» چاپ کردند.

بحران ادواری، با افت و خیز در دهه ۹۰ هزاره‌ی دوم چون سرطانی خفته در بافت‌های جامعه انسانی ریشه دوانید. بحران بر دوش نیروی کار و تهی‌دستان و لایه‌های پایینی، در سراسر جهان به دهه‌ی نخست‌هزاره‌ی سوم پای نهاد. چاپ پول آرام‌بخش (بی پشتوانه و تورم‌زا)، مُسکن گذرای این بیماری دردناک بود و نه درمان درد کهنه. پول بدون پشتوانه، برابری ارز ساختگی و مجازی را ایجاد کرد، اما ارزش تولید اجتماعی در سراسر جهان را زیر تاثیر قرار داد. برای جذب مشتری به سوی بازار آمریکا، ارزش دلار را پایین آوردند (Depreciation of Dollar). این روی‌کردها خود نه درمان که آرام‌بخشی‌ناپیدار هستند. ره‌یافت کاراً، گشودن بازارها، جایگزینی خط تولید جنگ‌افزارها، تشنج آفرینی و افروختن شعله‌های جهان سوز جنگ، اینک در خاور میانه و شمال آفریقا است.

کیفر خواستی سرگشوده

پول آرام بخش، برای گذرا رونقی به بار آورد. این رونق نسبی، برای طبقه کارگر نه کارآفرین بود و نه به افزایش دستمزدها گرایید؛ به وارونه، سنگینی ستم طبقاتی را بیش از پیش بر جسم و روان کارگر و خانواده‌های کارگری و لایه‌های پایینی، آوار ساخت. این یک نسل کشی، این یک جنایت علیه بشریت است، با کیفر خواستی سرگشوده. صدور سرمایه‌ی مالی بیش از همه، با بهره‌های بالا، پی‌آمد این روی کرد بود. برزیل در شمار قلمروهای این صدور بود.

بلوک شرق و بالکان

فشار و شرایط صندوق بین‌المللی پول برای کشورهای اروپای شرقی فروپاشیده شده از بلوک شرق و سرمایه‌داری دولتی، هولناک‌تر از کشورهای بلوک غرب بود. صندوق جهانی پول، از سال ۱۹۸۱ تا ۸۳ با لهستان، رومانی و یوگسلاوی قرارداد وام بست. یکی از پیش‌شرطها، قطع یارانه‌های کالاهای حیاتی بود. شرط دیگر قطع وام و حمایت از تولیدات خدماتی و مراکزی که به‌گونه‌ای کم سود یا سودآور نبودند، اما در خدمت رفع نیازهای حیاتی جامعه نقشی تعیین‌کننده داشتند. شوک درمانی با کاهش هولناک ارزش پول این کشورها آغاز شد. پروژه‌ی بالکانیزه شدن یوگوسلاوی، و جنگ صربستان، کوسوو، بوسنی-هرزگوین، آلبانی، و در سال ۱۹۸۹ کلید خورد. ژانویه سال ۱۹۹۳ میلادی اسکناس دولت فدرال یوگسلاوی (جمهوری صربستان و مونته‌نگرو) اسکناس یکصد هزار دیناری بود. کمتر از دو ماه،

اسکناس‌های ۵۰۰ هزار دیناری، یک میلیون دیناری، پنج میلیون، ۱۰ میلیون، یک صد میلیون و یک میلیارد دیناری نیز چاپ و به بازار آمد، دیگر جایی برای صفرها باقی نمانده بود؛ اسکناس یک میلیارد دیناری با برداشتن شش صفر به هزار دیناری تبدیل شد ولی یکی میلیارد دینار نامیده می‌شد، در ماه ژانویه، فروشگاه‌ها حتی از پذیرش اسکناس دینار یعنی واحد رسمی پول صربستان خودداری می‌کردند. در روز ۲۴ ژانویه ۱۹۹۴ دولت صربستان که بر آن بود تا اسکناسی با رقم یک هزار میلیارد دینار به چاپ برساند، اما با برداشتن دوازده صفر از آن، یک دینار (یک‌هزار میلیارد دینار) را برابر یک مارک آلمان قرار داد.

«اسلوبودان میلوشویچ» به جای مارکوویچ رهبری دولت را به عهده داشت، در هراس از شورش گرسنگان و غارت فروشگاه‌های مواد غذایی، از بانک جهانی درخواست کمک کرد. پروفیسور «دراگوسلاو آوراموویچ» که سال‌ها در بانک جهانی در نقش دستیار رئیس بانک، کارگزاری کرده بود، از سوی بانک جهانی به این ماموریت گسیل شد.

«طی چندماه از ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۰ راه ورد کالاهای خارجی به یوگسلاوی به‌شدت گشوده شد. حاصل این سیاست آن بود که تا پایان ۱۹۹۰ - ۲۴۳۵ موسسه ورشکست و یک میلیون و سیصد هزار نفر بیکار شدند. ۵۰۰ هزار کارگر دیگر از دریافت دستمزد محروم گشتند.»

روسیه

در روسیه، گورباچف، نقش مارکوویچ یوگسلاوی را داشت.^(۲۱) بوریس یلتسین، با برخورداری از رایزنی «ایگور گایدِر» اقتصاد دان، شوک درمانی را

²¹)<http://news.icanhascheezburger.com/tag/boris-yeltsin>

در نقش فاشیستی در قبای یک دلچک، به پیش برد. هیچگاه روسیه این چنین در تاریخ به خواری نشانیده نشده بود. یلتسین، نماد بلاهت و تحقیری بود که برای خواری سرزمین روسیه دستکم از شکست ناپلئون در سال ۱۸۱۰ تا انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۷ تا شکست فاشیسم در سال ۱۹۴۴، تا فروپاشی در سال ۱۹۹۰ دولتها و سرمایه‌داران اروپای غربی و آمریکا در آرزویش بودند.

در سرمایه‌داری دولتی فروپاشیده «شوروی»، یلتسین کارگزار این طرح، به یاری «یگور گایداری» طراح شوک درمانی، روبل روس را در برابر دلار آمریکایی به کاغذ بی ارزش تبدیل ساخت. گایداری در نقش وزیر اقتصاد و دارایی، و دستیار نخست وزیر روسیه در دولت یلتسین، سر انجام به دست رقبا در دوره پوتین-مدودف ازپای در آمد و در سن ۵۴ سالگی، «رادبواکتیوی» شد. شیمی درمانی پوتینی، سرانجامی است دیر یا زود، در انتظار کارگزاران و مجریان چنین جنایاتی در دستگاه سرمایه. هدف شوک درمانی، آن است که حکومت شوندگان به شرایط اقتصادی دلخواه سرمایه، یعنی بازار آزاد و قوانین جهانی‌گردانی و بازار آزاد اسارت و چپاول (نئولیبرالیسم) تن بسپارند. با افول روزافزون بلوک شرق و سوسیالیسم موجود، گلوبالیزاسیون و تبدیل شدن جهان به بازار «آزاد» سرمایه مالی و تجارت و اسپیکولاسیون، فریدمن و شاگردانش نتیجه‌ی آزمایشگاه کوچک و اتاق شکنجه‌ی شوک پردازی سیا را به لابراتوار جهانی کشانیدند.

در دهه ۹۰ تمامی کشورهای پیرامونی به جز چین و هندوستان، نسخه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را همانند جام زهر خفاش جماران بالا کشیدند. در سال ۱۹۸۹ در ایران علی‌اکبر رفسنجانی و فرماندهان سپاهی و سران اطلاعات و امنیت نظام، به خیل دلالان و رانت خوران

اقتصادی وارد شدند. آنان با همان نیت «قربت ان الا الله» از جبهه و پشت جبهه جنگ هشت ساله با مردم عراق و ایران، به جبهه مقدس جهاد اقتصادی روی آوردند. عبا پوشان، در ردای «سردار» ویرانگری، کارگزاران این پروژه بودند. خوش خدمتی‌های دولت‌های کارگزار، اما تا همیشه ضمانت بخش وفاداری کارپردازان جهانی سرمایه نمی‌ماند. اینان نیز، سرانجامی خوش‌تر از میلوشوویچ نمی‌بیند. میلوشوویچ در سال ۲۰۰۰ برکنار و دستگیر و در دادگاه لاهه به اتهام نسل‌کشی به محاکمه کشانیده شد و در همانجا در سلولی جان سپرد. دیگران یکی در پی دیگری به سرانجام همقطاران خود می‌نگرند، هرچند در دل هراس و اضطراب، اما باورشان نمی‌شود که شتر صدام و مبارک، قذافانه در آستانه‌ی بیت‌اشان زانو زده است.

نسخه جهانی شوک درمانی

پیروان میلتون فریدمن نوبلیست شوک درمانی، با نقد کینزیسم در اقتصاد، نگره‌ی مونترایسم را در برابر آن و به‌سان آرام‌بخش بحران‌های سرمایه‌داری می‌نشانند. استاد فاشیسم، در کتاب «کاپیتالیسم و آزادی» به آشکارا به ضرورت بحران به سان شوک اشاره دارد:

"تنها با بروز یک بحران، چه بحران بطور واقعی باشد و چه این گونه به‌نظر برسد، می‌توان تغییرات واقعی را به‌وجود آورد. بنظر من وظیفه اصلی ما این است که آلترناتیوهای را فراهم آوریم، آنها را زنده نگهداریم تا آنکه آنچه که به لحاظ سیاسی در ابتدا ناشدنی به‌نظر می‌رسد سرانجام به یک راه حل اجتناب‌ناپذیر بدل گردد."

فریدمن، بحران را موقعیتی لازم برای پیشبرد دکترین شوک می‌داند. در این برهه کوتاه، دولت‌ها بین ۹-۸ ماه مجالی برای پیشبرد اهداف خویش دارند.

وی در دهه‌ی هفتاد میلادی، مشاور ژنرال آگوستو پینوشه، ژنرال کودتاچی علیه سالوادر آلنده در شیلی بود. "دکترین شوک" در اقتصاد بازار آزاد از دهه‌ی هفتاد میلادی تا کنون چهار نعل، جهان را در می‌نوردد و میلیون‌ها انسان، زیر زنجیره‌ی شنی‌های تانک‌های سرمایه‌درهم لهیده می‌شوند. بنیاد هریتیج^{۲۲}، انستیتوی کیتو^{۲۳} و انستیتوی آمریکن اینترپرایز^{۲۴} از جمله پیشبرندگان این راه‌کار سرمایه هستند. فریدمن حل بحران سیاسی - اقتصادی شیلی پس از کودتا را در کنار ژنرال پینوشه با شوک درمانی اقتصادی و سیاسی به پیش برد. **جنگ افزوزی و انتقال صنعت و تولید سرمایه‌داری به تولید جنگ ابزارها ره‌یافت دیگری است برای مهار بحران.**

چین، اژدهایی که به ناگهان دهان گشود

بنابر آمار «انستیتو مطالعات صلح استکهلم» (سیبری) در سال ۲۰۱۳، چین پس از آمریکا بزرگ‌ترین کشور از نظر هزینه‌های نظامی در جهان به شمار می‌رود؛ ارتش چین با دارا بودن ۲ میلیون و ۳۰۰ هزار نیرو بزرگترین ارتش جهان به‌شمار می‌آید و دولت سالاران، با شور بسیار تلاش می‌کنند تا با همکاری نظامی و خرید تسلیحات پیشرفته از روسیه تکنولوژی نظامی خود را نیزافزایش دهند. اینک گزارش می‌شود که چین پس از ا. م. آمریکا و روسیه، سومین صادرکننده سلاح در جهان است. به گزارش موسسه بین

²² Heritage Foundati.

²³ Cato Institute.

²⁴ American Enterprise Institute.

المللی تحقیقات صلح استکهلم (سییری) چین سومین صادرکننده تسلیحات نظامی در جهان است و نرخ صادرات تسلیحات نظامی چین در چهار سال اخیر در مقایسه با پنج سال پیش از آن، ۱۴۳ درصد رشد کرده است.^{۲۵} بدینگونه، چین برای نخستین بار آلمان را پشت سر می‌گذارد، ژاپن، کره و برخی دیگر از کشورهای شرق آسیا، به همراه آمریکا، توان نظامی پکن را تهدیدی در برابر اهداف خود می‌شمارند. از سال ۲۰۱۰ میلادی، ایالات متحده آمریکا، تمرکز نظامی خود را از خاورمیانه به آسیا و به مرزهای چین و اروپا کشانیده است. چین در سال ۲۰۱۴ سیزده درصد و در سال ۲۰۱۵ ده درصد دیگر به بودجه نظامی خود افزود و سهم بودجه نظامی را به ۱۴۵ میلیارد دلار افزایش داد.^{۲۶} بالاترین میزان بودجه نظامی در جهان از آن آمریکاست با رقمی افزون بر ۹/۷۴۴ میلیارد دلار.^{۲۷}

گلوبالیزه کردن جنگ، جنگ مستقیم، نیابتی ناتو، محاصره اقتصادی، ریاضت اقتصادی، فوق استثمار تروریسم، داعش و حزب الله، خمینی، حکومت‌های اسلامی کودتا، خلق اسلامی جهادی‌ها، ابه انحراف کشانیدن خیزش‌های توده‌ای، جلوه‌های این جنگ می باشند. سرکوب جنبش‌ها، جنایت علیه بشریت نمروز شده است. چین و روسیه در سوی دیگر بلوک ارواسیا. نا امن کردن ناحیه‌ها، القاعده، بوکوالحرام، شباب، داعش، حکومت اسلامی همه خلق شده به وسیله آمریکا و به دست عربستان، اسرائیل، امارات عربی و قطر، یمن، سوریه اسدی، حزب‌الله، جمهوری اسلامی در ایران و ووهستند. پنتاگون

²⁵ <http://www.dailymotion.com/video/x2jok3d>.

²⁶ http://www.nytimes.com/2015/03/05/world/asia/chinas-military-budget-increasing-10-for-2015-official-says.html?_r=026.

²⁷ http://useconomy.about.com/od/usfederalbudget/p/military_budget.html.

هیچ ابایی ندارد که این را جنگ دراز مدت بنامد. نا امن گردانی اقتصاد رقبا در چین و روسیه و ژاپن... بازارها و ناتوان سازی اقتصادی و سیاسی رقبا بالفعل و بالقوه. پروژه نظامی و مالی هردو به دوش هم پیش می روند. نفت و انرژی و کشاورزی ووو.

در گروه "بریکس" (BRICS) ائتلاف بزرگ اقتصادی برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی) چندان پایدار به دید نمی آید. این «آجرها»، برهم نمی مانند تا ساختاری قابل بقا برپا سازند. برزیل و آفریقای جنوبی در کردیدور آمریکا قرار دارند. جهان کروی در یک گذار «خطی»، سرمایه را گویی به همان آغازگاه استعماری خود بازگردانیده است. طنزی تاریخی در ماتریالیسم تاریخی. مناسباتی ارتجاعی به ارتجاع مناسبات در می غلند.

ره یافت تولیدی / جنگ ابزارها

چرخش چرخ تولید به سوی میلیتاریسم و جنگ افزاربه هدف انباشت سرمایه و مهار بحران بستر یافت. تنش زایی، بسترسازی بازار بمبهای سنگر شکن، نیروگاه های هسته ای، بمب افکن ها و ابزار جدید سرکوب، شنودها و ردگیری های ماهواره ای، فیلتر و پارازیت افکن، کامیون های مرگ (نمونه چینی در ایران اسلامی) ووو از جمله ره یافت ها و گرایش های سرمایه جهانی است. سراسر سیاره، به «زون» ها و میدان های اقتصادی - سیاسی - نظامی هند و چین، آسیای جنوب شرقی، آسیای مرکزی - شمال آفریقا و خاور میانه، تقسیم می شود. به اینگونه، اروپا و آمریکا با هند و چین (آسیا) به سان سه زون جهانی سرمایه در جهان، هم مرز می شوند. به بیان دیگر به جای دو بلوک، بایسته تر است که از سه بلوک جهانی سرمایه نام برد- بلوک ارواسیا

ام. آمریکا- غرب و بلوک چین. با سه دایره که نه متنافر که درهم می‌شوند و بر هم می‌نشینند.

سیاست‌های مالی و بازار کار اروپا باید در همه کشورهای عضو، هماهنگ شود. اروپا باید آلمانی گردد. هژمونی آلمان، راه و روش اقتصادی و سیاسی سرمایه به شیوهی آلمانی را به پیش می‌برد. این سیاست‌های خنثی سازی بحران، اما جهان شمول است، در کشورهای پیرامونی سرمایه، با خون ریزی و تلفاتی هولناک به پیش می‌رود.

سیاست بازار کار

بیکار سازی، مهار بیکاران و کنترل کارگران، مقررات زدایی، بالا بردن شدت بهره کشی هرآنجا که در کشورهای کانونی و پیرامونی مالکیتی بر ابزار تولید دارد، کاهش هزینه‌های تولید و مبادله، افزایش سن بازنشستگی، کاهش تمامی حقوق کارگری، از بیمه‌های بیکاری گرفته تا بازنشستگی، دستبرد به اندوخته‌های بازنشستگان، کاهش و یا لغو بودجه‌های درمانی و بهداشتی، آموزشی و تمامی دستاوردهای طبقاتی کارگران در دوسدهی گذشته و و از جمله سیاست‌هایی‌اند که باید هماهنگ و هم نوا شوند.

سیاست‌های مالی

یکسان سازی روش‌های تأمین کسری بودجه، نقش و رابطه با صندوق جهانی پول، کاهش شدید بودجه جاری، بودجه آموزش پرورش، بهداشت و درمان، افزایش مالیات‌های مستقیم، واگذاری آموزش و پرورش، بهداشت و درمان و خدماتی که تمامی هزینه‌هایش از مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم برآمده

از ارزش‌افزایی نیروی کار سرچشمه می‌گیرند، به بخش خصوصی، شانه خالی کردن دولت‌ها از پاسخگویی در برابر این خدمات، بازسازی دولت‌های لاغر و کم‌هزینه که تنها ناظر بر مقررات استبدادی سرمایه باشند و دیگر هیچ، تا برقراری هژمونی سرمایه مالی.

پایان و آغاز جنگ سرد و گرم

در دهه ی ۱۹۸۰، جنگ سرد بین دو قطب که یک سوی آن سرمایه جهانی لگام گسیخته و ایدئولوژی نولیبرالیسم، در بازار جهانی اقتصاد کابویی به دیوار برلین رسید. سوی دیگر دیوار، بلوک سرمایه‌داری دولتی شوروی پیشین و چین بود و پایان تاریخ در بلندگوهای سراسری جار زده می‌شد. صدای شیپور گلوبالیزاسیون هنگامی به اوج رسید که سرمایه جهانی به بحران بی سابقه‌ی تاریخی خود در می‌غلطید. سرمایه مالی، بحران ساختار و سرمایه بحرانی را روی شانه‌های خونین کارگران صلیب افکن شد. ناتو از نیروی دفاعی به نیرویی تهاجمی درآمد. صندوق جهانی پول و بانک جهانی و بانک‌های آلمان و دیگر زرادخانه‌های مالی، توپخانه‌های سنگین این جنگ «جهانی سوم»، بودند. جنگ حکومت‌های ایران و عراق به طالبان و القاعده می‌پیوست و در بالکان ویرانی آفریده می‌شد، افغانستان را ویرانه‌ای می‌ساخت تا بر شیارهای آن خشخاش کاشته شود و افیون جهان را به یاری برادران قاچاقچی سپاهیان سرمایه‌داری ایران از ترانزیت حکومت اسلامی برآورده سازد. جنگ خلیج فارس و عراق و ناتو و هم پیمانان ایالات متحده آمریکای شمالی و اروپا، پی در پی می‌آمدند تا میلیتاریسم جهانی برای اشغال و جابجایی بازارهای جدید، مجالی دلخواه فراهم آورد. زون‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی بین چین/هند و اروپای غربی و آمریکای شمالی، جهان را به

سه حوزه اقتصادی، سیاسی و نظامی اتحادیه اروپا، چین و آمریکای شمالی تقسیم می کرد. اوراسیا تئوری روسی این قطب بندی بود. پل ولفوویتز در سال ۱۹۹۹ این برآمد را پیش بینی کرده بود. خرس قطبی این بار غنوده بر پیکر درهم شکسته‌ی سرمایه‌داری دولتی، از قوه به فعل درآمد، زیر پوست‌اش گرما دوید و از خواب زمستانی برخاست و غریب.

دفاع موشکی در اروپای شرقی

نقشه دیرینه ناتو، برقراری هژمونی بر شرق فروپاشیده است. گسترش ناتو به شرق و سامانه‌ی موشکی‌اش شتاب گرفت. این استراتژی با دولت بیل کلینتون در دهه ۱۹۹۰، با پرچم «سیاست دربرگیری و گسترش»، به پیش رفت. ناتو از اقمار فروپاشیده و برخی کشورهای پیرامونی عضو گرفت. ارواسیا در تنگنا افتاده بود. روسیه با پوتین و تئوری راسپوتین کرم‌لین، دوگین نیز بیکار ننشسته بود. کریمه در سال ۲۰۱۴ به اشغال درآمد. روسیه به دریای سیاه ناوشکن شد. اقمار پاره‌های پیوسته به ناتو و یا در حال پیوستن به آن و بازار مشترک اروپا، زیر رصد نظامی نوتزاریسم روس قرار گرفتند. بلوک اقتصادی سیاسی، نظامی اوراسیا خرس قطبی بیدار شده‌ای بود که غرش کشید.

روسیه نابرخوردار از صنعت و تولیدات صنعتی قابل رقابت در بازارهای غربی، انرژی می فروشد. سلاح و منابع کانی. بیش از سی و پنج درصد از واردات نفتی و ۳۰ درصد واردات گاز اتحادیه اروپا از روسیه برآورده می‌شود. ریه‌های صنعتی و انرژی بر غرب از شاه لوله‌های روس، دم و بازدم دارد. گزارش می‌شود که فنلاند ۱۰۰ درصد، بلغارستان ۸۵ درصد، چک ۸۰ درصد، اسلواکی ۶۳ درصد، یونان ۵۵ درصد، لهستان ۵۴ درصد،

اتریش ۵۲ درصد، مجارستان ۴۹ درصد، بلژیک ۴۳ درصد، آلمان ۴۰ درصد از واردات گاز مورد نیاز از روسیه است. سه چهارم کل صادرات گاز روسیه به اروپا روانه است و کل نفت و گاز بیش از ۶۰ درصد درآمدهای روسیه را تشکیل می‌دهد. مهم ترین کالاهای صادراتی آلمان به روسیه، ماشین های صنعتی، اتومبیل و ابزار یدکی اتومبیل، تولیدات شیمیائی، ابزار کامپیوتی، الکتریکی و دستگاهای نوری (اپتیکال) می‌باشند. مهمترین تولیداتی که آلمان از روسیه وارد می کند، گاز، نفت، تولیدات ذغال کُک، محصولات معدنی، فلزات و ذغال می باشند.

زنگ ناقوس های زنگ زده

ناقوس های زنگار بسته بر بام روسیه، پتک گونه برمغزها، دکترین شوک می نوازند. بوریس یلتسین نخستین رئیس جمهوری پس از گورباچف، اقمار روس را از هم گسسته یافت. پارلمان روسیه در یک توپ باران، نماد این از هم پاشی بود. همانگونه که لیاخوف قزاق، سلف یلتسین، فرمانده رضا خان میرپنج مسلسل چی فوج قزاق، با مجلس مشروطه ی تجار فنودال ایران، در دفاع از بقایای فنودالیسم محمدعلی شاه ی، به فتوای آیت الله فضل الله نوری، با فالی که از قرآن، نیز پشتوانه گرفته بود، مجلس را به توپ بست و آزاد اندیشان را به دار کشید. جمهوری های فدراتیو آن شوروی ساختگی، بیش از پنجاه پاره شد. مکتب شیکاگو، دکترین شوک فریدمن را در روسیه پیاده کرد. سربازان روس از افغانستان فراخوانده شدند تا سیب زمینی جمع کنند. کشاورزان، تایلر هواپیماهای روسی را باز کرده به جای تایلر تراکتور، بارکشی کنند. زمان اشغال آسیای مرکزی تا مسکو فرا رسیده بود. بنا به تئوری دکتر فاشیست «ایوون کامرون» روانپزشک سازمان جاسوسی آمریکا،

و شاگردش دکتر فریدمن، مناسب‌ترین زمان برای اجرای پروژه شوک، فرارسیده بود.

«نظم نوین جهانی»، باید پیش از بیداری ازدهای زرد، خطرناکترین «رقیب بالقوه» را با زبان توپخانه‌ی سرمایه جهانی، در دیوار چین به گفتگو می‌نشانید و مهار می‌کرد. همانگونه که پل ولفوویتز پیش بینی کرده بود. ریگان - گورباچف، مامورین اجرای یک واگذاری و مبادله بودند، برد - باختی فلاکت‌بار که سراسر روسیه و بلوک شرق را به ویرانی و حقارت می‌کشاند. بازار آزاد و نیز دو نیمه قاره‌ی اروپا - آسیای از هم پاشیده روسیه «شوروی»، به *اشغال* نئولیبرالیسم درآمد. الیگارش‌ها از درون حزب سوسیال دمکرات (کمونیست) بیرون خزیده می‌شدند. الیگارش‌ها، از درون ک. گ. ب و حزب حاکم که نام کمونیسم را مصادره کرده بود، از اشتراک دولتی بیرون خزیدند تا دولتی خصوصی شوند و خصوصی سازند. نخبه‌گان، الیت‌های کارگزار در آپارات‌های حزبی و امنیتی‌ها، خصوصی‌سازی‌ها را با چند ده هزار دلار پس انداز شده خود، سوداگری کردند. همانگونه که خصوصی سازی‌ها در حکومت اسلامی، بین بیت رهبری، سران سپاه و امنیتی‌ها و اصلاح‌طلبان و میانه بازان تقسیم شد. در روسیه‌ی فروپاشیده شده، بزرگترین حوزه گاز طبیعی و نفت و مخازن طلای جهان، غول‌های گازپروم (نفت و گاز) و اورانیوم، و سلاح‌های کشتارهای جمعی و فرا قاره‌ای همانند هیزم در بازار جهانی مبادله می‌شد.

طراحان شوک درمانی به مهندسان محلی مکتب فریدمن، مانیتاریسم، را آموخته بودند که «پول است که پول می‌آورد». پول‌ها اما در دست نخبگان حزبی بود.

پوتین در دوران آندروپف در سال ۱۹۷۷، مامور ک گ ب شد و در دوران گورباچف، ک. گ. ب پوتین، وی را به شهر **درسدن** آلمان شرقی تا فروریختن

دیوار در برلن شرقی ماموریت داد. تابستان ۱۹۹۶ دستیار شهرداری سنت پترزبورگ شد و با رفتن گورباچف، به یلتسین پیوست. تحقیر یلتسین، دلچکی که به جای تزار نشسته بود، به وسیله بیل کلینتون رئیس جمهور وقت ایالات متحده آمریکا، تحقیر روح تزاریسم سرشته شده در ذهنیت روس و ارتودوکس‌ها بود.

مسیحیت ارتودوکس و روم سوم (پس از روم باستانی و روم شرقی)، ایوان مخوف دیگری را در دخمه‌های بویناک خون و ودکا و چربی خوک و یلتسین، در کلیساهای عنکبوتی با فانوس‌های نفتی، وامی‌کاوید. ولادیمیر پوتین که حلول پتر کبیر را در خویش می‌پندارد، ایوان مخوفی است که با هم‌قطاران، رویا پندارانه باید تکه‌پاره‌های فروپاشیده‌ی پسا جنگ سرد و یلتسین را به فدراسیون‌های متحد و اقماری تبدیل کند. پوتین در سر دارد تا نوتزاریسم روس را این بار زیر نام اوراسیا برپا سازد. پوتین توانسته است پاره پاره‌های فروپاشیده برهه یلتسین را به هر هزینه به هم آورد. با فدراتیوهای روسیه سابق، به تهدید و کودتا و ترور و گاز و نفت و اورانیوم، تا همزمان در کنار ایران و سرزمین‌هایی که در محور اوراسیا قرار می‌دهند، بلوک دیگری را در برابر دیگر قطب‌ها و رقبای سرمایه‌داری به هم پیوند دهد. محور ایران، روسیه، و سوریه، حزب‌الله را باید از این منظر ارزیابی کرد.

جنب تئوری سیاسی چهارم

الکساندر دوگین، کتاب **به سوی تئوری سیاسی چهارم**، انجیل اوراسیا، نیز که در روسیه چاپ شد، را نخست با مشاورت «آلن دو بونویه» فرانسوی-روسی نوشت. در اضطراب «بودن یا نبودن»، با رنج بودن از دست دهی

هویت خویش در این بازار فساد و برده‌داری، که الیگارش روس، به ویژه در برهه‌ی یلتسین بیشترین تحقیر را تحمل کرده بود، سهم روسیه را دیگر رقیبان ربوده بودند. گورباچف کلید گشایش بازار را به ریگان سپرد، و یلتسین، با شاگردان فریدمن، به مکتب شیکاگو روادید شوک به روسیه را داد...

دوگین برای پیشبرد اهداف ارواسیا از هر نیرویی، از فاشیست‌های دینی گرفته تا فاشیسم غیر دینی مانند نظامیان ترکیه، عضو می‌گیرد. از همین روی، از القاعده و حزب الله و بوک الحرام‌ها و الشباب ووو به نیکی و از هم پیمانان خویش نام می‌برد:

«جهادی‌ها همانند سکولارهای اروپایی که در پی گلوبالیزاسیون هستند، یونیورسالیست یعنی نیروهایی یک دنیا می‌باشند. اما آنها همانند نیستند، زیرا اروپایی هدفی جز سلطه و چیرگی بر دیگران و تحمیل هژمونی خویش ندارند در سراسر جهان ندارند. آنها همه روزه به وسیله رسانه‌های جهانی خویش ما را مورد هدف قرار می‌دهند، از جمله جوانان را مورد هدف دارند. سلفی‌ها نیز به گونه‌ای یونیورسالیست هستند، نبایستی آنگونه پنداشته شوند که اروپاییان در جستجوی گلوبالیزاسیون آنان نیز علیه دشمنان ما مبارزه می‌کنند. ما هر یونیورسالیستی را قبول نداریم، اما یونیورسالیست‌هایی هستند که امروزه به ما حمله می‌کنند و پیروز هم می‌شوند، اما یونیورسالیست‌هایی هم هستند که با آنها همانند هستند که علیه هژمونی غرب، یونیورسالیست‌های لیبرال مبارزه می‌کنند و در حال حاضر دوستان ما هستند.»^{۲۸}

^{۲۸} مجله جوان میزگرد با کارشناس برجسته روس؛ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۱

اوراسیا به بیان بنیانگذاران آن: «منطقه‌ای پهناور و بین‌قاره ای است که از مرزهای شرقی چین شروع می‌شود و تا اروپای شرقی امتداد دارد. «مؤسسه مطالعاتی ایران و اوراسیا» (ایراس) که از سال ۱۳۸۳ فعالیت علمی و فرهنگی خود را آغاز کرده، اولین و تنها مؤسسه غیردولتی است.»^{۲۹} مهدی سنایی گماشته روسی، داماد یونسی وزیر اطلاعات محمد خاتمی و مشاور حسن روحانی در امور اقوام و مذاهب، به پاس همین خوش خدمتی، سال ۲۰۱۴ سفیر حکومت اسلامی در روسیه شد. نظریه پرداز فاشیست الیگارش روس، در جلوه راسپوتین نئوتزاریست دو سال پیش از اشغال کریمه و یورش نظامی به اکرین اعلام کرده بود:

«ارتش ما تفلیس، پایتخت گرجستان تمامی این کشور و شاید که اکرین و پنینسولای کریمه که از نظر تاریخی به روسیه تعلق دارد را اشغال خواهد کرد.»^{۳۰}

دوگین در اشغال گرجستان. نئواروسیائیسیم با زره پوش‌ها

با افزایش اهمیت و ضرورت استراتژیک نوتزاریسم روسیه در حوزه اوراسیا، واشنگتن واکنش نشان داد. «هیلاری کلینتون» (وزیر وقت خارجه آمریکا)، در آخرین حضور در نشست «سازمان همکاری اقتصاد و توسعه دویلین» در دسامبر ۲۰۱۲ م. از ایجاد دوباره‌ی «اتحاد جماهیر شوروی» ابراز نگرانی کرد و تهدید نمود که «آمریکا تلاش می‌کند، روند (ایجاد اتحادیه اوراسیایی) را

^{۲۹} ایسنا، مهدی سنایی، <http://www.iras.ir/vsda%5Eln1lkt47,1.k5hk4.htm>

^{۳۰} مجله جوان میز گرد با ۳ کارشناس برجسته روس ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۱.

گند کرده یا اساساً از آن ممانعت به عمل آورد». این بیان با واکنش سخت «سخنگوی دومای روسیه» - سرگی ناریشکین- و «رئیس سازمان کشورهای مستقل مشترک المنافع» - لئونید اسلاتسکی- روبرو شد، که در برابر تلاش آمریکا برای برقراری جهان تک قطبی هشدار می دادند.^{۳۱}

دوگین در سال ۹۱ در میزگردی در ایران در نهاد خبری حکومت اسلامی با شرکت حیدر جمال به آشکارا اعلام کرد:

«ارواسیا جایگزین امپریالیسم امریکاست نه بدل اروپا»

«...امریکا، آتلانتیک و هژمونی ارزش‌های غربی مفاهیمی چون حقوق بشر، دموکراسی، آزادی بازار، پیشرفت فناوری و... را در برمی‌گیرد. اینها همه چالش‌های بزرگی برای تمدن‌هایی چون روسیه، چین، هند و ایران است و چون این یک چالش بزرگ است و در سایه کلی این چالش است که یک چیز کوچکی به نام اسرائیل و لابی کوچکی به نام لابی اسرائیل وجود دارد که اصلاً می‌توانم بگویم مثل شیخ است.

در ایران و در جهان اسلام کاملاً امکان دارد که به عامل صهیونیسم از دیدگاه دیگری نگاه کنند و این نگاه به آنها امکان بسیج نیروها را بدهد...»^{۳۲}

محور ارواسیا و باند سپاه

کارگزاران حکومت اسلامی که پروژه اوراسیا را «غیردولتی» می‌نامند و آن را در ایران زیر نام ان جی ا (NGO) به ثبت رسانده‌اند، در بخش ج- پژوهش‌های سیاسی، امنیتی و دفاعی این گزارش، بخشی از وظایف اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک خود را اینگونه اعلام داشته‌اند:

³¹ <http://www.tabnak.ir/fa/pages/?cid=116177>.

³² مجله جوان میز گرد با ۳ کارشناس برجسته روس ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۱.

- بررسی روابط ایران و روسیه؛
 - بررسی روابط ایران و ارمنستان؛
 - بررسی روابط پانزده ساله ایران و روسیه؛
 - دیپلماسی عمومی غرب در برابر ایران؛
 - بررسی پدیده ایران‌هراسی در غرب؛
 - برآورد راهبردی روسیه؛
 - راهبرد دفاعی ایران در منطقه ارواسیا؛
- گوشه‌ای از «ضرورت» این موشک‌ها را از زبان رجب صفراف از گماشتگان الیگارش‌ها در روسیه از جمله کارگزاران اوراسیایی دوگین بشنوید. صفراف، به بیان حکومتیان در ایران: «از فعالان سیاسی و اجتماعی کشور روسیه» شناسانده می‌شود. وی در این‌جا، در نقش یک دلال سلاح در ماموریت‌های خود به همراه پوتین، جلوه گر شده است.
- وقاحت رجب صفراف، از همان جنس محمود احمدی نژاد وطنی است. او در ضرورت تجهیز حکومت اسلام به موشک‌ها و دیگر سلاح‌های مخوف روسی، به ده دلیل، روی می‌آورد. هشتمین دلیل "صفراف" کافی است تا نقش این مافیای روس را دریافت.
- «راه اندازی نیروگاه اتمی ممکن است مبنایی باشد تا روسیه موضع خویش‌دارانه خود را در رابطه با ارسال سامانه های موشکی اس-۳۰۰ به ایران مورد تجدید نظر قراردهد...

برای روسیه یک دلیل وزین و انگیزه‌ای جدی برای ارسال اس-۳۰۰ به ایران جهت دفاع از تاسیسات راهبردی که با مشارکت روسیه ساخته شده است پیدا می‌شود. و این جزئی مهم از وجهه روسیه بشمار می‌آید زیرا بسیاری از کشورهای جهان قصد ساخت نیروگاه اتمی را دارند اما به دلایل

مختلف و بویژه به علت فقدان حفاظت کافی از چنین تاسیساتی دست به اجرای چنین طرحهایی نمی‌زنند. اگر روسیه دقیقاً همینطور رفتار کند و از تاسیسات «خود» چنین محافظت نماید در آنصورت این به یک نمونه جذاب برای کشورهای که چنین طرحهایی در سر دارند تبدیل می‌شود.^{۳۳} صفر اف این مبلغ الیگارش‌های نوتزاریستی، در گفتگو با صدای آمریکا^{۳۴}، در پی کشتار صدها کودک در فاجعه بمب‌های شیمیایی در سوریه، خیزش و مقاومت مردم در سوریه را انکار می‌کند و در نقش جارچی سیاسی اوراسیا، منکر هرگونه خیزش میلیونی در سوریه و هوچی حکومت اسلامی ایران می‌شود:

«در سوریه نکته‌ای است که می‌تواند نقش جامعه جهانی را عوض بکند. سوریه یک بهانه‌ای است که می‌خواهند به ایران حمله کنند... روسیه مطمئن است که آن تحولاتی که در سوریه می‌گذرد به دست آمریکا صورت می‌گیرد نه به دست اپوزیسیونی که در آنجا هست، اپوزیسیون هم در آنجا نیست ...

این تنش‌ها، استراتژی است. جناب آقای پوتین آن پوتینی نیست که ده سال یا ۴ سال پیش بود و پوتین الان یک سیاست مدار خیلی مستقل و رهبری که از منافع کشور خود به جهان نگاه می‌کند...»^{۳۵}

³³ <http://www.tabnak.ir/fa/pages/?cid=116177>

³⁴ <http://ir.voanews.com/audio/audio/322533.html>

«آمریکا و روسیه: تنش بر سر سوریه» مناظره با بیژن کیان، کارشناس ارشد دانشکده نیروی دریایی آمریکا؛ رجب صفروف، مدیر مرکز مطالعات ایران معاصر در مسکو. پنج‌شنبه ۱۴ شهریور، ۵ سپتامبر ۲۰۱۳ ساعت ۸ شب .

³⁵ همان منبع ۳۴.

کارگزار کرملین، به روشنی اعتراف می‌کند که تنش بین آمریکا و روسیه، استراتژیک و کشاکشی پیرامون تقسیم بازار است و او باید پاسدار مافیا باشد. ایران و سوریه، راهروهای قطب‌های رقیب هستند. وی با در نقش یک دلال، منکر می‌شود که مقاومت و مخالفت مردم جدا از گروه‌های مذهبی وابسته به عربستان و قطر در سوریه در میان نیست.

صفر اف، ایران را خط قرمز روسیه می‌نامد، او دست آموز دوگین، این راسپوتین الیگارش ناسیونالیست روس و صفر بوقچی پوتین. وی می‌پرسد: «چرا روسیه این خزینه (هزینه) سنگین را تحمل می‌کند!» و «از همه مهم‌تر»، طوری کنند که روسیه امکانات صادر نمودن امکانات انرژی خودش را نداشته باشد.»

و خود پاسخ می‌دهد:

«در سوریه نکته‌ای هسته که می‌تواند جامعه جهانی و نقش جامعه جهانی را عوض کند. روسیه فکر می‌کند که سوریه یک بهانه‌ای که از آن‌جا بیایند به سمت ایران. به سمت ایران که آمدند حتمن می‌آیند به سمت روسیه... می‌آیند به سمت روسیه، خط قرمزی دفاعی روسیه که در ایران است و خط قرمزی دفاعی ایران که در سوریه است از آنجا شروع می‌شود ... در سوریه نکته‌ای هست که می‌تواند جامعه جهانی را، نقش جامعه جهانی را عوض بکند. روسیه نگران اون است که سوریه یک بهانه است از اونجا شروع بکنند...»

صفر اف، دست آموز دوگین و مدافع این قطب است. او وظیفه دارد تا با ادبیات همان باندها سخن بپراکند:

«... استراتژی آمریکا برای اون بوده که وضع و جایگاه روسیه را در جامعه جهانی عوض بکند... استراتژی آمریکا در آسیای مرکزی، استراتژی آمریکا در قفقاز جنوبی، سیاست آمریکا در ایران، همکاری اون‌ها با شاهنشاهی خلیج

فارس، همکاری‌های اونها با مصر و کشورهای آفریقای جنوبی (شمالی) همه به اون روانه شده است که هرجایی که روسیه جایگاه داره پای خودشون را در اونجا برکنار بکنند. و از همه مهم، طوری کنند که روسیه امکانات صادر نمودن امکانات انرژی خودش را نداشته باشه.»

بنابراین، برای اینکه «روسیه امکانات صادر نمودن امکانات انرژی خودش» را داشته باشد:

« برای کرملین حفظ جامعه جهانی و ... مداخله نمودن در سوریه مهم است... آری، صفر اوف در پاسخ به مجری صدای آمریکا، که: برای مسکو سوریه یا ایران کدام اولویت دارد؟

برافروخته همانند یک فالانترئیست، دندان بردندان می‌فشارد، بسیجی آسا، ایران اسلامی را ناموس مقدس نوتراریسم روس می‌شمارد:

«سئوالی می‌کنید که اصلا باعث مقایسه نیست... ایران یک کشور ابر قدرت منطقوی مستقل است، سوریه یک کشور خیلی مهم برای روسیه ولی به هیچ وجه نمی‌توان مقایسه کرد که ایران چقدر مهم است.»

اما این ناموس مقدس را چون قدیس‌های بلاگردان با بوی پی سوز و کافور قبرهای فرسوده و بویناک استخوان‌های قبور، گماشته سازد تا بسان نگهبان گنجینه‌های کلیسای کرملین در خط اول جبهه دفاع از صادرات گاز، پاسدار باشد. اوست که راهیان بهشت را روبان سبز شهادت بر پیشانی، تا مسلخ نفت و کمپانی «گاز پروم»، بسیجانه روانه می‌سازد. از همین روی، خارج شدن ایران و سوریه از حوزه ارواسیا و زیر نفوذ کرملین، به راستی، برابر با مرگ منافع روسیه است:

«... من فکر می‌کنم که روسیه به هیچوجه نمی‌گذارد که آمریکا و کشورهای عربی خلیج فارس به راحتی هرچی که بخواهند به راحتی در سوریه انجام

بدن چونکه راه را باز نمودن به سمت ایران. این تقریباً همیشه گفت که خطری مرگ آوری برای منافع روسیه و منافع سیاسی روسیه هست.»

«در کرملین چندین سناریو آماده شده که در ابطنه با وضع سوریه در روزهای نزدیک این سنا ریوها وابسته به کیفیت و بزرگی تصمیم‌های که غرب و آمریکا گرفته می‌شود. یکی از اونها کمک خیلی محکم و سنگین به دولت سوریه و کمک به بعضی کشورها که در اطراف سوریه هستند و می‌توانند در امنیت اونها تاثیر بزرگی و خطر بزرگی بشود...» و «هرچی که ایران از روسیه بخواد برای دفاع خود...»

من فکر می‌کنم که این کمک‌ها الان داره شب و روز از تمام کانالها که امکان پذیره و خود روسیه این تصمیم رو داره می‌گیره و در اولین فرصت، اگر این کار شروع بشود من می‌تونم حدس بزنم که هرچی که ایران از روسیه بخواد برای دفاع خود از این وضعیت در این منطقه روسیه با کمال ممنونی می‌تواند به ایران این رو تحویل بده...»

روسیه برای حفظ بازار خویش و نیز برخی کشورهای غربی و دخالت آمریکا می‌تواند منطقه خاور میانه را برای سال‌ها به جنگی فلاکت بار و بازار طلایی پر رونقی برای جنگ افروزان و جنگ افزار سازان باشد. ایران از همان آغاز و سپس نیروی برون مرزی سپاه قدس و حزب‌الله، دوش به دوش ارتش حکومت سوریه و به ویژه تسلیح مستقیم این ارتش به دست روسیه و نیز چین و عراق، سرزمین سوریه را بر سر مردمانش به ویرانه تبدیل کرده‌اند، تا آستانه سال ۲۰۱۵ افزون بر ۲۰۰ هزار کشته از مردم، و ۷ میلیون آواره، و نابودی ارزش‌های تاریخی و دستاوردهای ده‌هزار ساله، به بوی سود سرمایه‌داران و اقتدار سیاسی‌اشان، هرگونه میثاق حکومت‌های سرمایه را و سازمان دول متحدشان را زیر پا نهاده است. روسیه شورای دول متحدشان را به گروگان گرفته و چین با چهره‌ای کثیف، به انباشته کردن جهان از آشغال

هایی به نام کالا، در این بازار آشفته، ذخیره‌های ارزی خود می‌انبارد. جارچی کرملین، ادامه می‌دهد:

«راه‌های صادرات انرژی روسیه به غرب بسته خواهد شد... روسیه دارد از خودش دفاع می‌کند...» همه کشاکش پیرامون این واقعیت است که روسیه و چین و حکومت اسلامی را به هر جنایتی مجاز می‌شمارد «در اولین فرصت که ایران سیستم سیاسی‌اش عوض بشه، آسیای مرکزی از زیر حضور و علاقمندی یا نفوذ روسیه خارج خواهند شد». این درست بیان جغد پوتین است:

«برای روسیه از همه مهم که... الان سوریه، فردا می‌تونه ایران باشه. اگر سیستم سیاسی ایران عوض بشه و سیستم ایران به یک سیستم غرب‌گرا تبدیل بشن و رهبران آن وصل‌های آمریکا بشن، اصلاً این به مرگ روسیه می‌آوره، می‌رسونه و این نقطه اول فروپاشی روسیه خواهد بود... در اولین فرصت که ایران سیستم سیاسی‌اش عوض بشه، آسیای مرکزی از زیر حضور و علاقمندی یا نفوذ روسیه خارج خواهند شد، کشورهای قفقاز به سیستم نظامی ناتو می‌پیوندند، دریای خزر، قشون‌های نظامی غرب خواهد اومد و دیگر راه‌های صادرات انرژی روسیه به غرب بسته خواهد شد. و در ایران صدها پایگاه‌های نظامی و مرکزهای از آموزش تروریست‌ها و اکستریمیست‌ها (افراط‌گرایان) جایگاه پیدا خواهند کرد که هدفی هست که اونها با خود روسیه وارد شدن و روسیه وارد شدن و وضع روسیه را متشنج نموده، یعنی این مرگه برای روسیه و اولین نکته فروپاشی روسیه خواهد بود. الان روسیه دارد از خودش دفاع می‌کند، الان روسیه می‌خواد که به این نکته نرسه و این برای روسیه ایران یک نقطه ای است که به هیچ وجه نمی‌گذارد که تنها

ایران در تنهایی به تنهایی روبرو با آمریکا و غرب و این شاهنشاهی فروخته شده‌ی خلیج فارس باشه...»^{۳۶}

صفر اوف درپاسخ به پرسش مجری صدای امریکا که از «ادوارد اسنودن»، افشاگر جاسوسی آمریکا از شهروندان جهان، پرسیده بود، از باز پس گرفتن جایزه صلح نوبل از اواما سخن گفت و پرخاشجویانه به صحرای کربلا زد.^{۳۷}

روسیه رنجمند استاتوس خویش است. سرزمین تزار و انقلاب کارگری، در بحران بی هویتی، در کشاکش آن است تا روزی فرمانروای دو قاره باشد. همانند دوران پترکبیر و ایوان مخوف و امپراتوریسم تزارها. در این جغرافیا، ایران، نو مستمره‌ای می‌ماند در قطب ارواسیا در برابر غرب و آمریکا، زیرا که هم ایدئولوژی آن برپاست و هم بمب‌هایش رو به راه؛ به ویژه آنگاه که با اتم انباشته شده باشند. که این دو، ترکیبی مقدس می‌آفرینند، برای تبدیل کرم‌لین، به جای واتیکان در پسکوچه‌های رم و بیزانس. روم سوم، روم نوتزاریسیم، واتیکان دیگری در مسکو با رعایایی بسیج شده در ارواسیا و دامنه‌ای به گستره‌ی دو قاره و شاید تا دور دستها، ونزوئلا و بولیوی و دیگر پاره‌های آمریکای لاتین سرشار از فریاد فقر و فساد و کوکابین و تا آنجاها که میدان رقابت سرمایه‌های جهانی‌اند و سلطه‌ی آمریکای شمالی کمرنگ تر می‌شود. در حالیکه اژدهای زرد، از غار امپراتوری پکن برخاسته، آفریقا را می‌بلعد و آسیا را و بر همه‌ی زمین سم می‌پراکند.

به بیان رهبر «حزب کمونیست» روسیه، «روسیه که در دهه ۱۹۹۰ یک «شریک کوچک» الیگارش‌ی جهانی بود، با رشد سریع قیمت‌های نفت در اوائل

^{۳۶} همان ۳۴.

^{۳۷} همان ۳۴.

دهه ۲۰۰۰ قوت قلب گرفت. نخبگان روسیه دیگر نمیخواهند یک نوکر غرب باشند، که بعلت ضعف و تبهکاری تیم یلتسین به یک منبع سودسراش مبدل شد. پس از سال ۲۰۰۰ افزایش شدید قیمت‌های جهانی نفت و گاز به ظهور و استحکام طبقه بورژوازی- اولیگارش‌ی- بوروکراتیک انجامید، که همانطور که مارکس گفت گرایش دارد قلمرو ملی را بمثابه قطاع خود اعلام کند و مانع دسترسی رقبا بشود. در عین حال، اولیگارش‌ی جهانی میطلبد که که اولیگارش‌ی روسیه آنرا در ثروت‌های خود سهیم کند. منظور ما پیش از هر چیز «آزاد سازی» دسترسی خارجی‌ها به میادین نفت و گاز در شمال روسیه و سیرری و همچنین خطوط لوله تحویل انرژی به اروپا است.

اولیگارش‌ی روسیه، البته، مخالف این است. سپس اتحادیه اروپایی، که پی بردن اربابان انرژی روسیه درصدد افزایش منافع خود هستند، ایجاد موانع برای آنها در بازارهای اروپایی را آغاز کرد. این علت تضادهای عمده است.

در ارتباط با سوریه، وضعیت پیامدهای اقتصادی جدی دارد. خط لوله ای که از قلمرو آن کشور می‌گذرد مقدار زیادی از نفت عراق را به ساحل مدیترانه منتقل میکند. سوریه احتمالاً منابع عظیم نفت نیز دارد. و عامل ژئوپولیتیک وجود دارد: پیش از این در جریان مداخله در لیبی یک سیاستمدار بلندپایه آمریکایی علناً گفت که هدف عملیات بیرون کردن روسیه و چین از مدیترانه بود. آشکارا، پس از قلع و قم کردن لیبی غرب تصمیم گرفت آخرین متحد باقی مانده روسیه در مدیترانه-سوریه- را نابود کند. از اینرو، در آنجا نیز تضادهای حاد را می‌بینیم. ما تقریباً در این اواخر است که کشف کردیم عملاً ارتشی نداریم. مبالغ هنگفتی پول برای مدرنیزه کردن اختصاص یافته است. و بعداً معلوم شد که مجتمع نظامی-صنعتی در چنان وضعیت اسفباری قرار دارد که تولید سیستم‌های تسلیحاتی مدرن با مشکلات عظیم روبرو است. با این وجود، عجیباً که سیاست نابود کردن صنعت مهندسی، که شالوده

مجتمع نظامی-صنعتی است، ادامه دارد. این نتیجه خصوصی سازی شماری از بنگاه های استراتژیک، و جایگزین کردن مدیران دارای تجربه در تولید با «کارشناسان در مدیریت جریانهای مالی» بود.^{۳۸}

پیمان نظامی ایران و روسیه در تهران

ارتشبد سرگئی شوپگو، وزیر دفاع روسیه در دیدار ژانویه ۲۰۱۵، با سرتیپ پاسدار حسین دهقان، وزیر دفاع حکومت اسلامی ایران، «با ابراز خرسندی و استقبال از سفر همتای روس خود به جمهوری اسلامی ایران، بر لزوم همکاری، هم فکری و تعامل طرفین تاکید کرد و افزود: ایران و روسیه به عنوان دو همسایه که دارای دیدگاههای مشترک در قبال مسایل سیاسی منطقه‌ای و جهانی هستند، می‌توانند با استفاده از ظرفیت‌های خود، الگویی از همکاری‌های مکمل دو کشور را به نمایش بگذارند.»^{۳۹}

به گزارش «تابناک»، ارگان محسن رضایی میانه باز، با زیر پرسش گرفتن سفر نظامیان روس، می‌پرسد: «اما پرسش اینجاست که این موضع گیری جدید، نشانه‌ی حسن نیت روس‌هاست یا از روندی دیگر حکایت دارد؟»
رویارویی سیاسی، نظامی و جلوه‌یابی آشکارتر کابوس فاشیسم، پی آمد بحران اقتصادی سرمایه‌در برهه‌ی دیگری از حاکمیت استبدادی این مناسبات ضد انسانی است. خیزش‌های ضد کاپیتالیستی در سراسر سیاره‌ی زمین، اعتراض از پایین، اما هنوز غیرطبقاتی، بی‌سازمان سیاسی انقلابی و ناتوانی کمونیستی بین‌الملل، نبود برنامه و آگاهی. بایسته است، اینک این فراز از اندیشه مارکس را به یاد آوریم:

^{۳۸} زیوگانف، تارنگاشت عدالت، حزب کمونیست فدراسیون روسیه، مصاحبه پروادا با گنادی زیوگانف، رهبر حزب کمونیست فدراسیون روسیه (۱۳۹۳/۱۱/۱۶).

^{۳۹} خبرگزاری حکومتی ایسنا. ۳۰ دی ۱۳۹۳ - ۲۱:۳۸ - ۲۰ January 2015.

«روابط تولید بورژوازی، آخرین شکل تضاد فرایند تولید اجتماعی است ... اما نیروهای دگرگون‌ساز در بستر جامعه‌ی بورژوازی، هم زمان شرایط مادی را برای رفع این تضاد فراهم می‌آورد» .

گرایش‌ها و ره‌یافت‌های « خنثی ساز» بحران، نه در برابر وجه کلاسیک بحران انباشت، نه در برابر بحران ساختاری و شاخص کنونی آن، یعنی بحران مالی هیچ‌یک نمی‌توانند کارساز باشند. قانون مارکس، قانون گرایش قه‌ری میانگین نرخ سود، همانند قانون ثقل زمین، پرسش ناپذیر است. سرمایه ناچار به قطع پای خود در زیر چرخ سنگین گردونه‌ی گردش، برای نجات تنه‌ی خویش ناگزیر است یا از پای بگذرد یا از تمامی پیکر خویش. برای این گریز نیمه انتحاری، میلیون‌ها کارگر و زحمتکش و لایه‌های زیرین به مرگ کشانیده می‌شوند. خدایان قربانی می‌خواهند.

یمنیزه سازی عراق، واقعیت فاشیسم

در پی تشنج زایی‌های دو بلوک سرمایه‌ی جهانی - ایالات متحده آمریکای شمالی (ا.م. امریکا) و اروپای غربی از سوی و در سوی دیگر بلوک ارواسیا به رهبری روسیه غرق در بحران - سران سپاه به پشتوانه نئوتزاریسم روسیه و تئوری الکساندر دوگین، در اسفند ماه ۱۳۹۳ در تبلیغات نظامی حکومت اسلامی، در ادامه سلطه بر سوریه و جنوب لبنان و یمن، آتش افروز جنگی نیابتی، ویرانگر و هولناک دیگری می‌شوند.

بر مبنای شعارهای پوپولیستی «ضد آمریکایی» و «ضد صهیونیستی» است که حکومت اسلامی معنا یافت. با این معنا از همان فردای قیام ۵۷ به بسیج نیرو پرداخت تا بیش و پیش از همه جنبش کارگری و طبقه کارگر و مخالفین طبقاتی و سیاسی خویش را سرکوب کند.

سیاست حکومت اسلامی همان است که از آغاز بود، تشنج آفرینی و بی ثبات سازی و بحران آفرینی برای سرقت در بازاری آشفته. این راه کار بحران آفرینی با کد « کل یوم عاشورا، کل ارض عاشورا/ همه روزها عاشورا و همه جا کربلا»ی خمینی، از همان آغاز سال ۵۸ در جمله طبقه کارگر، ترکمن صحرا، بندرانزلی، به کردستان و سپس به عراق و کشتار دهه شصت کلید خورد. از همین روی، جانشین فرماند کل سپاه در پی مانور نظامی حکومت اسلامی در متن گفتگوهای هسته‌ای، دستور می‌یابد تا بگوید:

«مجبوریم به انهدام و یا تصرف ناوهای هواپیمابر آمریکایی بیانیشیم» و به «تجهیز پهپادهای سپاه به موشک‌های هوشمند» اشاره این «سردار» به بمباران ماکت مقوایی یک ناو آمریکایی در مانور دریایی سپاه در فوریه سال ۲۰۱۵ می‌باشد.

با حضور فرمانده سپاه قدس، قاسم سلیمانی، فرمانده سرکوب مقاومت و قتل بیش از ۲۰۰ هزار انسان در سوریه، و بسیج و فرماندهی بیش از ۳۰ هزار نیروی مسلح شیعی در عراق به بهانه جنگ با داعش در استان صلاح‌الدین در کنار ارتش آمریکا، در راستای یمنیزه سازی عراق است. صدور انقلاب اسلامی، که روزی در جنگ ۸ ساله رقم می‌خورد، امروزه با همان هدف‌ها- سرکوب خیزش‌های داخلی و کارگری، و هرز نیرو، انرژی و ذهن جامعه به جبهه جنگی ارتجاعی، امروز با کم هزینه‌ترین سیاست، به سود حکومت اسلامی ایران در عراق، مادیت می‌یابد. بی سبب نیست که در اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۳ «سردار سید یحیی صفوی»، بنا به گزارش سایت تابناک، نهاد وابسته به باند محسن رضایی منفور، «در مراسمی که به مناسبت سالگرد آغاز عملیات بیت‌المقدس و آزادی خرمشهر در سال ۶۱، با حضور پیشکسوتان جهاد و شهادت و پرسنل سپاه در محل سپاه صاحب الزمان استان اصفهان (عج) برگزار شده بود، درباره تغییر شرایط منطقه در سال‌های

اخیر گفته است: قدرت نفوذ ایران از محور ایران، عراق و سوریه تا مدیترانه رسیده و این سومین بار است که قدرت نفوذ ایران تا مدیترانه گسترده شده است. خط دفاعی ما دیگر شلمچه نیست، مرز دفاعی ما جنوب لبنان با اسرائیل است و عمق دفاع استراتژیک ما تا کنار مدیترانه و بالای سر اسرائیل رسیده است. نگرانی غربی‌ها از توسعه نفوذ قدرت ایران از خلیج فارس تا مدیترانه است».^{۴۰}

این سخنان را، شیخ علی یونسی، وزیر اطلاعات پیشین دوران خاتمی و مشاور حسن روحانی در امور «قوم‌ها و اقلیت‌های دینی» به بیانی دیگر گفت: «در حال حاضر عراق نه فقط حوزه تمدنی نفوذ ماست بلکه هویت، فرهنگ، مرکز و پایتخت ماست و این مسأله هم برای امروز است و هم گذشته. چرا که جغرافیای ایران و عراق غیر قابل تجزیه است و فرهنگ ما غیرقابل تفکیک است. پس ما یا باید با هم بجنگیم و یا یکی شویم».^{۴۱} یونسی، با دو گزینه یا جنگ همانند جنگ ۸ ساله برای اشغال یا تسلیم عراق در همین اشغال خاموش را پیش روی عراق می‌گذارد.

این همان استراتژی خمینی و همقطاران اوست. اینک سوریه و بخش مهمی از عراق، زیر چکمه‌های سپاه قدس است. سازماندهی ارتش بسیجی حشد الشعبی از شیعیان عراق و لشکر فاطمیون، علویون، زینیون، درکنار حزب الله در سوریه و عراق، همه پیش درآمدهای فاجعه‌ی هلال شیعی حکومت اسلامی ایران هستند. سپاه، با دست یابی به سلاح هسته‌ای است که می‌تواند حاکمیت خود و سهم خواهی خویش را به‌سان بزرگترین تصاحب

^{۴۰} <http://www.tabnak.ir/fa/news/474671>

^{۴۱} خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، علی یونسی، یکشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۹۳-iran-12-yunesi-says-iraq-is-center-of-iran-culture/26888125.html

کنندگان حوزه‌های اقتصادی و مالی و نگهبانان چاه‌های نفت و گاز و بازار سرمایه هم امروز و فردا با رحلت فقیه در حال رحیل برآورده سازد. دسیسه‌ی این حضور، تجهیز و تسلیح و آماده سازی ارتشی شیعی در عراق است برای پیوست بخش شیعه نشین عراق، تا همانند جنوب لبنان در دست حسن نصرالله تا مقتدایی یا هر صدر دیگری از حوزه و نظام حکومت اسلامی، پروانیده و پروار شود. حکومت اسلامی ایران، در این حضور و اشغال نظامی، به آن انجام می‌اندیشد که عراق سرانجام به سه بخش جدا یا فدراتیو تقسیم شود و او از هم اکنون سهم خود را با توجه به حضور بیشترین شمار شیعیان، زیر نفوذ آورد. حکومت اسلامی ایران، با این حضور نظامی، همزمان در پی چندین هدف است:

- مهار کردستان و بر گماری دولت کردستان به سان کارگزار و سرکوب به ویژه در کردستان‌ها.

- مهار و سرکوب جنبش کارگری و سوسیالیستی در سراسر ایران.

- سرکوب نیروهای انقلابی و پایگاه‌های همانند حزب کمونیست و کومله- سازمان منطقه‌ای این حزب انقلابی،

- اخلال در تثبیت عراق،

- ایجاد اخلال در تثبیت بهره برداری و صادرات نفت و گاز و در این سرزمین با جایگاه دومین میدان و صادرکننده نفت جهان.

- اخلال در عربستان و اقتصاد این کشور و

- نیز پیشبرد اهداف اقتصادی و سیاسی خویش در حوزه خلیج فارس، دخالت و حضور در بحرین، فلسطین و لبنان و حضور نظامی در سوریه و یمن و نیز در آفریقا.

در این راستاست که عربستان، به تنگنا می‌افتد و ایران اسلامی به پشتوانه روسنوتزاری و با پیوست بخش شیعه نشین عراق و سوریه، ام‌القراء مسلمین

دستکم شیعه می‌شود با الیگارش‌ی نظامی ویرانگری برخوردار از انرژی هسته‌ای، همانند روس و کره شمالی. باند سپاه در این اندیشه روز شماری می‌کنند تا با کنار زدن باندهای رقیب در ایران از جمله نبود ولی فقیه بی پایه و خاندانش، آنگاه که به جای ولی فقیه به بمب مجهز شد و با بمب اتمی و سپاه حزب‌الله در همه منطقه، بیشتر ترور آفرین گردد.

ترکیه در این میان، کوتاه مدت در ائتلاف با ا. م. آمریکا، اسلام خویش و نوعثمانیسم را در منطقه می‌گستراند و نفت ارزان از اقلیم درمانده و عراق از هم پاشیده به یغما می‌برد. کردستان را ناتوان و به ویژه با پ ک ک و سران‌اش به بازی پارلمانتاریستی و گفتگو و جنگ آتش بس می‌نشیند تا مجال سرکوب بیشتری بیابد.

ا. م. آمریکا در این میان، بر این ارزیابی است که عراق حتا شیعیان‌اش را و حکومت‌های اقلیم را موئتلف باشد. رهبران شیعی در عراق که هرگز با ایران در درازای تاریخ و حتا همین برهه اخیر با سپاه بدر و مهدی ووو با فرزندان و بازماندگان آیت‌الله حکیم، یگانه نشدند و «امت واحده» نبودند، با شیعیانی که نه چون «برادر» بل که همواره خویش را عرب دانسته که با عجم دشمنی دیرینه دارد، عراق را با همه‌ی امامان مدفون‌اش در برابر یک امام هشتمی روی آورده به ولایت عندی مامون، ام‌القراء شیعیان می‌خواهند تا سهمی گزاف از نفت و درآمدهای بیکران آن هم قبر و بارگاه طلایی داشته باشند. سران شیعی، و بورژوازی این ایدئولوژی، در برهه نخست وزیری مالکی، این دست نشانده ا م آمریکا و حکومت اسلامی ایران، چندان فرمان پذیر نبودند. ا. م. آمریکا، هنوز برآن سیاست دیالوگ است که در پی توافق هسته‌ای و تحریم، با جناح باند رقیب سپاه، یعنی اصلاح طلبان و میانه بازان «معتدل» به داد وستد دست یابد و آنان را به بلوک خود بکشاند و با سران سپاه ناتوان شده از بحران به مردابی کشانیده، سرانجام به هماوایی برسد. ا. م. آمریکا،

همکاری نظامی و سیاسی حکومت اسلامی را در براندازی طالبان در افغانستان و نیز در عراق در سرنگونی صدام تجربه کرده و اینک با توجه به برخورداری از پشتوانه دولت اقلیم و بخش عرب سنی نشین و نیز شیعیان و رهبرانی همانند آیت‌الله سیستانی و حکیم‌ها و دیگران در سوی خویش، مجال ماندگاری به ایران را نخواهد داد و سرانجام پس از داعش، بسیج ارتش شیعی (حشد الشعبی)، به حاکمان دلال کمپرادور اسلامی ایران فرمان پذیر نخواهد ماند. ژنرال مارتین دمپسی فرمانده کل ارتش ا.م. آمریکا، از سویی هم اکنون به ویژه ذهن قبایل عرب سنی را آماده می‌سازد که «در حال حاضر حضور ایران در عراق و هرگونه اتحاد عراق و ایران مشکل‌ساز نیست.» و می‌افزاید: «ولی آنچه واقعا مهم است، این است که اینها همه به کدام سو می‌رود؛ و ما با دقت بر آن نظارت داریم.»

و همزمان وقیحانه می‌گوید: «ایران در حال حاضر نقشی مثبت در جنگ علیه داعش بازی می‌کند» و بلادرنگ برای پس از داعش، به تداوم جنگی هولناک می‌نشیند که: «اما این نگرانی وجود دارد که پس از نابودی افراط‌گرایان داعش، شبه‌نظامیان شیعه چه رفتاری با سنی‌ها و کردها خواهند داشت».^{۴۲}

وزیر خارجه آمریکا، کری نیز می‌گوید: «ما می‌دانیم که ایران در عراق فعال است و فعالیت‌های ایران و گروه‌های شیعه نزدیک به این کشور در شمال و شرق عراق را زیر نظر داشته و به خوبی از آنها اطلاع داریم. ما در این باره با نخست‌وزیر عراق صحبت کرده‌ایم و وی فعالیت نظامی ایران در عراق را تایید کرده است.»^(۴۳) و سرانجام اینکه از نظر وی: «ایران نیز در عراق منافع دارد

^{۴۲} بیستم دی ماه ۱۳۹۳ ژنرال دمپسی.

<http://www.tabnak.ir/fa/news/483610/5>.

^{۴۳}http://www.radiofarda.com/content/f35_dempsey_iran_iraq/26786073.html.

و ما این مساله را درک می‌کنیم. آنها علیه داعش می‌جنگند و ما نیز علیه این گروه هستیم اما هیچ‌گونه هماهنگی درباره پرونده عراق و مبارزه با داعش میان ایران و آمریکا انجام نشده است. هر کشوری به نحوی علیه داعش می‌جنگد»

همزمان با حضور و همکاری با سپاه حکومت اسلامی، حکومت ا.م. آمریکا، در حال بسیج نیرویی نظامی متشکل از ارتشی از مصر، عربستان، کویت، اردن و امارات متحد عربی است. این سیاست کهنه، تدارک جنگ داخلی می‌تواند به سود سرمایه جهانی و بلوک آن در غرب باشد. در میدان کنونی عراق، حکومت اسلامی در ایران با قاسم سلیمانی‌اش، و افزون بر سی هزار بسیجی شیعه عراقی، اهداف ارتجاعی/ طبقاتی و ویرانگرانه خود را می‌جوید، همانگونه که ارتش ا.م. آمریکا، روسیه پوتینی، ترکیه نئوعثمانی، رهبران حاکم در اقلیم کردستان و دلالان و شیوخ حاکم و مسلط در عراق.

موضع و موقع طبقه کارگر

در این میان طبقه کارگر، تهی‌دستان و به طور کلی حکومت شوندگانند که سوخت و ساز منافع و سیاست‌های می‌شوند. وظیفه ماست که آگاهانه و مسئولانه در برابر آنچه در این حضور نظامی سپاه سرکوب ایران جاری است، بر خیزیم و گام برداریم، با تلاش‌های آگاه‌گرانه، با آماده‌سازی خویش و جامعه، با اتحاد عمل در میدان کارزار و نه روی کاغذ با نیروها و عناصر مسئول و قابل اعتماد. فاشیسم هولناک و ویرانگر حکومت اسلامی ایران در منطقه نه یک شبخ، بل که واقعیتی میدانی است. این واقعیت مسلح، امروز بدون بمب هسته‌ای و فردا ویرانگرانه تر با انرژی هسته‌ای و سلاح‌های کشتار جمعی در

منطقه، نه در راه که در برابر روی در حال گسترش است، سرطانی که باید برچیده شود.

طبقه کارگر ایران با همه‌ی ویژگی‌ها و رنگ و شکل بومی، نمی‌تواند از این کنش‌ها و واکنش‌ها به ویژه در کانون بحران‌های سیاسی و اقتصادی سرمایه برکنار باشد. طبقه کارگر ایران، با اشتراکات بنیادین طبقاتی، از طبقه کارگر جهانی جدا نیست. به این سبب طبقاتی که همه‌ی کارگران، نیروهای کار هستند. بردگان این عصر، که باید این کشتی توفان زده را به کرانه آسایش و رهایی برسانند، و ماتریالیسم تاریخی، و دیالکتیک طبقاتی، سکان بانی جامعه‌ی بشری را در این دوران به آنان سپرده، در سراسر جهان و نیز در ایران، از دانش مبارزاتیو فلسفه رهایی بخش خویش و جامعه، از نیروی سوم طبقاتی خویش دور مانده اند.

امروز، سیاست رفرمیسم، برای مهار و غلبه بر دونیروی موجود ساختاری (مهمترین ساختار کارگری، نفت و پتروشیمی و گاز و ترانسپورت) و نیروی سازمانی کارگران، در نبود نیروی تعیین کننده آگاهی طبقاتی، به انحراف و دورشدن طبقه کارگر از نیروی کارساز آگاهی طبقاتی روی کرد داشت. سرمایه‌داران با سازماندهی تمام نهادهای حزبی، تشکیلاتی ووو به شدت نظام‌مند خویش علیه نیروی کار، برای حفظ حکمرانی اقتصادی و سیاسی طبقاتی، با کمک تمامی نیروهای سرکوب به ارگان‌های طبقاتی و فرمانروایی خود، نظم و نیرو می‌بخشند. هژمونی سرمایه‌داران، اینک نه تنها پارلمان‌ها و ارتش و دیگر ارگان‌های سرکوب، بل که دستگاه‌های فرهنگی، رسانه‌ها و شبکه‌های مجازی، دانشگاه‌ها و آموزش و پرورش و ورزش، هنز و ادبیات و صدها و صدها کانال تلویزیونی سرگرم کننده ووو هستند. جدا از حزب‌ها و تشکل‌ها و پارلمان، سرمایه جهانی به کمک نهادهای جهانی سرمایه، در شمار سازمان ملل و سازمان جهانی کار، تمامی جهان را در شبکه‌های گوناگون در

هم تنیده است. سازمان جهانی تجارت (WTO)، همچون بازاری برای چپاول، و با پیمانهای مانند: پیمان سرمایه گذاری چند جانبه (MAI) و به یاری شبکه جهان گستر سازمانهای غیر دولتی (NGOs) یا (Non-Governmental Organisations)، NAFTA، GAAT، OECD و سازمانهای غیردولتی فراملیتی INGOs و تنها بخشی از این شبکه های اسارت بار به شمار می آیند.

در ایران، جاری بودن مبارزه طبقاتی خونین، در این سی و شش ساله حاکمیت دینی سرمایه و شدت یابی آن آشکار است. نمودهایی از سازمان یابی و کشش به سوی آگاهی طبقاتی در لایه ای از طبقه کارگر ایران دیده می شود. اما این مبارزه طبقاتی کارگران ایران، به شدت در محاصره و آماج ترفندهای بورژوازی، که رفرمیسم از جمله آشکارترین و زهرآگین ترین آن ها است، قرار دارد. زهرآگین ترین اقداماتی که موازی با اقدامات سرکوبگرانه ی حکومت به پیش می رود، تلاش های تشکل دهی از بالا، زیر نام «مستقل»، «سراسری» بدون پشتوانه، اگر فریب نباشد، ساده انگرانه است. نقش ان جی اُ ها و دیگر تلاش های پوپولیستی، فریبکارانه یعنی بورژوایی است که همانند توپخانه در برابر سازمان یابی و آگاهی طبقاتی کارگران، شبانه روز و پیوسته به قلب و مغز طبقه کارگر شلیک می شوند. این نهادها و اقدامات ارگان های جهانی سرمایه، به پشتوانه ی ان جی اُ های (NGO,s) فراملیتی، زیر پوشش «جامعه مدنی» مانند نهادهای حقوق بشری، سازمان ملل، سازمان جهانی کار، بانک جهانی و صندوق جهانی پول، رسانه های جهانی سرمایه، مانند صدای آمریکا و رادیو فرداها (وزارت امور خارجه آمریکا)، بی بی سی، فدراسیون های جهانی اتحادیه های کارگری، سالیادرتی سنتر (مرکز همبستگی) با سرمایه ی جهانی در آمریکا، سازمان «توانا: آموزشکده جامعه مدنی ایران»، تلویزیون های سراسری شبانه روزی که با پشتوانه های

میلیون‌ها دلاری برنامه ریزی گردیده‌اند، همه و همه برای انکار مبارزه طبقاتی، شبانه روز در تکاپویند. کادر سازی می کنند، عضو گیری دارند و نیرو اجیر می کنند، پادو و کارگزار می گیرند. این ارگان‌های ضدکارگری، در برابر استقلال طبقاتی کارگران، برای متشکل کردن کارگران بر پا شده اند. اینان، با خرید، جذب و آموزش برخی تکنسین‌های چندصباحی پیوسته به جنبش کارگری و سوسیالیستی و به زودی به آرمان‌های طبقاتی کارگران پشت کرده، و ذوب این مبارزه و پتانسیل طبقه و مبارزه طبقاتی در رفرمیسم و غرق در خیزش های ضد استبداد سیاسی- نه ضد استبداد ذاتی- طبقاتی سرمایه- جایگزین‌ها و استراتژی سرمایه را کارگزاری می کنند.

ضرورت سازمان‌یابی ارگان‌های طبقاتی کارگری

کاربرد نیروی جمعی برای جلوگیری و رویارویی در برابر دستبردهای سرمایه‌داران به حقوق کارگران در ایران، در سی و چهار ساله‌ی گذشته حاکمیت اسلامی سرمایه همواره جاری بوده است. در ایران، مبارزه طبقاتی همواره بین دو طبقه آشتی ناپذیر اصلی، پیوسته تا رو در رویی نظامی و رویارویی با ماشین سرکوب نظامی سرمایه‌داری و حکومت‌اش کشانیده شده است. حاکمیت سیاسی سرمایه‌داران در ایران و در پیوند با سرمایه جهانی و منافع و اهداف جهان‌سازی آن، معنا می‌یابد. در کشورهای پیرامونی از جمله ایران، حکومت جهانی اقتصاد بورژوازی، حکومت‌های محلی را به‌سان پاسداران منافع کل سرمایه‌در جهان، تقویت یا جابجا و نظم می‌دهند. به بیانی، حکومت بی مرز سرمایه با ایدئولوژی نئولیبرالیسم، حکومت اقتصادی بی مرز و مرکزی خویش را به حکومت‌های محلی پیوند می‌دهد. این

مناسبات در ایران، در پیرامون سرمایه‌های متروپل، نمی‌تواند جز با دو استبداد اقتصادی و سیاسی برهم‌نهاده شده، نظام و دوام یابد. پایان مشروعیت نظام حاکم و ناتوانی در برابر خیزش سراسری در فراگشت خیزش و اعتراض همه‌گانی سال ۱۳۸۸، سرمایه جهانی را به پذیرش غیرمشروع گشتگی نظام ناچار ساخت. سرمایه‌داری جهانی، غرق در بحران اقتصادی، موازی با تلاش برای دستیابی به راه‌کارهای کم هزینه، برای مهار بحران و فرا افکندن آن به برهه‌ای دیگر، رویاروی خیزش‌ها مردمی در کشورهای پیرامونی و نیز کانونی (متروپل) سرمایه، از جابجایی و رفرم قدرت‌های سیاسی کهنه و فرسوده و مورد اعتراض و خشم مردم غافل نمانده است. تونس، مصر، لیبی، سوریه، ایران، یمن و در شمار چنین کشورهایی‌اند، باید از فرارویی خیزش برای کار، نان و آزادی به انقلاب سیاسی و اجتماعی جلوگیری کرد و انقلاب‌های سیاسی به دست ضدانقلاب، مهار و جایگزین شود. برای سرمایه جهانی، تا آنجا که به ایران باز می‌گردد، باید که تغییر رژیم حاکم در ایران در این برهه، به پتانسیل اعتراض به اعتلاء انقلابی هرآینه در راه، تکوین نیابد. پتانسیلی که بنا به قانون مادی پدیده، از درون با عوامل بیرونی به ناچار باید دخالتگر شد و به سایه و انحراف کشانیده شود. همانگونه که شاه در سال ۱۳۵۷ و حسنی مبارک سوگلی سرمایه‌ی جهانی در سال ۲۰۱۱ قربانی شدند تا انقلاب سیاسی به انقلاب اجتماعی فرا نرود.

ایران در کشاکش همه‌ی بحران

حکومت کنونی در ایران، در حلقه و شبکه جهانی سرمایه، در یک نامشروعیت تاریخی، در بحرانی مردم فزاینده اقتصادی و سیاسی، برای بقاء، پیش از خیزش سال ۱۳۸۸، به این دریافت رسیده بود که شکاف دهان

گشوده بین حاکمیت و حکومت شوندگان، جز با سلاح هسته‌ای و موشک و بمب و تروریسم و میدان‌های دار و بمب‌های زنده انتحاری نمی‌توان دوام یابد. جناح‌های حکومتی، با تمامی اختلاف‌ها، در سرکوب و به دریای خون کشانیدن اعتراض‌های مردمی، ددمشانه تر از بشار اسد در سوریه، دارای اراده مشترک هستند. این حاکمیت، دارای اراده و قدرت سرکوب، با ضمانت نیروی هسته‌ای و موشک‌های دارای کلاهک اتمی برای تهدید منافع بخشی از سرمایه و بازار جهانی سرمایه و هراس افکنی در امیرنشین‌ها و نفت عربستان و اسرائیل و تنگه هرمز برآن است تا این اراده و قدرت سرکوب قیام را در داخل تضمین کند. حکومتیان، کره شمالی را الگو می‌آورند که با دستیابی به سلاح هسته‌ای، حاکمیت ضدانسانی خود را دوام بخشیده و دخالتگری قدرت‌های خارجی را معلق گذارده است. از این روی، دست برداشتن و چشم پوشی باندهای حاکم در ایران از سلاح هسته‌ای و پروژه‌ی هسته‌ای توهمی بیهوده بیش نیست.

شرایط کنونی بحران اقتصادی در جهان سرمایه، هنوز آنان را به تصمیم دخالت مستقیم حتی در سوریه نرسانیده است. اما زون‌های اقتصادی که یک سوی هند و چین، آسیای مرکزی و روسیه، و اروپای غربی و آمریکا تا خاور میانه و آفریقا است، در پی پایان‌یابی جنگ سرد، ضرورت گلوبالیزاسیون و بازار اقتصاد و سرمایه مالی را به جنگ در بالکان و حضور در خاور میانه کشانید. ایران دروازه‌ای است در کشاکش این مرزبندی‌های دوباره و گشودن بازارهای جدید.

با نگاه به جهان سرمایه‌داری و رخدادهای پس از فروپاشی سرمایه‌داری دولتی در روسیه و اعلام پایان تاریخ از سوی فوکویاما، و پتک آهنین

«تینا»^{۴۴} ی خانم «مارگارت تاچر»، نخست وزیر انگلستان همزمان با ریاست جمهوری جفت خویش، در آمریکا، «رونالد ریگان» به سان یک فرمان اعلام شد. در همان دم سرمایه بحران زا به گرداب بحران فرو افتاد. گرداب به کشورهای پیرامونی انتقال داده شد. خاور میانه و شمال آفریقا خیزش گرفت. اینک برای نخستین بار پس از سرکوب خونین دهه ۶۰، طبقه کارگر ایران، در فلاکت‌بارترین شرایط زندگی، چشمگیرانه، گرایش به سیاست و جنبش طبقاتی و سراسری را به نمایش می‌گذارد. خیزش و سازمانیابی آموزگاران و روزانه چندین اعتصاب و اعتراض منطقه‌ای و یا سراسری، گواهی بر این ادعا ست. نمونه‌ی همایش سراسری آموزگاران در اسفند ماه ۱۳۹۳ و معدن‌چیان این یک فروغ است، با پویش طبقاتی و انقلابی، هرچند در نبود رهبری سازمان‌یافته سوسیالیستی و نابرخوردار است از دانش مبارزه طبقاتی خویش. در گستره‌ی جهانی، رفرمیسم، نه به مانند سال‌های رونق سرمایه و سوسیال دمکراسی و نه به شکل رواج دولت‌های «رفاه»، و گسترش جهانی اتحادیه‌ها و تشکل‌های وابسته به احزاب بورژوازی سوسیال دمکرات پیش از سال‌های ۱۹۸۰، بل که در سلطه‌ی نئولیبرالیسم بر دولت‌گرایی سرمایه و مخالفت با خصوصی‌سازی، ضد کاپیتالیستی فراطبقاتی نمونه خیزش ۹۹ درصدی‌ها ضد سرمایه مالی و اسپیکولاسیون و بورس و اشغال‌وال استریت و دفاع از دولتی کردن دوباره اقتصاد، جلوه می‌یابد.

جنبش ضد سرمایه‌داری، پیوند در جنبش چارلیست‌ها در انگلستان سال‌های ۱۸۳۰ و جنبش کارگری، سوسیالیستی ۱۸۵۱-۱۸۴۸ در اروپا و انترناسیونالیسم ۱۸۶۵ کارگران، کمون پاریس ۱۸۷۱ و قیام شورایی

^{۴۴} تینا (TINA) از اول حروف انگلیسی (There Is No Alternative) گزینه دیگری

در میان نیست مارگارت تاچر هنگام سرکوب کارگران و کوبیدن بر تربیون وارد ادبیات سیاسی شد.

پتروگراد، مسکو و شورای نفتگران در باکو در سال ۱۹۰۵ و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه و در خیزش اسپارتاکیست‌های کارگری در آلمان ۱۹۱۹ و او در خیزش، اکنون در آسیا، آفریقای شمالی، اروپا و آمریکای جنوبی از شیلی گرفته تا واشنگتن، نیویورک، یونان، ایتالیا، اسپانیا، اسرائیل و ایران و او همه جا در حال برآمدن است. جنبشی با پشتوانه‌ی جهانی، ریشه دار، با پتانسیلی که در تضاد آشتی ناپذیر کار و سرمایه و تناقض‌ها و تضادهای مناسبات بحران زای سرمایه‌داری همزاد است، اما، نابرخوردار از فلسفه طبقاتی طبقه کارگر، اکنون در جلوه‌ای سازمان‌نیافته، بدون برخورداری از تئوری انقلابی در پیش روی به گونه‌ی همه‌با همی، بدون برنامه به پاخاسته و فوران گرفته است. این خیزش در چنین شرایطی می‌تواند قربانی مانورهای دولت و جناح‌های سیاسی سرمایه جهانی گردد و کارگزارانی همانند اوپاما و بورس بازانی همانند جورج سوروس ها به کژ راه رود و نارسیده از تداوم و ژرفایابی باز ایستد.

طبقه کارگر در کشورهای متروپل سرمایه، گسست از سوسیال دمکراسی و اتحادیه‌های فاسد و بازدارنده، و روی کرد به سازمان یابی نوین، به اعتصاب و اعتراض‌های مستقل از اتحادیه‌ها و سوسیال دمکراسی را به تجربه گذارده است. اما این نابسنده است اگر به سازمان یابی انقلابی طبقه کارگر، در پیوند و گستره ای انترناسیونالیستی فرا نرود.

«ژانوس»، با سری دو چهره، نمادی در میدان جهان است. ژانوس جامعه، که یک روی به گذشته و رویی دیگر به آینده دارد، زمستان و بهار را در دو سوی دارد. همانگونه که ماه اسفند و ژانویه، نماد نفی و ایجاب، دارد. در یک سوی، تزی که ایستا و ارتجاعی است و در سوی دیگر، برابر نهادی که سنتز آزادی را در فراسوی خویش دارد. در این

کشاش، فلاکت برفراز سر و انقلاب در پیشاروی، جز این دوگزینه
راهی نیست.

عباس منصوران

تابستان ۱۳۹۵

خطوطی از سبک کار محفلی در احزاب کمونیست

فریدون ناظری - فرشید شگری

مقدمه:

با بحران ساختاری دائماً تعمیق شونده ی اقتصاد کاپیتالیستی که شکل تشدید شده ی آن در سال ۲۰۰۸ در بخش مسکن در آمریکا هویدا شد، و سپس این بحران با فراروی از اقتصاد کازینویی (بازار بورس) به صنایع مهم در ایالات متحده ی آمریکا و سایر نقاط جهان رسید، سرمایه‌داری نئولیبرالی ناتوانی خود در اداره ی جامعه را نشان داد. بورژواها برای بهبود این وضعیت همانا توقف در سیر نزولی نرخ سود به‌عنوان یک گرایش واقعی وجه تولید سرمایه‌داری، به اقتصاد چین امید بستند که سیستم سرمایه‌داری آن التقاطی است از نئولیبرالیسم و کینزیسم. با بحرانی که در ماه‌های آخر سال ۲۰۱۵ اقتصاد چین را فراگرفت و تأثیرات مخرب آن به سرعت به سایر نقاط دنیا کشیده شد، این امید هم از بین رفت. اکنون ما با جهانی روبرو هستیم که بورژوازی به دلیل ناتوانی در برطرف کردن آشفتگی اقتصاد کاپیتالیستی، یا به عبارت روشنتر راه اندازی تولید و سازمان دادن یک اقتصاد واقعی، دچار سردرگمی است. پرولتاریا و احزاب کمونیست نیز نتوانسته‌اند تبدیل‌های برنامه‌ای خود را اجتماعی کنند. به همین جهت در دوره ی کنونی، که تضاد و کشمکش طبقاتی به سان گذشته در آن جریان دارد، در اساس دوره ی سردرگمی، گذار، تغییر و تحولات بزرگ، و دوره ای است که تمام گرایش‌های اصلی

جوامع بورژوازی نظیر لیبرالیسم و سوسیالیسم در سطح کلان مشغول بازبینی اهداف و شیوهی کار خود می‌شوند. بنابر این حزب کمونیست ایران نیز باید به این بازبینی دست بزند. بازبینی ای دقیق با مد نظر داشتن موقعیت مبارزه‌ی طبقاتی، و اهداف عالی‌ی طبقه‌ی کارگر.

این بازبینی البته بسیار مشکل خواهد بود، زیرا عادات و سنت‌های شکل گرفته و باز تکثیر شونده در ۳۴ سال گذشته بسیار جان سخت‌اند. عادات و سنت‌هایی که منافع مادی معین اقشار مختلف اجتماعی از جمله خرده بورژوازی در پشت آنها خوابیده است. در ضمن سنت‌های کار مخفی و علنی کومه‌له هم در این ارزیابی باید منظور شود.

مقاله‌ی حاضر محصول مطالعات و فعالیت نویسندگان آن در حزب کمونیست ایران، یعنی حزبی می‌باشد که در پرداختن به مبحث « سبک کار » از طریق یکی از رهبران وقت آن، زنده یاد رفیق منصور حکمت، پیش‌آهنگ بوده است. حزب ما با مبارزات کارگری و توده‌ای عظیم و مسایل سیاسی و طبقاتی پیچیده‌ای در سطح جهان (شامل منطقه و ایران) روبروست. این اوضاع تحرک میمونی را در حزب ایجاد کرده و جواب‌های لازم به آنها نیز مطرح شده‌اند. اما گاهی سرعت در پاسخگویی، و بویژه عمل کردن به آنها کند بوده است. یکی از عوامل وجود "کند کاری"، سبک کاری در حزب است که اصلاحات جدی می‌طلبد.

لازم به یادآوری است که این مقاله گرچه اشاراتی به مسایل و مشکلات درون حزب کمونیست ایران دارد، ولی احزاب کمونیستی را در ابعاد وسیعتر و با توجه به تجارب جهانی مد نظر دارد. معمولاً در همه‌ی احزاب مطرح، جدی و واقعگرا که از ذهنی گرای بی‌دورند، نقایص و مشکلات هم موضوع مبارزه بوده و هستند.

سبک کار حزبی:

سبک کار، نظیر برنامه و استراتژی، یکی از ارکان حزب است. برای بررسی درست سبک کار در یک تشکل حزبی میباید دریافت خود آن حزب عملاً در خدمت چه اهدافی است. سبک کار حزب در چندین عرصه به کار گرفته میشود که مهمترین اشان از این قرارند:

الف: شیوه ی کار در میان طبقه ی کارگر

ب: شیوه ی کار در میان اقشار مختلف جامعه، و جنبش های دیگر (زنان، جوانان، ملی)

ج: شیوه ی کار در داخل حزب

در این نوشته ما عمدتاً به مورد سوم می پردازیم.

شیوه ی کار در داخل حزب

در "اصول تشکیلاتی حزب" مصوب سومین کنگره ی بین الملل کمونیست (کمینترن) در سال ۱۹۲۱ میلادی، رهنمودهای مهمی در نه بخش ذکر گردیده اند. در بخش اول، که مربوط به اصول عام است، نکاتی آمده که ذکر خلاصه ی آن برای ادامه ی این بحث مفید خواهد بود. در بند اول این بخش تحت عنوان فرعی "پیشآهنگ پرولتاریا" آمده است که:

« ۱- تشکیلات حزب باید با شرایط و هدف فعالیت آن مطابقت داشته باشد. حزب کمونیست باید در کلیه ی مراحل مبارزات انقلابی - طبقاتی و در جریان انتقال به ساختمان سوسیالیسم، یعنی اولین مرحله ی جامعه کمونیستی، پیشآهنگ و پیشقراول پرولتاریا باشد.

۲- تمام احزاب کمونیستی و در نتیجه کمونیست بین الملل، که به مثابه حزب واحد پرولتاریای جهان میباشد، در شرایط مبارزاتی خود دارای یک وجه مشترک اند و آن اینست که، آنها هنوز باید بر علیه بورژوازی حاکم بجنگند. آن را مغلوب ساخته و قدرت سیاسی را با قهر از دست اش خارج سازند. بنابراین عامل تعیین کننده نوع فعالیت‌های احزاب کمونیست در کشورهای سرمایه‌داری باید ایجاد چنان سازمانی باشد که پیروزی انقلاب پرولتاریا را بر طبقات صاحب سرمایه، هم ممکن و هم مطمئن سازد.»

با توجه به تعاریف مذکور هر گونه انحراف از اصول اساسی مارکسیسم و غفلت از وظایف انترناسیونالیستی، کم توجهی و یا بی توجهی به ضرورت در هم شکستن ماشین دولتی از طریق قهر انقلابی، استقرار و اعمال دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و راه اندازی اقتصاد سوسیالیستی زبان‌های سنگینی به بار می آورد. برای مثال اولویت بخشیدن به وظایف دموکراتیک، نظیر مسئله‌ی ملی، اگر مورد جدل و مبارزه جدی قرار نگیرد، به کم رنگ شدن و به حاشیه رفتن وظایف خطیر سوسیالیستی در این دوره ی گنبدگی سرمایه می انجامد. تخطی از اصول یاد شده، لزوم به کارگیری سبک کار کمونیستی را از میان برمیدارد و زمینه ی غلتیدن به سبک کار محفلیستی را فراهم میکند.

طبعاً پدیده ی محفلیسم با «کار در درون محافل کارگری و اجتماعی» متفاوت است. میتوان و بایستی در درون محافل و جمع‌های کارگری به شیوه ی کمونیستی کار کرد. ولیکن، محفلیسم یک شیوه و سبک کار بورژوایی و خرده بورژوایی است و مثل خوره تشکل‌های انقلابی (محفل باشد یا حزب و غیره) را می خورد. میشود در این راستا توضیح بیشتری داد.

پیش از ادامه ی بحث سبک کار، بخشی از گزارش کارل مارکس مربوط به فعالیت چهار ساله ی «شورای کل جمعیت بین‌المللی کارگران» را می آوریم که نکات مهمی را برای ما روشن می‌سازد. در این گزارش میخوانیم: «حتا در مساعدترین

شرایط سیاسی نیز هر کامیابی جدی طبقه ی کارگر در گرو پختگی سازمان خواهد بود، زیرا سازمان است که این طبقه را تعلیم میدهد، و نیرویش را متمرکز میسازد...»

از این سخن درمیابیم:

۱- حزب بر چند پایه استوار است که بدون شک یکی از مهمترین آنها سبک کار کمونیستی است. سبک کار برای کمونیست‌ها یک امر مهم، **استراتژیک**، و **هویتی** است.

۲- هر حزب کمونیست، طبق تعریف، سازمانده مبارزه ی طبقه ی کارگر برای انقلاب اجتماعی و تحقق سوسیالیسم است. قرار دادن اقشار و طبقات دیگر به جای طبقه ی کارگر و یا وارد کردن التقاط در این اصل، به پوپولیسم و محفلیسم می‌انجامد. به دیگر کلام، این جایگزینی، چنانچه طی مبارزه ای جدی طرد نشود، زمینه ساز رشد تمایلات خرده بورژوایی می‌گردد و در مسیر خود به حلقه زدن تعدادی به دور این انحراف، و در نتیجه ساختن محفل، منتهی میشود.

۳- طبقه ی کارگر طبقه ای جهانی است. عدم توجه کافی به این اصل اساسی، وارد نکردن آن در محاسبات خود و اولویت دادن به منافع محلی طبقه به شکلگیری محفلی حول این نگرش می‌انجامد. در اولویت قرار دادن منافع محلی طبقه، خواسته یا ناخواسته به غافل شدن از الزامات و ضروریات روز مبارزه ی طبقاتی، و به عدم کوشش در جهت به هم نزدیک شدن کمونیست‌ها و چپ‌ها در ابعاد ماکرو، منجر میشود. از سوی دیگر چنین سمت‌گیری ای، سهواً یا به عمد نادیده انگاشتن منافع مشترک، و اهداف عالیه ی طبقه ی کارگر ایران، منطقه، و کل جهان است. از اینجاست راه برای حاملین آن اندیشه‌هایی هموار می‌گردد که تمرکز و کار روی یک نقطه‌ی جغرافیایی مشخص را به سود حزب میدانند. محلی‌گرایی و مهم قلمداد کردن منافع محلی طبقه ی کارگر ریشه در باورهایی دارد که با اصل «انترناسیونالیسم پرولتری» در تضاد است و بیش از آنکه حاکی از دغدغه‌ی منافع

طبقاتی کارگران باشد، گواه بر دلمشغولی به مسائل نقطه ای از جهان است که دارندگان چنین تفکری در آن نقطه به دنیا آمده اند. به عبارت دیگر این سمتگیری نمایانگر گرایشی تحت نام "چپ ملی" است.

۴- وظیفه ی تاریخی طبقه ی کارگر برانداختن سیستم سرمایه داری با انقلاب اجتماعی قهرآمیز است. باور به برافتادن بورژوازی به طور خود به خودی، و یا در پیش گرفتن به اصطلاح مبارزه ی مسالمت آمیز و عدم خشونت مورد نظر بورژوازی به جای قهر انقلابی، که ثمره ی آن درغلتیدن به تجدید نظر در مارکسیسم، رویزیونیسم، رفرمیسم، و سوسیال دموکراسی است، ضرورت ایجاد حزب انقلابی و سبک کار حزبی را منتفی می کند. این شکل از سوسیالیسم همان سوسیالیسم محافظه کار و بورژوایی است.

در مانیفست حزب کمونیست می خوانیم: «نوع دیگر این سوسیالیسم (سوسیالیسم محافظه کار و بورژوایی) که کمتر به سیستم و بیشتر به عمل گرایش دارد، میکوشد طبقه ی کارگر را از هرگونه جنبش انقلابی دلسرد کند و چنین جلوه دهد که، آنچه برای طبقه ی کارگر میتواند سودمند باشد، این یا آن دگرگونی سیاسی نیست، بلکه فقط تغییر شرایط مادی زندگی و مناسبات اقتصادی است. ولی مفهومی که این سوسیالیسم برای تغییر شرایط مادی زندگی قائل است، به هیچوجه برانداختن مناسبات تولیدی بورژوایی که تنها از طریق انقلاب میسر تواند بود، نیست، بلکه یک سلسله اصلاحات اداری است که باید برپایه ی همین مناسبات تولید انجام گیرد و در نتیجه در روابط میان سرمایه و کار مزدی هیچ تغییری پدید نمی آورد و در بهترین حالات فقط از هزینه ی فرمانروایی بورژوازی میکاهد و بار بودجه ی دولتی آنرا سبک میکند. سوسیالیسم بورژوایی فقط زمانی سیمای واقعی خود را پیدا میکند که به صورت عبارات ساده برای سخنرانی درمی آید. بازرگانی آزاد به نفع طبقه ی کارگر! مقررات گمرکی حمایت از صنایع داخلی

به نفع طبقه ی کارگر! چنین است آخرین کلام سوسیالیسم بورژوایی، یگانه کلامی که میتواند بطور جدی بیان دارد.»

باری، با از میان رفتن اهمیت حزب انقلابی و سبک کار کمونیستی به علت انحرافات مورد اشاره، آنگاه خواست‌های بورژوایی و خرده بورژوایی، و محفلیسم پدید می آیند.

۵- حرکت از منافع شخصی به جای منافع طبقه ی کارگر، حزب آن و جنبش کمونیستی به محفلیسم می انجامد. منافع شخصی ذهن انسان رهایی نیافته از آگاهی وارونه و بیگانه از خود را چنان به اشغال درمی آورد که برای **حفظ موقعیت‌اش یا دستیابی به موقعیت ویژه در حزب**، به سهولت تمام پرنسپ‌ها را زیر پا له میکند. این تیپ انسانها نیک میدانند، هدف مورد نظرشان هنگامی متحقق خواهد شد که جمعی را به شیوه های مختلف از جمله آمد و رفت، با خود همراه کنند.

۶- اولویت بخشیدن منافع حزب بر منافع طبقه‌ی کارگر به سکتاریسم (فرقه گرایی) منتهی میشود که با خود سبک کار محفلی را به همراه می آورد. اگر سکتاریسم از سویی جنبش کارگری و کمونیستی را دچار انشقاق و چند دستگی میکند، از طرف دیگر حزب را بخاطر آلوده کردن به سبک کار محفلی از تأثیرگذاری بر روندهای مبارزه ی طبقاتی باز میدارد. سبک کار محفلی دلسردی، استیصال و درماندگی را پرورش میدهد و نیرو و پتانسیل بخش وسیعی از اعضاء حزب را میگیرد.

۷- جایگزین کردن کینه شخصی به جای پیکار طبقاتی. اولین آسیب سبک کار محفلی، پراکندن ترس و واهمه از نقد و انتقادگیری است. دلیل اصلی حاکم شدن چنین فضایی واکنش های هیستریک، کینه بدل گرفتن از منتقدین یک سیاست، نظر، و یا موضعگیری میباشد. تمامی هم و غم شخص یا اشخاص مورد انتقاد قرار گرفته، تلافی کردن به هر قیمیتی است. **خودمحور بینی و خودخواهی** آنچنان

کینه و نفرتی در دل آنان میپروراند که یادشان می‌رود دشمن اصلی کیست و این بیزاری و ناخواهانی را باید از چه داشته باشند.

۸- اتهام زنی و شخصیت شکنی بویژه در غیاب متهم شدگان؛ دارندگان اخلاقیات و خُلق و خوی خرده بورژوازی و بورژوازی از شنیدن سخنی خلاف آنچه **تصور درستی** اش را دارند، منقلب شده، و به سبب خود محوری فی‌الغور رفتاری مغایر با ارزش‌های پیشرو و کمونیستی نشان می‌دهند. هم‌نظران، و یا جمع وابسته به چنین کسانی هم، در ازای تأمل در بحث‌های مخالف، واکنش درست و دادن پاسخ‌های سنجیده و منطقی، و قضاوتی عادلانه، به مدد افراد منقلب و خشمگین از انتقادات مطرح شده می‌آیند. آنها با این رفتار که مغایر با پرنسیپ‌های کمونیستی است، اجازه‌ی زدن هر اتهام و توهینی را به منتقدین، صادر میکنند.

۹- ...

نتیجه‌ی عملی محفلیسم در یک حزب کمونیستی

الف: کار بدون نقشه عمل و فاقد ارزیابی حزبی و منظم که تشکل، رهبری و ارگان‌های آنرا به روزمرگی و امروز را به فردا افکندن، دچار میکند. البته در تشکلات انقلابی، وجود نوعی نقشه عمل‌های نانوخته که ناشی از سنت انقلابی و مبارزاتی است زیان‌های کار بدون نقشه را کم میکنند، اما سنت‌های انقلابی به تنهایی نمی‌توانند به تمامی جای نقشه عمل و ارزیابی حزبی را بگیرند. به همین جهت فونکسیون‌های حزبی نظیر تبلیغ، ترویج، سازماندهی، دور اندیشی، آموزش درون حزبی و کادر پروری لطمه می‌بینند. زیان‌های این کمبود افتادن به دام افکار و سنت‌های کهنه را بالا می‌برد. در چنین موقعیتی افراد خارج از محفل مسلط و بویژه جوانان و زنان درون حزب بیشترین لطمه را می‌بینند.

ب: به جای حرکت از برنامه و اساسنامه، حرکت کردن از رفاقت عادی، غیر سیاسی و محفلی، و لاجرم جایگزین کردن رفاقت عادی به جای رفاقت سیاسی ای که

نتیجه‌ی کار حزبی کردن است. تأثیرات منفی رفاقت عادی به سادگی در کار و فعالیت روزانه‌ی ارگانها قابل مشاهده است. بی‌محلّی به رفقایی که درون محفل نیستند، نادیده گرفتن دیگران و سپردن امورات به هم محفلی، پشت سرگویی و زیر پا خالی کردن، برخوردهای سلیقه‌ای و مانند اینها. هر کدام از این موارد موجب دلسردی و دلزدگی توصیف‌ناپذیری برای قربانیان مناسبات غلط در یک حزب میشوند.

پ: اولویت دادن به تخصص‌گرایی به جای سیاسی، رزمنده و انقلابی بودن. نقش تخصص و مهارت در اداره‌ی هر جامعه‌ای انکارناپذیر است. یک حزب کمونیست انقلابی تا هنگامی که اداره‌ی یک جامعه و حتی یک کمپ را به دست نگرفته زمینه برای درغلتیدن آن به تخصص‌گرایی اندک است. اما اگر نظیر حزب بلشویک در رأس انقلاب قرار بگیرد و یا در قدرت دست بالا را پیدا کند این نقش پررنگ میشود. به همین جهت در چنین موقعیتی نقش ارگان‌های سیاسی حزب از یکطرف و وجود شوراها برای آلودگی حزب به تخصص‌گرایی ضعیف می‌شود. پس از اینکه ناسیونالیسم و بورژوازی بزرگ روس حزب کمونیست بلشویکی را بدست گرفتند، اولین اقدامشان از بین بردن انقلابیون و اندیشمندان کمونیست صاحب بینش و انترناسیونالیست بود.

بنا به اسناد تاریخی، سال ۱۹۳۶ میلادی، اقدامات خیانتکارانه‌ی بوروکراسی به سطوح تازه‌ای رسید. درست در ژانویه‌ی ۱۹۳۶ پلنوم کمیته‌ی مرکزی باصطلاح حزب کمونیست اتحاد شوروی، قطعنامه‌ای را به تصویب رساند که تمامی کمونیست‌های خارجی و پناهندگان سیاسی را مشکوک اعلام می‌داشت و به این ترتیب راه را برای دستگیری و اعدام آنان ساده‌تر از سابق می‌کرد. در همان ماه «پاکسازی» جدید اعضای حزب بلشویک هم شروع شد که این بار حتی شامل «بازجویی»، «اعتراف» و دیگر روندهای صوری سابق که نقداً منجر به اخراج

بیست‌هزار عضو شده بود، نبود. (مقاله ی هشتاد سال پس از نخستین محاکمه ی نمایشی مسکو، مندرج در سایت میلیتانت)

به دنبال آن اقدامات، تخصص گرایی را در مقیاسی وسیع از طریق تحریف « سوسیالیسم و کمونیسم علمی»، بر انقلابیگری غلبه دادند. در احزابی نیز که در یک اردوگاه ساکن میمانند و طبعاً باید برای اداره ی امور روزانه و حفظ امنیت اقدامات مستمری را انجام دهند، خطر آلودگی به تخصص گرایی وجود دارد. تخصص گرایی میتواند به ارتقای سطح تخصص و آموزش در آن عرصه ی تخصصی، گرچه به میزان اندک، میدان دهد، اما چون آفتی شخص انقلابی را در سطح سیاسی و بینشی موجودش نگه داشته و یا او را تنزل می‌دهد.

د: یک تشکل کمونیستی که به جنبش های دموکراتیک اولویت بدهد و نیز در چنگال سبک کار محفلیستی اسیر باشد، احتیاجی به دانش عمیق مبارزه ی طبقاتی و پرولتری، یعنی سوسیالیسم علمی، ندارد. چنین اولویت دادنی حزب را از حالت حزب انقلاب اجتماعی خارج کرده، و در بهترین حالت به "حزب دموکرات اصلاحات اجتماعی" بدل میسازد. در چه باید کرد میخوانیم: «برنشتین این خواست سیاسی را با آتشبار کاملی از دلایل و نظریات "نوین" که دارای توافقی به قدر کافی موزون می‌باشند، احاطه نموده است. امکان استدلال علمی سوسیالیسم و اثبات لزوم و ناگزیری آن از نقطه نظر درک مادی تاریخ انکار شده است. واقعیت فقر و فاقه ی روزافزون پرولتاریا و تشدید تضادهای سرمایه‌داری انکار شده است. حتا خود مفهوم هدف نهائی نیز بی پایه و اساس قلمداد شده، و ایده ی دیکتاتوری پرولتاریا بدون چون و چرا رد شده است. تباین اصولی میان لیبرالیسم و سوسیالیسم انکار شده، و تئوری مبارزه طبقاتی هم که گویا با یک جامعه ی دقیقاً دموکراتیکی که بر طبق اراده ی اکثریت اداره می شود تطبیق ناپذیر است، رد شده است و...»

گرچه این انحراف بارها در اینگونه تشکل‌ها تحت عنوان "مبارزه با تحقیر تئوری انقلابی" مورد مبارزه قرار گرفته و میگیرد، اما به دلیل وجود یک انحراف پایه ای تر اینگونه انتقادات بدون تأثیر میماند.

ت: شیوهی رهبری نیز در اینگونه تشکل‌ها می‌تواند زمینه ساز شخصیت پرستی و الیت‌گرایی و محروم کردن کادرها از استقلال فکری گردد و لاجرم کار کمیته ای را به نفع یک محفل از درون تهی کند. شکی نیست که در یک حزب کمونیستی منافع کارگری و کمونیستی، و کار بر اساس باور به برنامه و اساسنامه چراغ راهنماست و همه نیز باور و تعلق خود به این مبانی را اعلام میکنند. اما به هر میزان محفل‌گرایی بر رهبری حاکم باشد، به همان میزان باور و تعلق به آن مبانی در عمل کمرنگ شده، و زمینه ساز کار به شیوهی غیر حزبی می‌گردد.

ث: کادر پروری در چنین تشکل‌هایی ضعیف شده و پیروگری به ناچار در سلسله مراتب، بویژه بالاترین سطح رهبری، می‌تواند به صورت گرایش غالب درآید. بی‌گمان جوانگرایی در هر حزبی ضروری است. کادر پروری باید کمک کند تا جوانان هر چه بیشتر روی خط حزب آمده، بینش سیاسی‌اشان تقویت گردیده، و با آرمانگرایی‌اشان عجین شود. ضعف کادر پروری سبب میشود تا بعضی از اعضای جوان حزب نیز درکی بوروکراتیک و اداری از عضویت در ارگان‌های بالای رهبری پیدا کرده و فکر کنند که "پیران صندلی رهبری را در آغوش گرفته‌اند".

ج: مبارزه‌ی درون حزبی در چنین احزابی بسیار نازل شده و هرگونه مبارزه با انحرافات درون محفل صاحب قدرت تحت عنوان اینکه ما در برنامه، استراتژی و غیره وحدت داریم و نباید تفرقه درست کنیم، خفه می‌گردد. این امر واضحی است که اعتقاد کاملاً صادقانه به برنامه، استراتژی و اساسنامه مانع از افتادن به دام انحرافات خطرناک نیست. در روزگار ما درغلطیدن به انحراف سوسیال دموکراتیک، رفرمیسم، و تجدید نظر طلبی رایج است و هرگونه

سهل‌انگاری در برخورد جدی به آن در تند پیچ‌های تاریخی زیان‌های سنگینی در بر دارد.

و سرانجام اینک:

چ: سانترالیسم دموکراتیک، که سنگ زیر بنای هر حزب کمونیست است در چنان احزابی، به سمت دیکتاتوری ره می‌پیماید.

کارگران جهان متحد شوید!

